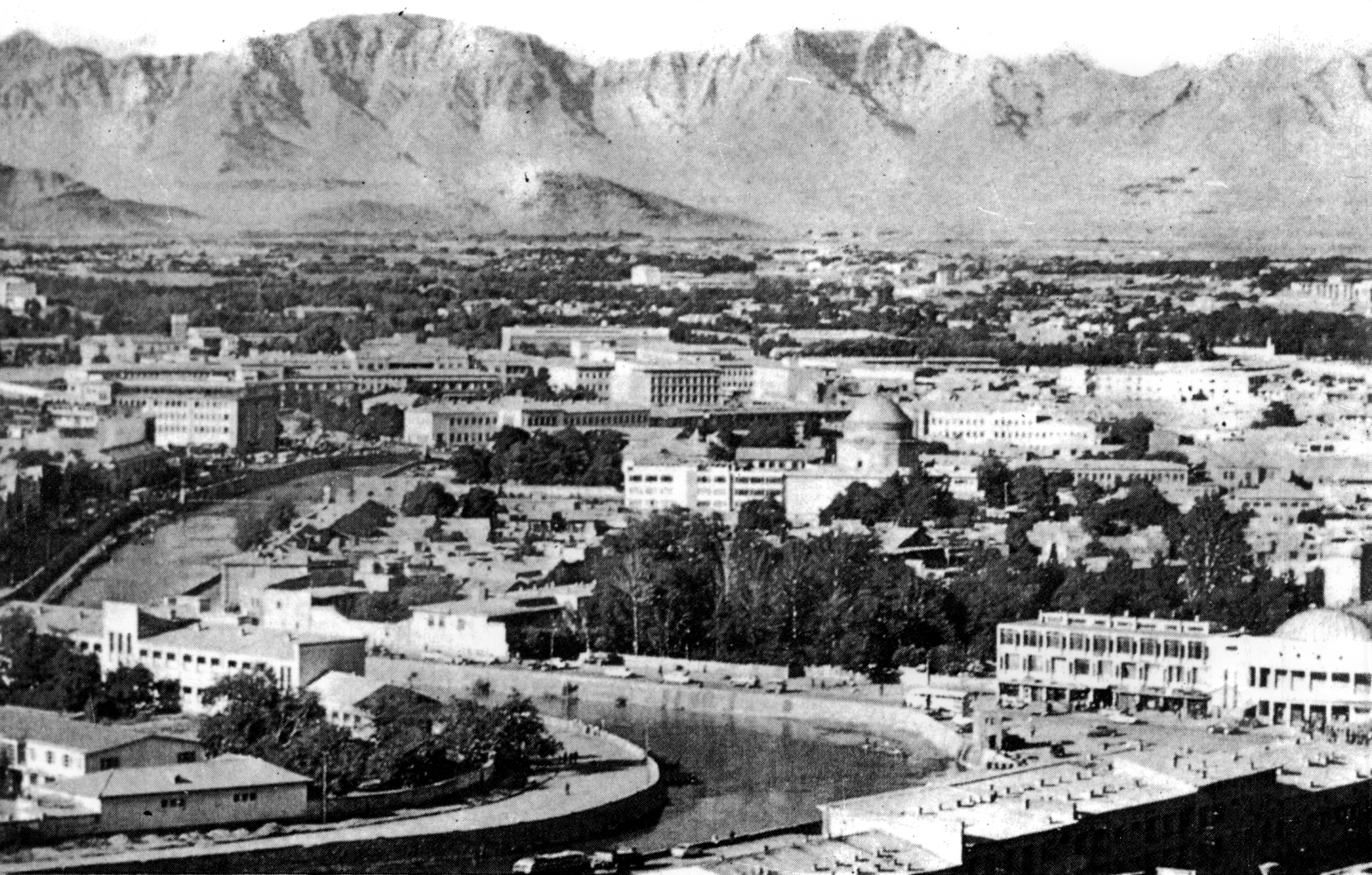
نظري به:

تاریخ قزلباشها در افغانستان



مؤلف: محمد احسان پژوهش

نظري به:

تاريخ قزلباشها در افغانستان



مؤلف: محمد احسان پژوهش

۱۳۷۹

اهدا:

به دخترانم اناهیتا و تهمینه که همانند صد ها هزار کودک هموطن خویش ناگزیر شده اند درسن بازي و تعلیم، در پای کارگاه هاي قالین اِلك بزنند.

شناسنامه کتاب

نـام کـتـاب :نظري به تاريخ قزلباشها در افغانستان

نام نویسنده :محمد احسان پژوهش

نـاشـر کتابخانهء شمس

کـمـپـوزر :غازی کمپوزنگ سنتر (مصطفی سحر)

مـحـل چـاپ :حلیمی پرنتنگ ایجنسي ۸٤۰۲۷۲

نـوبـت چـاپ :اول / بهار ۱۳۷۹

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

سخني با خواننده

مسوده ای یادداشت هاي که به شکل کنوني تألیف گردیده، حدود دهسال پیش گردآوري شده بود.

در آن هنگام بازار شوراهاي قومي گرم و انجمن هاي فرهنگي یکي از پي دیگر عرض اندام مینمود و نشریه هاي آن در فروشگاه هاي کتاب نمودار میگردید. به تشویق دوستان علاقمند زحمت تألیف آن یادداشت ها را بجان قبول و کتاب آماده گردید. به علت تغییر ذهنیت مقامي که تهیه چنین اثري با آن مشوره شده بود، توفیق چاپ این اثر دست نداد. سال ها سپري گردید و آرزوي چاپ این اوراق چون کوله باري در هر جاي که رخت سفر بر مي بستم، با من همراه و همسفر بود.

منت خداي را که همتي بدرقه راهم ساخت و با همهء سختي هاي روزگار و تنگي معیشت توفیق چاپ کتاب حاضر میسر گردید. از اینکه یادداشت ها و مآخذي اصلي که تسوید موضوعات مورد بحث بر مبناي آن صورت گرفته، در دست رس نبود، ناگزیر بهمان

شکل اولیه آن به دست نشر سپرده شد. نویسنده آگاه است که کتاب داراي کاستي هاي است، در بخش هاي از کتاب ترتیب تاریخي مطالب رعایت نگردیده، موضوعات به دقت تبویب نشده و این همه به علت شرایط دشوار مهاجرت و عدم امکانات نبود وقت و مجال تحقیق و بررسي بیشتر، صورت پذیرفته است.

.با اینهمه زدودن گرد و غبار فراموشي از چهره و هویت تاریخي مردمي که روزگاري برق شمشیر آنان چشمان مخالفان شان را خیره میساخت و لرزه بر اندام خصم مي انداخت و از کران تا کران ایران و توران زیر سم اسپان آنان نور دیده میشد، خود کاریست که میبایست صورت پذیرد.

اینك نیز قزلباشان با عطف به گذشته پر افتخار و نقش پر اهمیتي که در غناي فرهنگ ملي و ارزش هاي معنوي داشته اند، جایگاه خویش را در جامعه افغاني در کنار سایر برادران میابند و چشم انداز آینده را روشن و وسیع مي بینند و از مسؤولیت اجتماعي خویش و نقشي که باید در تحولات جاري و تأمین صلح داشته باشند، وقوف مي یابند.

ناگفته پیداست که هرگاه مطالعه این کتاب بتواند در خواننده چنین احساسي را بوجود آورد نویسنده اجر و زحمت خویش را بدست آورده است.



مدخل

افغانستان کشور کثیر الاقوام است . در محدوده جغرافیائی آن اقوام و قبایل متعددی در کنار هم زیست داشته و دارند. کثرت اقوام از موقعیت جغرافیائی و شرایط تاریخی کشور نشأت مینماید. افغانستان حیثیت چهارراه را در بین همسایگان داشته و کشور کشایان در اثر جنگها و تهاجمات نظامی به این خطه داخل گردیده در طی قرون متمادی در کنار باشندگان اولیه ساکن شده و به این صورت به تدریج مسأله اقوام عرض اندام نموده است.

این واحد های اتنیکی که پژوهشگران تعداد آن را تا ٤ ٥ قوم حساب کرده اند هر چند از لحاظ درجه تکامل و رشد خویش در مراحل متفاوت از هم قرار دارند مگر در طول تاریخ در پیکار مشترك علیه دشمن مشترك در کنار هم قرار داشته اند، فرهنگ غنی و ارزشهای معنوی مشترکی را بوجود آورده اند.

تفاوت شرایط تاریخی،اجتماعی و خصوصیات اقلیمی و محیط زیستی بر درجه رشد انتیکی کشور تأثیر گذاشته دیده میشود که خصوصیات ملی در همه جا و در همه موارد یکسان قوام نیافته است و طیف وسیعی از تفاوت های آشکار بین واحد های اتنیکی به مشاهده میرسد. مگر در طی قرون متمادی و جهه مشترکی که همه واحد های اتنیکی را بهم پیوند داده و عامل نیرومند حفظ استقلال و آزادی کشور ، دفع و طرد متجاوزین و یغماگران بوده، بر تفاوت های اتنیکی پیروز گردیده است.

ناگفته آشکار است که چنین پیوند ها وقتی به سستی میگراید که بتأسی از سیاست های استعماری به بزرگ و یا کوچك جلوه دادن این و یا آن واحد قومی، نفی حقوق یکی و یا منحصر ساختن همه

امکانات برای دیگری پرداخته شود. چنانکه چنین سیاستی در مواردی به عظمت طلبی قومی انجامیده تا آن حد که حتی وجود فزیکی اقوام دیگر نادیده گرفته شده است.

در تقویت چنین سیاستی در طی دهه های اخیر در مطبوعات کشور در داخل و خارج پیرامون نژاد آریایی و ساکنین اصلی و فرعی کشور قلمفرسائی های فراوانی صورت گرفته و هنوز هم میگیرد در حالیکه مهاجرت های انسانی امر طبیعی است و دیر مهاجرت کردن یا زود مهاجرت کردن نمیتواند امتیاز یا سر افگندگی محسوب شود و سعی در جهت ثبوت عکس این قضیه، سعی عبث و بیهوده بیش نیست.

اینکه دولت ها ی وقت از طریق ایدئولوگ های خویش با پاشیدن تخم کینه و نفاق بین اقوام دوام سیطره خود را طولانی می ساختند و با دادن امتیازات و امکانات برای یکی به بهای سلب حقوق دیگران حس بد بینی و آتش کینه و نفاق را شعل ور نگهمیداشتند، «تولیست که جملگی برآنند» و آن خود دارای علل و انگیزه های است که اکنون بی پایه و عبث بودن آن بر همگان آشکار شده است. یکی از مظاهر این سیاست یعنی سیاست ملیت زدائی آن دوره را در رابطه با مسأله مورد بحث در صفحات بعد مورد بررسی قرار میدهیم. معمولاً در مباحث نفوس کشور در ضمن فصول دیگر وقتی که سخن از « افغان» بمیان می آیذ آنرا در مفهوم عام شامل همه اهالی کشور که تابعیت افغانستان را دارند، استعمال مینمودند در ترکیب این مفهوم قبل از همه پشتون ها و سپس دری زبانان که از آن نیز فقط تاجیك ها در نظر بود افاده میگردید. در حالیکه طیف وسیعی از واحد انتیکی در کشور وجود دارند که میبایست آنان را بدون تبعیض و تمایز چون برادران باهم برابر در نظر گرفت و در اسناد رسمی هویت آنان را انعکاس داد.

بعنوان نمونه یکی از واحد های اتنیکی که تا کنون در هیچ یك از اسناد رسمی از آن اسمی برده نمیشود، قزلباش ها اند، قزلباش ها بر مبنای چنین سیاستی مختنق مجبور بوده اند که هنگام اخذ تذکره تابعیت خود را تاجیك بنویسند چون هنوز عامه مردم آگاه نیستند که قومی بنام قزلباش نیز درین کشور وجود دارد و به این ترتیب بمثابه قومی مستقل و واحد بالا نفکاك در اسناد رسمی و محاسبات دیوانی و آمارهای اجتماعی از آن ذکر بمیان آورده نمیشود.

جالب است که بعد از سال ۱۳۵۷ که حزب دیموکراتیك خلق افغانستان مدعی طرح و حل مسأله ملی در کشور می گردد و بعضاً مطالبی پیرامون اقوام در مطبوعات رسمی به نشر میرسد درآن نیز بر مظلومیت ملت حاکم مویه میگردد و از ستم و اجحافی که بر آن رفته اشك ریخته میشود پس حال ملیت ها ی محکوم چه خواهد بود(۱).

با نگاهی به گذشته در می یابیم که همه آن سیاست ها گام در جادهٔ گذاشتند که نه تنها مشکلی حل نگردید بلکه مشکلات دیگری نیز بر مسائل قبلی افزوده شد . پس از چه راهی باید رفت؟ آیا همزیستی اقوام ممکن است؟ حل مسأله اقوام بر چه اساسی باید استوار باشد؟

پاسخ این پرسش ها گوناگون اند. مگر باور عمومی و راه عملی اینست که در دوصورت امکان حل مسأله اقوام و همزیستی آنان وجود دارد: نخست اعاده حقوق متساوی بهمه اقوام و ملیت ها بدون درنظرداشت «اقلیت» و «اکثریت» و دیگر موجودیت نظام مبتنی بر دموکراسی و آزادیهای مدنی. تنها در موجودیت دموکراسی است که اقوام از امکانات متساوی برای تأمین حقوق سیاسی و مدنی خویش بهره مند میگردند و درتعیین سرنوشت و چگونگی رشد و انکشاف خویش نقش ایفاء مینمایند.

***

طرح مسئله ملیت را برخی مخالف وحدت ملی و گامی در جهت تفرقه ملی بحساب می آورند و یا آنرا ازنظر اسلام مردود میشمارند. غافل از اینکه مخالفت اسلام نه با ملیت های گوناگون در جوامع انسانی بلکه با تبعیضات نژادی و برتری جویی های قومی است.

دین حنیف اسلام به اصل وجود ملیت ها به عنوان واقعیت های مسلم و انکار ناپذیر طبیعی معترف است. قرآن مجید بطور بسیار مشخص نه تنها وجود ملیتها را بعنوان واقعیت های عینی و طبیعی اعتراف نموده است بلکه آنان را مساوی و برابر قرار داده است. آیه کریمه « یا ایهاالناس انا خلقنا کم من ذکر و انثی و جعلنا کم شعوبا و قبایل لتعارفو، ان اکرمکم عند الله اتقاکم».
(ای مردم، ما شما را از مرد وزن آفریدیم و شما را به ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست) .

به روشنترین وجهه، موضع اسلام را در قبال ملیت ها نشان میدهد. خلقت همه انسانها از زن و مرد و بعد قرار دادن آنان در ملیت ها و قبایل به منظور شناختن همدیگر. هر قوم وملیت اساساً در برابر ملیت ها و اقوام دیگر شخصیت خود را تبلور میسازد و خود را می شناسد. جامعه شناسان پیوسته تاکید کرده اند که: اساساً « شناخت یکدیگر» است که به « شناخت خود » منجر میشود و حوادث وقایع اسفناک و فاجعه بار کشور طی دهه هشتاد قرن جاری نشانداد که قرار گرفتن ملت ها در منازعه با یکدیگر، مشکلات رابیشتر میسازد آنچه که موجب نزدیکی ملیت ها میگردد مراوده با هم است. بی جهت نیست که طی سالیان اخیر گرایش عمومی بسوی تماس و تبادل ومعرفی و شناخت اقوام و ملیت ها بیشتر گردیده است. این جنبش و حرکت مثبتی است که دز نهایت

چهره اقوام و ملیت ها مشخص تر و روشنتر میگردد وخود آگاهی ملی در اقوام عمیق تر و نافذ تر میشود و هر ملتی خود را روشن تر و مطمئن تر احساس میکند.

***

مفهوم اقلیت:

بررسی ما در مباحث آینده مربوط به قزلباشان که خود در شمار اقلیت های ملی بحساب می آید منحصر گردیده است. قبل از پرداختن به مایه اصلی این بررسی، مفهوم «اقلیت» را با استفاده از یکی از نشریه های یونسکو مورد تفحص قرار میدهیم.

بر خلاف تصور رائج شکل گیری یك اقلیت در جامعه ، ضرورتاً ربطی به تعداد افراد آن ندارد. این در واقع زمینه اجتماعی و تاریخی است که در میان یك گروه، احساس و آگاهی اقلیت بودن را بر می انگیزد.

رائج ترین تعریف از پدیده « اقلیت» را جامعه شناس معروف، لوئیس ویرت در سال ۱۹٤٥ ارائه نمود. به موجب تعریف او: «اقلیت عبارتست از گروهی از اشخاص که به سبب برخی از خصوصیات جسمانی یا فرهنگی خود، با برخورد متفاوت و متمایز با دیگر اعضای جامعه ایکه در آن زندگی میکند، روبرو میشود و در نتیجه خود را در معرض نوعی تبعیض جمعی می بیند». (۲)

به موجب این تعریف وجود « اقلیت» به خودی خود مستلزم یك « اکثریت» ممتاز است که از جایگاه برتر برخوردار است و جایگاه فروتر اقلیت ها، آنان را از شرکت کامل در زندگی اجتماعی باز میدارد. با آنان بصورت « افراد جداگانه» برخورد میشود و به خود آنان نیز چنین احساسی دست میدهد.

اعضای یك اقلیت « آشکارا متفاوت» هستند یعنی بر اساس ویژگی های محسوس مشخص میشوند که آنان را از دیگر اعضای

جامعه جدا میکند. افرادی که با آنان رفتار جداگانه میشود و به این امر آگاهی دارند که باید در مقام عضوی از یک گروه خاص، به برخورد تبعیض آمیز گردن نهند. (۳)

در موقعیت های کنونی دیده میشود که باید بر سلطه سیاسی اکثریت اهمیت داد. گروه برتر با در اختیار داشتن منابع زندگی امکان تسلط بر شرایط زنده گی را از رهگذر خدمات اجتماعی، تعلیم و تربیه، کار وشغل و عواید پیدا میکند. اکثریت از لحاظ سیاسی است که می تواند به اقلیت تبعیض روا دارد و در برابر او رفتار تحقیر آمیز یا خصمانه داشته باشد رفتاری که ممکن است از تمسخر آغاز گردد و تا انهدام به پیش برود.

معیار معمول برای تشخیص یك اقلیت در قدم اول زبان، بعد مذهب و عوامل فرهنگی ... و غیره است ما گروهی را اقلیت به حساب میاوریم که به تجربه احساس کند در ارتباط با محیطی که در آن به سر میبرد در اقلیت باشد درین رابطه فرهنگ، زبان، مذهب و سنت آن نیزبحساب می آید.

در کشور ما طرح مسأله اقلیت تازه گی دارد و زمان آن به اقتدار یافتن نادر خان و تصاحب تاج و تخت افغانستان پیوند مییابد. اجراءات را که نادرخان برای تحکیم پایه سلطنت خویش روی دست گرفت عملاً به رویاروئی اقوام و ملیت ها منجر گردید تخم کینه و چند پارچگی را در کشور بین ملیت های باهم برادر کاشت. اجراءات او و عمالش چون محمد گل مهمند در شمال کابل و سپس در قطغن و صفحات شمال کشور که مبتنی بر یك برنامه از پیش تنظیم شده و توأم با قساوت و بیرحمی بی سابقه و قتل نفس هزاران تن، تبعید و زندانی و ضبط دارائی و املاك اقوام « اقلیت ها » و تملیك آن به « اکثریت» به منصه تطبیق قرار گرفت . وحدت ملی را خدشه دار ساخت پس از پایان یافتن دوره استبداد در آخرین

سالهای دهه قانون اساسی ظاهراً در رابطه با زبانهای پشتو و دری، مسأله اقلیت و اکثریت نخست در شورا و سپس در مطبوعات غیر دولتی مطرح بحث قرار گرفت.

حوادث بعد از سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۷۱ گروه های قومی و مذهبی را به عرصه زدو خورد های اجتماعی راند و در کشمکش ها برای احراز جایگاه اقلیت ها برخی گروه ها تلاش ورزیدند تا سیطره بعضی از دیگر گروه های قومی را بر اندازند و یا آنرا حفظ کنند این عمل توأم با خشن ترین اشکال ممکن اعما ل گردید و صورت های از انواع فشار ها و شکنجه ها تا کشتار جمعی را به آزمایش گرفت ولی قادر نشد تا برای این پدیده بغرنج راه حل های مناسب و معقول رادریابد.

مطالب گردآمده در این تألیف اختصاص به تاریخ یکی ازین اقلیت ها یعنی قزلباشان در افغانستان دارد. تاریخ این قوم پیوند مستقیم با تاریخ پنج قرن اخیر کشور دارد. پس از هم پاشی دولت تیموریان هرات و تجزیه افغانستان بین دول همسایه و پس ازتأمین وحدت مجدد کشور و پایه گذاری دولت مرکزی، دوران سلطنت شاهان سدوزائی و محمد زائی در همه این ادوار تاریخی و در هر صفحه از تاریخ این دوره ها جای پای قزلباشان به وضوح دیده میشود. در همه حوادث و انکشافات مسائل ملی در کنار سایر اقوام، قزلباشان نیز قرار داشته اند و موضعگیری آنان در قبال مسائل مطروحه از اهمیت قاطع برخوردار بوده است.

تاکنون اثر مستقلی پیرامو ن تاریخ قزلباشان چاپ و منتشر نگردیده و یا به نظر نرسیده است. ظاهراً این نخستین بررسی تحقیقی پیرامون تاریخ قزلباشان در افغانستان است و بهمین جهت کمی و کاستی های در آن بچشم خواهد خورد. امید به آن به دیده اغماض نگریسته با ارائه نظریات جامع و اطلاعات جدید در تکمیل آن مساعدت نموده، بر تسوید کننده این اوراق منت گذارید.

مأخذ این بخش:

۱- برخورد با مسأله ملی در انقلاب افغانستان ، روزمانه حقیقت انقلاب ثور ، ۵ اسد ۱۳۶۵

نویسنده دراین مقاله از اتلاف حقوق پشتون ها و عدم توجه دولت ها به رشد اقتصاد و فرهنگ ملت شکوه بعمل آورده است. در حالیکه مقام های رهبری دردولت آن وقت و حزب دموکراتیک خلق یعنی حزب حاکم ۸۵ در صد به پشتون ها و بقیه ۱۵ فیصد برادرانه و مساویانه به سایر اقوام یعنی تاجیك ، ازبك ، ترکمن و هزاره ، پشه ئی و بلوچ ... عنایت گردیده بود.

۲- اقلیت چیست؟ مجله پیام تیر ماه ۱۳۷۲ ، نشریه یونسکو

۳- احساس تفاوت، همان مجله

-۱-

منشاء نژادی قزلباشها:

در مورد قزلباش ها که از قرن پانزده میلادی در افغانستان متوطن اند، نظریات گوناگون ومتفاوت ازهم، در برابر ما قرار میگیرد، مسلم است که دریافت اندیشه صائب از میان انبوه ابراز نظر ها و تئوری ها، تا جدی بادشواری همراه است و مشکل عمده را جهت پذیرفتن یکی از اندیشه های ارائه شده از جمع آن ابراز نظرها، بمیان می آورد.

ابعاد این انبوه نظریه ها قزلباشان را گاه ترک، زمانی کرد و وقتی هم عرب معرفی داشته اند در حالیکه برخی ها ویرا تاجیک نیز دانسته اند.نویسندگا ن کتاب «مردم شناسی ایران» چنین اختلاط عجیبی از نظریات متضاد را در این کتاب گرد آورده اند.

ما بحث خویش را از همین کتاب آغاز مینمائیم. در این اثر بخشی ازین تئوری هایرعنوان قزلباش چنین تبیین گردیده است.

-پریچارد یکی از شرق شناسان غربی نوشته است: تاجیک های معاصر ایرانیان اصلی است و ترک ها آنان را قزلباش مینامند . این دانشمند مشخصات جسمانی قزلباش ها را چنین آورد است: آنان مردمی زیبا هستند که صورت بیضی شکل و ابروان سیاه و چشمان مشکی دارند.

- ایری، ماکی مستشرق دیگر، قزلباش ها را یکی از قبایل بادیه نشین ترک میداند.

-بلیو نویسنده دیگر این کتاب به معنی لغوی کلمه قزلباش که «سرخ سر» است. اشاره نموده، توضیح بیشتر نداده است.

-لارد کرزن عالم دیگر توضیحی تقریباً مشابه به بلیو ارائه

نموده، قزلباش را شامل هفت قبیله « سرخ سر» میداند و توضیح میدهد که « آنها را ازین جهت به این نام میخوانند که کلاه قرمز به سر می گذاشتند. ».

-هتوم- شیندلر محقق دیگر قزلباش را ترک دانسته نگاشته است که از سال ۱۵۰۰ م تا قرن هفدهم ۳۲ قبیله قزلباش پست های نظامی و دولتی را در دست داشتند. بعضی از آنها به شاهسون ها پیوستند ، مهمترین قبایل قزلباش که همه ترك اند، عبارتند از:

استاجالو، شاملو، قاجار، افشار، اینالو، سکه لو، بیات و خلج.

چنین است برخی نظریات که در باره قزلباش ها در آثار پژوهندگان غربی بیان گردیده است.(۱)

همچنان پتروشفسکی ایران شناس روسی نیز شرح مبسوطی در مورد قزلباشان دارد . او می نویسد:

در قرن پانزدهم میلادی قبایل چادر نشین ترك که به زبان آذربایجانی تکلم میکردند تکیه گاه عمده صفویان بوده ، منشأ متفاوتی داشتند. بخش اعظم ایشان از آسیای صغیر و آذربایجان به ایران کوچ کرده بودند زیرا با سلاطین عثمانی و سیاست مرکزیت طلبی آنان دشمنی میورزیدند. در آغاز تعداد این قبایل هفت بود: شاملو ، روملو، اوستاجلو، تکه لو، افشار، قاجار و ذوالقدر.

این قبایل بعد ها (در نیمه دوم قرن نهم هـ) بنام مشترك «قزلباشان» خوانده شدند که به زبان آذربایجانی « سرخ سران» معنی میدهد. این جنگجویان چادر نشین به عنوان امتیاز عمامه ایکه دوازده خط ارغوانی داشت به افتخار ۱۲ امام شیعه بر سر می نهادند. تعداد قزلباشان بعد ها با الحاق قبایل ترك زبان دیگر افزایش یافت. قزلباشان ریش می تراشیدند و سبیل های دراز می گذاشتند و کاکلی بر سر تراشیده خود جا می گذاشتند. اینان از شیعیان متعصب و جنگجو بودند. قبایل قزلباش و امیران

چادرنشین فئودال ایشان از لحاظ روحانی و سیاسی مربوط و تابع دولت صفویه بودند. قزلباشان شیخ صفوی را رئیس روحانی خویش می شمردند و خود را « مریدان» و « درویشان» و « صوفیان» می خواندند و در عین حال تابع و دست نشانده او بودند و سپاهیان فئودالی او را تشکیل میدادند(۲) .

مؤلف « تاریخ عالم آرای عباسی» که خود از ایل چادر نشین ترکمان آذربایجان بوده و با استفاده از آرشیف دولتی که به آن دسترسی داشت تاریخ حکومت شاه عباس صفوی را تحریر نموده، طبق فهرست سال ۱۶۲۹م- ۱۰۳۹ هـ نام قبایل قزلباش را چنین آورده است:

« شاملو، اوستاجلو، قاجار، افشار، ترکمان، اسیرلو، روملو، قره داغلو، بیات، طالش، آلیائوت، جگرلو، قزاقلو و بای بردلو»

در پایان قرن دهم هـ پانزده ایل قزلباش وجود داشت و ۳۵ امیر (خان و سلطان) در رأس این ایلات قرار داشتند. طالش ها تنها قبیله ایرانی بودند (در واقع قومی بودند نه قبیله و ایل) که به اتحادیه قزلباشان از قرن شانزدهم پذیرفته شدند.

بی موردنیست که در ادامه این بحث به ایضاحات داکتر سعید نفیسی مؤلف تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران نیز نظری اندازیم. مؤلف باتوضیح نقش قبایل تر ك در تاریخ ایران اضافه میدارد که شاه اسمعیل صفوی که مادرش دختر اوزن حسن پادشاه آق قویونلو از ترکان آذربایجان بود چادرنشینان ترك زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشتر شان مریدان خانواده اش بود، مسلح کرد و علامت امتیازی که برای ایشان قرار داد ، کلا سرخ بود و بهمین جهت آنها را «قزلباش» یعنی « سرخ کلا » میگفتند. بدین شکل گروهی مخصوصی بوجود آمد که اسمعیل صفوی را به سلطنت رسانید و در طول دوره صفویان مهمترین و یگانه عامل نظامی باقی ماندند.

فرماندهان این گروه مخصوص نیز از خود آنان بودند و به کسانی از نژاد دیگر، در میان خویش راه نمیدادند. افراد این گروه بیشتر شان سوار بودند، بدین نام و نژاد بسیار مغرور و بدان افتخار میکرند.

مؤلف علاوه میدارد که درین دوره سه طایفه بزرگ ترک یعنی قاجارها، افشار ها و بیات ها مشهور و پشتیبان صفوی بودند. طوایف کوچکتر را که کمتر بودند صفویه بدودسته تقسیم کردند. یکدسته را در آذربایجان گذاشتند و «شاهسون» نامیدند و دسته دیگر را به فارس بردند و برخی طوایف ایرانی و عرب را هم با آن ها توأم کردند و دسته بزرگی بنام « قشقائی» فراهم کردند.

تا زمان شاه عباس قدرت قزلباش ها همچنان برقرار و مقتدر ترین گروه سلطنت صفویه به شمار میرفتند. شاه عباس که از قدرت این گروه بیمناك بود، باز بر دستی اندك، اندك از شمار آنان کاست تا اینکه قدرت شان را یکسره درهم شکست بالاترین تدبیری که شاه در برانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهر نشین کرد و املاك و مستغلاتی به ایشان بخشید. با بند ساختن دست قزلباش ها به ملك داری از نفوذ نظامی آنان کاسته گردید، برخی مؤرخین دیگر شهرنشین شدن قزلباش ها را قبل از ایجاد دولت صفوی درقرن هشتم هـ میدانند که در شهر ها و مناطق همجوار آن متوطن شدند. برخی از قبایل قزلباش چون « شاهسون ها » که از ترکیب چند قبیله بوجود آمد در سلك اردوی محافظ شاهان نخستین صفوی درآمدند و دیگر به زنده گی گذشته باز نگشتند(۳).

الکساندر فین توضیح نموده است که قبل از آن ، قزلباش ها از محلات مختلف بیشتر به مقاصد نظامی به آن مناطقی که دولت های وقت از ناحیه آن دوچار تشویش می بودند، کوچانده میشدند. چنانکه قاچار ها که از ارمنستان بوسیله تیمور لنگ به ایران آورده شده بود توسط دولت صفویه به مرو، گرجستان و اطراف رودگرگان

پراگنده و سکونت داده شدند.

همچنان یکی دیگر از طوایف قزلباش « ایل جوانشیر» که در قراباغ واران (قراباغ آذریایجان) زنده گی میکرد در زمان نادر شاه افشار از آنجا کوچانده شده و به سرخس ساکن گردیدند، بعد از مرگ نادر ازسرخس به غوریان هجوم بردند و نزاع بین هزاره های ساکن غوریان با مهاجمین صورت گرفت.هزاره ها بیرون رانده شده و جوانشیرها در غوریان ساکن شدند. چند سال بعد احمد شاه ابدالی جوانشیر ها را از غوریان کوچ داده در کابل اسکان داد تا ارتباط آنها را با ایران قطع سازد

کرزن در ۱۸۹۲م پیرامون اقوام ایرانی در آثار خویش صحبت کرده ، او قبایل ترك ایران را (که جدا از ترکان عثمانی میداند) در شمال و شمال غربی ایران ساکن میداند. به عقیده او در میان این ترکان قبایل قاچار، افشار ، قره گوزلو، همدان و شاهسون های اردبیل که در عهد نویسنده افراد گارد سلطنتی از آنان تشکیل یافته بود ، ترکمن های گورگان و دره های ترك و قبایل قشقایی ساکن فارس لرستان بیشتر از همه معروف بوده اند.

مونت استیوارت الفنسیون که در اوایل سده نزدهم مامور سفارت به دربار امیر افغانستان بود و نتیجه مشاهدات و مطالعات خویش را تحت نام « گزارش سلطنت کابل» چاپ و منتشر کرده و در آن از قزلباش ها نیز سخن رانده است هر چند اطلاعات او عاری از غرض ورزی نیست و منافع دولت متبوع خود را در نظر دارد در مورد خصوصیات فزیکی و اخلاقی اقوام سخنانی گفته و استناجاتی بعمل آورده که نادرستی آن روشن است. باوجود آن مطالبی دلچسپ نیز در آن وجود دارد از جمله در مورد قزلباش ها می نویسد:

« قزلباشان مهاجران ترکند که اکنون در ایران بیشتر اند. قزلباشان بیشتر در شهر ها نشیمن دارند مگر در هرات که در

روستاها زندگی میکنند گفته می شود که شمار قزلباشان کابل به دوازده هزار نفر میرسد که در روزگار نادرشاه و احمد شاه ابدالی در آن شهر اقامت گزیده اند و مردمانی اند که به جهات مختلف هنوز از مردمان پیرامون خویش متمایزاند. آنان به فارسی و در بین خودشان به ترکی سخن میگویند همه شیعیان پایبند به عقاید خویش اند آنان خصائل همنوعان ایرانی شان را دارند.

قزلباشان مردمانی اند با نشاط، هشیار ، ظریف ، مهذب اما مغرور، زیرك و بیرحم، اما ولخرج و متنعم و مشتاق خودنمائی هم متواضع و هم جسور ، هم بینوا و هم مغرور، گاه دلیر و گاه بزدل اما همیشه شیفته تجمل، متعصب اما روشنفکر نما و لیبرال، در آشنای رسمی شایسته ولی برای معاشرت نزدیك خطرناك.

قزلباشان هرات به همه حرفه ها و معاملات می پردازند ودیگران سپاهی اند. برخی بازرگان و بهترین افراد صنف خویش اند عمله و افراد مسلح در خدمت اشراف بیشتر از این طبقه اند بیشتر دبیران، حسابداران و کارمندان دیگر قزلباش اند.

شخصیت های مهم ، هر یك میرزا ، ناظر و پیشکار قزلباش دارند. بیشتر پیشخدمتان و نوکران نزدیك شاه قزلباش اند که برخی درجه و مقام دارند برخی از نظامیان قزلباش هم مناصب عمده دارند قزلباشان اگر چه زیردستان افسران درانی اند اما بسیاری مخصوصاً غلامان و محافظان شاه، زمین و حتی قلعه دارند که شاه به آنان بخشیده و یا خود خریده اند. اما به جز در هرات آنان عموماً در شهر ها زندگی میکنند و زمین شان را به اجاره داران پشتون و یا تاجیك می سپارند. قزلباشان افزون بر تقسیمات به هفت تیره یا قوم، در کابل تقسیمات خاص خود را دارند مانند چنداولیان، جوانشیر، مراد خانیان و جز آنان.»(٤)

اقوال نادرست:

در « احوالات و اصل و نسب طائفه سارت» که سالها قبل نگارش یافته آمده است: در میان اهل آسیا رسم است که شخص را از کلا و سر آنها میشناسند و بهمان قسم اسم میگذارند، چنانچه ایرانیان را قزلباش یعنی سرخ سر و طائفه از قر قز را قراکالپاك (قره پاپاق) نامند یعنی سیه کلاه (٥)

مؤلف تاریخ یوسفی، محمد یوسف خان از سکنه جادره قزلباش و تاجیك را قومی از مغلان پنداشته است همو بیات را نیز مغل میشمارد و میگوید که از بیاأوت گرفته شده که شاخه از اقوام مغل است.(٦)

در صحت قول مؤلف تاریخ یوسفی نگارنده مقاله فوق که با او معاصر است تردید نموده و از نویسنده خواهان مدرك و سند که متکی به آن تاجیك و قزلباش را مغل پنداشته گردیده است. محمد یوسف خان نتوانسته قول خود را مستدل سازد.

چنین انتباه نادرست را برخی مؤلفین معاصر نیز مرتکب شده اند از جمله محمد عیسی غرجستانی و حسین علی یزدانی. غرجستانی در تألیف « تاریخ هزاره و هزارستان» در ارزیابی و تحلیل خویش در همه کتاب دوچار اشتباهات و نتیجه گیری های عجولانه گردیده است. او موقعیکه در باره طوایف هزاره غزنی بحث میراند با قاطعیت می نویسد که : « طایفه بیات بدون شك از طایفه «بیاأوت» قشر ممتاز مغول های چنگیز بوده اند» در جایی دیگر مینویسد: « بیات ها که از قوم مهم مغول بوده با چنگیز خان آمدند...»

او مینویسد: « خانواده « سیا منصور» ازرگ بندی طایفه « قره داغلی» مغول های ترکمان ایران بوده است. قبر یکی از خانواده آن محمد خان در سر تر گان غزنی است هر کدام خصوصیات طائفوی

خود را حفظ کرده ، شاخه های ملت هزاره را تشکیل میدهد، مثلاً طایفه بیات جزء لایتجزی هزاره است که با سایر طوایف آن دارای نژاد مشترك بوده است.»(۷)

به نظر میرسد نویسنده بعلت هم مذهب بودن بیات ها با هزاره ها دوچار چنین توهم گردیده است چون هیچیك از مؤرخان جز او چنین حکمی نکرده است. منشی علی احمد خان شالیزی که خود از غزنی است و کتابی تحت عنوان « تاریخ خصوصی غزنه» دارد تعداد بیات های غزنی را که عمدتاً در جغتو و خواجه عمری زیست دارند پنج هزار خانوار احصاء نموده و آنرا جدا از اقوام هزاره غزنی به ثبت رسانیده است و تصریح داشته که بیات های غزنی کرد اند کردها از ساکنین بومی ایران اند و بعلت شیعه بودن با هزاره ها محشور اند.

اطلاعات ناقص نویسنده از همان مثال مورد نظر او به خوبی آشکار میگردد. اولاً بیات های سرترگان خود را اولاده محمود خان میدانند به احتمال محمود خا ن قراچه داغی که در کابل پل محمود خان و برج ساعت در محل قلعه اوبناء یافته و بهمان نام مشهور است این شخص کاکا خسر تیمور شاه درانی بود که از نیشاپور به کابل آورده شده و در آنجا ملك و زمین بوی داده شد. دوم اینکه در سرترگان آنچه است قبر یك شخص است نه یك خانواده و آن قبر محمود خان است نه محمد خان.

بیات های سرترگان، طالع بیگم ، آته میر و اوج خود را از اولاد محمود خان میدانند و میگویند که محمود خان هفت پسر داشت که بیات های ساکن مناطق مذکور از اولاده آنها هستند.

حسین علی یزدانی نیز بیات را یکی از قبایل اوغوز از شاخه ترکمانان میداند که در فتوحات سلاجقه به ایران آمدند. این نام از ریشه « بای» و بایان مغولی است و به معنی ثروتمند و صاحب نعمت است (۸).

نویسنده اخیر نیز قول غرجستانی را رد نموده می نویسد که احمد شاه بعد از تسخیر نیشاپور بیشتر طوایف بیات را از نیشاپور کوچانده به اطراف غزنی اسکان داد.

سخنی درباره ترکان:

... اینکه عده از عشایر ترك، ترکمن و کرد تحت نام عمومی قزلباش از ایران به این کشور آمده اند. اجمالاً باید توضیح نمود که دانشمندان معاصر قبایل ترك را به دو دسته ترکان شرقی و ترکان غربی منقسم ساخته اند که زبان شان نیز بهمین وجهه دسته بندی شده است.

نمونه ترکان شرقی ازبك ها اند که زبان شان را « ترکی جغتای» مینامند. ترکان غربی در شمال کوه های قفقاز میزیستند و معروفترین طوایف آنها خزر ها، بلغار ها و قبچاق ها اند و طوایف جزء آنها که بعداً به ایران آمدند بیات، افشار بایندر و سالور اند.

طوایف ترك موقعی به ایران آمدند که خلفای عباسی به منظور سرکوب مخالفان و حراست خویش، سپاهی زر خرید یعنی گارد محافظ خود را از آنان فراهم نمودند و سپس به تقلید از خلفای عباسی، سامانیان نیز با استخدام ترکان شرقی بهمین منظور، آنان را وارد صحنه سیاسی نمودند. از همین غلامان زرخرید بعدها شاهان و سلاله های شاهی بوجود آمد که جریان تاریخ ماورالنهر و خراسان آن روزی را وارد مجرای دیگرساخت. مانند سلاله ترك غزنویان سلجوقیان، خوارزمشاهیان، قراختائیان و غیره...

علاوه بر این بنابر فشار اسلاو ها بر ترکان غربی ، آنان مجبور شدند از کوه های قفقار بگذرند و به جنوب آن یعنی به شمال غربی ایران آنروز پناه ببرند و در سواحل دریای سیاه پراکنده شوند. از آن زمان ترکان در ترکیه امروزی، در شبه جزیره بالکان و جزیره کریمه و در شمال و جنوب رود ارس پدیدار شدند و سلسله های از آنان در

این نواحی به پادشاهی رسیدند.

ترکان غربی بدو دسته تقسیم میشوند که یکی ترکان ایران و قفقار اند ود یگری ترکان عثمانی یا ترکیه امروزی و ترک آذربایجانی که به ترکیه نزدیك است هم از لحاظ زبان و هم از لحاظ عوامل نژادی.

در نتیجه فشار اسلاو ها برخی ازترکان به شام رفتند که در میان آنان طایفه معروف « بیات» است چنانکه در میان طوایف قاجار طایفه ایست بنام « شامبیاقی» یعنی بیات های شام که نشان میدهد قاجار ها به بیات ها نزدیك بوده اند . این بیات ها بعد از مدتی که در شام زیستند دوباره به ایران باز گشتند(۹).

و اما در افغانستان ، رد پای ترکان تا عمق تاریخ داستانی پیش می رود،. روایت مؤرخین اسلامی نیز دال بر صحت این نشانه هاست. سلسله های شاهی چون هیاطله،·تگین شاهان، رتبیل شاهان و کابل شاهان که طی سده های طولانی بر این خطه حکم رانده اند عناصر ترك بوده اند.

در آثار دانشمندان اسلامی چون ابوریحان بیرونی، محمد بن جریر طبری، ابن اثیر ، ابن خلکان و مؤلف نا معلوم تاریخ سیستان همه از این شاهان ترك و سپاه ترکی او روایات عدیده دارند. از جمله مؤلف تاریخ سیستان درمورد مقابله و مقاومت رتبیل شاهان با قوای مهاجم عرب در موارد متعدد سخن رانده است. نظیر این :« رتبیل لشکری از ترکان فراهم کرده بود ، حرب صعب بکردند چنانکه مسلمانان فروماندند و خواستند که بگریزند از قوت دشمنان و شوکت ایشان، عمر بن شان العاری مردی مرد و معروف بود با عبدالعزیز یکجا بود ، حمله کرد و رتبیل هزیمت شد، و بکشت از ترکان بسیار و هزیمت کردند... (۱۰).

بوسورت مینگارد که در اوایل عصر اسلامی در بیشتر مناطقی

که در قسمت شرقی افغانستان کنونی است عناصر ترك وجود داشتند که عبارت بودند از ترکان خلج و غزکه در فلات میان کابل و بامیان زنده گی چادرنشینی داشتند . در سپاه محمود غزنوی نیز ترکان از اهالی محل استخدام گردیده بودند . چنانچه محمود غزنوی در سال ۳۹۸ هـ ق با سپاهی مرکب از هندیان ، افغانان ، غزان و خلج (این دو ترك بودند) و سپاه محلی غزنه با ایلك مصاف داد. منبع دیگر تقویه سپاه غزنوی آن ترکان صحرا گردانی بودند که در قرون گذشته از ناحیه جیحون علیا گذر کرده و پس از عبور از کوه های هندوکش در نواحی شرقی افغانستان اسکان یافته بودند.(۱۱)

نتیجه بحث:

از مجموع نظریه ها و بررسی های مردم شناسان به سادگی استنباط میگردد که عناصر مشترك در آراء مختلف و متفاوت انان وجود دارد. به نظر میرسد که بر عنصر خراسانی بودن و مهمتر از آن مفهوم غیر نژادی اصطلاح « قزلباش» همه مردم شناسان تکیه و تاکید نموده اند. در همین جا باید این حقیقت تاریخی را بار دیگر یادآور شد که گروه های مختلف نژادی که در شرایط ناهمگون طبیعی و اجتماعی زیسته اند، در نتیجه آن شرایط تمایزات اولیه نژادی خویش را تا حد بسیار وسیعی از دست داده اند و تحت تأثیر شرایط اجتماعی ، مادی و جغرافیای مشابه بین واحد ها ی مختلف اتنیکی، نوعی در هم آمیزی وسیع بعمل آمده و آنها با هم اختلاط یافته اند.

این حقیقت در مورد قزلباشان خوبتر صدق میکند. در صورتیکه قزلباشان افغانستان را اگر با پشتون ها و یا تاجیکان مقایسه نمایم بیشتر به وجوه مشترك بین آنها بر میخوریم تا وجوه افتراق و ناهمگونی بهمین علت هم بوده است که در احصائیه های نفوس قزلباشان را چون به عنوان یك واحد مستقل اتنیکی بنا بر اعمال

سیاست های دول قبلی نپذیرفته اند، در شمار تاجیکان محسوب داشته اند. از دست دادن مشروط خصایص اولیه اتنیکی می تواند در پرتو دو عنصر تاریخی خوبتر توضیح و تشریح گردد.

در شرایط ایجاد دولت صفوی، بنابر ایجابات سیاسی ، نظامی و عقیده تی از میان قبایل مختلف « قزلباش ها » ایجاد گردید . پس از آنکه عامل موجد از میان رفت، این قبیله نیز رو به انحلال نهاد. در ایران امروزی نمیتوان درمیان جمعیت آن کشور به قبیله و ملت خاصی با اسم قزلباش مواجه گردید.

این نظریه که ترک ها ساکنین اصلی خراسان زمین یعنی تاجیک های معاصر خویش را قزلباش مینامیدند، خود قابل تأمل است درحالیکه نمیتوان عنصر ترک بودن قزلباش ها را که اکثریت مردم شناسان به آن معترف اند، از نظر دور داشت.

هنری فیلد مؤلف کتاب «مردم شناسی ایران» توضیح میدارد که ترک ها در تمام خراسان پراکنده هستند. علاوه بر عده زیادی ترک قفقازی و تبریزی که به تجارت و کار های حمل و نقل اشتغال دارند، تیره های عمده ترک عبارتند از قبایل افشار ، چولائی و غرائی.

در اخیر به این نتیجه گیری میرسیم که «قزلباش» اصطلاح قومی نه بلکه سیاسی است و این اصطلاح همزمان با تشکیل دولت صفویه در ایران علم گردیده است. تحت عنوان قزلباش اقوام ترک ، ترکمن ، کرد ولر منظور بوده و طوایف متعدد آن تا ۳۲ قبیله ذکر گردیده از قبیل افشار، بیات، ذولقدر...

همچنان که « ترکمن، نیز بنابر عقیده برخی محققین یك اصطلاح قومی نه بلکه اصطلاح سیاسی است.

مدارك فصل

۱- مردم شناسی ایران ص ۷۸٦

۲-تاریخ ایران از زبان باستان تا پایان قرن هجدهم میلادی، ص ٤۷۱

نویسنده مختصرا المنقول در تاریخ هزاره و مغول درباره قزلباش ها شرحی دارد که هر چند افسانه مینماید اما حاوی نکات تاریخی نیز است . او می نویسد:

نسب طایفه قزلباش به کوك خان پسر اغور خان (که نسب سلاطین عثمانی به او منتهی میشود) میرسد که مسکن ایشان در اروپا و قسطنطیه و اطرافش بوده اند در زمانیکه امیر تیمور گورگانی با سلطان بایزید عثمانی جنگ داشت امیر تیمور به دست بوسی قطب الاقطاب مولانا خواجه علی خلف مولانا صدر الدین نبیره شاه صفی مشرف شد جناب مولانا به امیر تیمور فرمود: که به مقصد خواهی رسید. وقتیکه امیر تیمور از برایش فتح حاصل گشته و سلطان بایزید عثمانی را در قفس آهنی گذاشته همراه خود آورد، ۱۲ هزار نفر از ارکان اروپائی را همراه خود اسیر آورده دو مرتبه به جهت زیارت مولانا خواجه علی دراردبیل مشرف شد.

اسباب و جواهرات و کیسه های زر که نذر کرده بود شرف حضور اقدس مولانا پیشکش نموده حضرت مولانا قبول نفرمود و فرمود که اینها زخارف دنیویست مرا به اینها احتیاجی نیست لیکن از آن اسیران که آورده ئی آنقدر که در حجره من جاگیرد بمن به بخش.

امیر تیمور قبول نموده امر کرد که اسراء جوق جوق و دسته دسته آمدند و در حجره رفتند ازین ۱۲ هزار نفر احدی نماند جناب مولانا ملاحظه کرد دید جای یك نفر باقیست فرمود بروید تجسس کنید که باید یکنفر باقی باشد وقتیکه تجسس کردند یکنفر را یافتند و در مجلس که خالی بود، جای دادند.

امیر تیمور ازین کرامت اعتقادش بسیار زیاد گشته دست مولانا

را بوسیده مرخص گردید و اینها که آزاد کرده مولانا خواجه علی بودند همه مرید خاص شدند بعد از آن سلطان حیدر این سلطان جنید صفوی شبی حضرت امیر المؤمنین (ع) را در خواب دید که فرمود ای فرزند گرامی از جهت فرق میان منافق و موافق امتیازی و علامتی قرار بده چون از خواب بیدار شد به اشاره آن حضرت دوازده تر ك از سقرلات سرخ از برای ایشان ترتیب داده اول خود بر فرق همایون گذاشت آنگاه به مریدان داد چون ترکان سرخ را قزل ، سراباش میگویند ایشان را قزلباش گفتند یعنی سرخ سر بعد از آن شاه اسعمیل را همین طایفه قزلباش به ترغیب جهانگیری مایل گردانید تا آن که مذهب حقه امامیه را در ایران رواج داد و مذهب خلاف را از بیخ بر کند هرکه خواسته باشد که جهانگیری و فتوحات آنها را ملاحظه کند رجوع به تاریخ سلاطین صفویه نماید.

و اصل آنها از ۹ فرقه اند -۱ شاملو -۲ استجلو-۳ تکلو-٤ ترکمان لو -۵ قزلو-٦ راملو -۷ موصلو-۸ قرامانلو-۹ روملو هر یك ازین فرق به چندین ایماق و اجاق منسوب میشوند یکدفعه در بعضی از سنوات ۱۲ خانوار ترك از اسلام بول کوچ کرده از مریدان شاه اسعمیل به ایران آمدند از ترکان تکلو.

۳-تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ج ۱

٤- افغانان ص ۲۹٦

۵- تاجیکان در مسیر تاریخ ، ص ۲۸٤

٦-همانکتاب، ص ۲۷۱

۷- تاریخ هزاره و هزارستان ص ص ٤٦، ٦٤، ۱۸۰

۸- پژوهشی در تاریخ هزاره ها ص ۱٤۵، ج ۲

۹- تاریخ سیستان، ص ۱۰٦ ، همچنان ر. ك به تحقیق ماللهند، ترجمه تاریخ طبری، ترجمه کامل ابن اثیر، و فیاث الاعیان، زین الاخبار...

۱۰- تاریخ غزنویان، ص ص ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۲۰۸

-۲-

قزلباشان افغانستان

آغاز ورود قزلباشان:

با تضعیف دولت تیموریان هرات، افغانستان کنونی بین سه دولت بزرگ همسایه یعنی صفویان ایران، بابری هند و شیبانیان ماوراء النهر تجزیه و بخش های غربی و جنوبی ، شرقی و شمالی کشور تحت حاکمیت و تصرف این دول درآمد. در این میان رقابت و ستیز و آویز برای تصرف مناطق مورد نظر بین محمد خان شیبانی و شاه اسمعیل صفوی سالیان متمادی جریان یافت و بالاخره محمد خان شیبانی در یکی ازین جنکها در مرو شکست یافته بقتل رسید .مقارن این ایام شاه اسمعیل صفوی به بابر میرزا گورگانی به دفعات امداد نظامی داد تا ماوراء النهر را از اخلاف محمد خان شیبانی بدست آورد. بابر موقتاً به یاری این امداد توانست به ماوراء النهر مسلط شود ولی همینکه اخلاف شیبانی در سمرقند و بخارا و کرمیه خود را جمع کردند در سال ۱۵۱۲ بابر را مغلوب و سپاه امدادی صفوی را معدوم نمودند.

سلطه دولت صفوی در جنوب غرب و شمال کشور بر مناطق هرات، بادغیس، میمنه تا مزار شریف و فراه گرشك و قندهار مدت ها باقی ماند و برای اداره آن مناطق و تأسیس نظم و تحکیم سلطه خود قوای نظامی، سرداران ملکی و حکام اداری از ایران اعزام و جایگزین گردیدند.

در واقع از آغاز قرن ۱٦ میلادی است که ورود قزلباشان به مناطق افغانستان کنونی آغاز میگردد بقیه آن نیرو های که به بابر

میرزا امداد شده بود همراه با تعداد کثیری امراء، حکام، سران سپاه و نیروی نظامی که موجودیت آن برای تابع نگهداشتن ولایات متصرفه ضرور بود همراه با خانواده های خویش درمناطق مهم ماندگار شدند و به تدریج با ورود قزلباشان در سالهای بعدی، تعداد آنان افزایش یافت.

پس از قتل نادر افشار در جون ۱۷۴۷م احمد خان نایب سرلشکر افغان با قوای چهار هزار نفری خود پس از بدست آوردن مهر نادرشاه با الماس کوه نور و جواهرات و پول نقد او ، بسوی قندهار حرکت نمود . در راه وجهه خراج هند را که توسط میرزا تقی خان شیرازی به اردوگاه نادرشاه در خراسان حمل میشد نیز بدست آورد احمد خان در قندهار به یاری سران درانی ، قزلباش و هزاره به شاهی انتخاب و بدون فوت وقت به توسعه و تحکیم پایه های دولت تازه پرداخت. به شاه جدید خراج هند که مبلغ معتنابهی بود دست بالا داد او یك قسمت ازین پول را بین روسای عشایر از جمله آنانی که هنوز به او بیعت نکرده بودند تقسیم کرد و بدینوسیله آنان را بخود مایل ساخت. همراه خراج هند میرزا محمد تقی خان شیرازی که مرد مجرب و صاحب فهم و درایت بود نیز در خدمت او داخل شد و توسط او احمدشاه یکتعداد قزلباش ها را که به امر نادر افشار در کابل و پنجاب جایگزین شده بودند در قندهار انتقال داده درخدمت لشکری داخل ساخت.(۱)

شاه بعد از تحکیم پایه های حکومت خویش ، فرامینی متعدد به عنوان خوانین و روسای عشایر پشتون صادر و از آنها دعوت به عمل آورد در جهاد علیه قزلباش که از غرب کشور را مورد تهدید قرار میداد مساعدت نماید(۲).

احمدشاه با سپاه بیست و پنجهزار نفری در سال ۱۱۶۲ هـ ق به هرات و از آنجا مشهد و بعد به نیشاپور رسیده ، شهر را که در آن

جعفرخان قرابیات یکی از امرای محلی امارت داشت، به محاصره گرفت. محاصره طولانی شد و هجوم ها و حملات پیهم قوای افغانی نتوانست کاری از پیش ببرد. بناچار احمد شاه که در هجوم به شهر و رخنه در آن تلفات سنگینی را متحمل شده بود دست از محاصره کشیده بهرات بازگشت. در راه لشکر او با شدت سرما مواجه شده قسمت زیادی از آن تلف گردید در کافر قلعه (اسلام قلعه کنونی) در یکشب هجده هزار نفر از سرما تلف شدند و همین مقدار نیز حین عبور از هریرود از بین رفت.

سال بعد نیشاپور دوباره مورد محاصره قرار گرفت و این بار امیر جوان عباسقلی پسر جعفر قرابیات پس از مقاومت مردانه ، ادامه نبرد را بسود خود ندانست و شهر را بروی احمد شاه باز گذاشت. قوای احمد شاه بعد از غارت و چپاول نیشاپور، سبزوار را نیز متصرف و اهالی آن شهر را قتل عام ، اموال مردم را به تاراج بردند. احمد شاه موقع برگشت عباسقلی را با خود به قندهار برد و چون شجاعت و وفاداری او را پسندیده بود ، با خواهر او ازدواج نموده و دختر خود را به زنی به پسر او داد و دوباره او را به امارت نیشاپور منصوب نمود.مگر برای اطمینان خاطر از آینده حدود ۱۲ هزار نفر از اهالی نیشاپور و سبزوار را که صاحب کار و حرفه بودند با خود آورده در هرات که پسرش شهزاده تیمور حاکم آن بود، مسکن گزین ساخت (۳).

احمد شاه با این اقدام از یك سو قوت الظهر امیر نیشاپور را تضعیف نمود از سوی دیگر نیاز و ضرورت دولت خود را به افراد کاردان اداره دولت و تنظیم و تنسیق وضع اقتصاد و بازار به صاحبان مشاغل و حرفه ها مرفوع ساخت.

شایان ذکر است که قبایل مختلف پشتون در آن موقع و حتی تا این اواخر اشتغال به امور مدنی و حرفه های غیر از جنگ و ستیز

را دون شان خویش میدانستند و شغل عمده آنان همان جنگ و ستیز بین قبایل و یا اقوام دیگر بود و بعضاً به مالداری و کوچی گری که امروز هم تعداد زیاد به آن مشغول اند، روزگار میگذرانیدند.

در بین این ایرانیان شمار فراوانی نویسندگان ، هنرمندان ، صاحبان صنایع دستی و حرف و پیشه های گوناگون صنعت گران وجود داشت. نویسنده تاریخ تیمور شاه به این خصوصیت ایرانیان اشاره نموده می نویسد که آنها در رشته علم و فن خصوصاً نویسندگی شهرت و منزلت داشتند و در هرات و قندهار به سلك خادمان دولت منسلك گردیدند

تیمور شاه در دوران سلطنت خویش به عده از مردم بیات در نقاط مختلف غزنی و وردك زمین توزیع و آنان را به آنجا ها انتقال داد.

جابجایی قزلباشان:

مرحوم فیض محمد کاتب در نژاد نامه افغان تحت عنوان فرقه قزلباش نگاشته است: نادر افشار بیست هزار نفر از جنگجویان پرخاشخویان ایلات شاهسوند و جوانشیر و بختیاری و کرد وبیات ریکاو اهالی شیراز و خواف را با عائله و اسلحه برای حراست مملکت و تنبیه و تهدید متمردین افغان از ایران حمل و نقل داده و در هرات ، قندهار، غزنین و کابل امر اقامت و حفاظت سرحد و ثغور مملکت فرمود. و نیز احمد شاه افغان سدوزائی از یساولان رکاب نادر شاه که به رتبه و مقام فرمانروایی رسیده افغانستان را از ایران مجزا و تشکیل سلطنت جداگانه کرد، عده از اشراف اهل دیوان را که با ایشان معرفت و الفت داشت و دراخیان ملازمت خود در خدمت نادر شاه باهم طریق صحبت و داد می سپردند، از سبزه وار، اصفهان و خراسان و شیراز و غیره در افغانستان معززانه دعوت

نموده، زمام مهام مملکت و نظم و نسق امورملت و رتق و فتق ادارات حکومت را که افغانها و اهالی افغانستان نمیدانستند ، به ایشان مفوض فرمود (٥).

قبل بر این موقعیکه نادر افشاردر ١١٥٢ هـ- ق از راه کابل به هندوستان رفت، برای حفاظت راه ها وخطوط مواصلاتی یك قطعه از سپاه خود را در قلعه بالاحصار و باغ دولت خانه در بینی حصار کابل بجا گذاشت. درین قطعه آن بخش از اردوی نادر افشار که وظایف لوژیستیکی و خدمات عقب جبهه را انجام میداد نیز شامل بوده همین نام «عقب سپاه» که به ترکی «چنداول» است بر موضعی اطلاق گردید که این دسته در آن محل جابجا شده بود. اهالی افشار نانکچی، افشار تیپه و چنداول از بقیه همین عساکر است.(٦)

اولین ساکنان محله چنداول کابل از عشایر قوم جوانشیر بود که بنام کجرلو، کیوك محمود لو، کنگرلو شناخته میشد. گروه دیگر «شاهسون» ها بودند که مردم بنام شاه سمند ها یاد میکنند و امیر اصلانخان و جعفر خان از زمامداران آنها بودند. اینها هر یك در محله جداگانه زنده گی میکردند چون: محله سپاه منصور ها، شاه سمند ها، کبری ها ، لرها، کرت ها (قرتا) ، خوافی ها (خافیا) و غیره.

نادر افشار در موقع بازگشت از هند طوریکه قبلاً از قول فیض محمد کاتب ذکر شد یك قطعه از سپاه را برای حفظ اراضی متصرفه در موضع کابل بجا گذاشت . در سال های بعد دسته های دیگر از قبایل خراسانی به کابل کوچانده شدند و در مواضع که ذکر آن رفت و سایر محلات منجمله قریه خنگوت، قریه محب و قریه نانه چی چاردهی در کنار جنوب غرب دریای کابل متوطن گردیدند. همچنان درمراد خانی کابل خانواده های از مردم کرمان، سمنان، خواف و ترشیز مقیم شدند. به نظر میرسد پس ازین زمان، یعنی در طی دوره

های زمامداری نادرشاه افشار و احمد شاه درانی جابجای کتلوی اقوام خراسانی تکمیل شده باشد.

در بدو ورود و اسکان قزلباشان در مناطق مذکور که خلاف میل باطنی آنان صورت میگرفت و جبراً مجبور به ترک جا و ماوای خویش گردیده بودند، از نظر اهالی بومی و حکام وقت خارجی تلقی گردیده و فشار های سیاسی و تضییقات از لحاظ حقوق مدنی و اجتماعی بر آنان وارد میگردید. طبیعتاً در برابر این فشار ها عکس العمل های صورت میگرفت.

درهرات چندین بار قزلباشان در برابر فشار حکام وقت، دست به اسلحه برده مشکلات را بوجود آوردند. پیامد عکس العمل های مسلحانه اگر از جانبی موجب تشدید فشار و سلب حقوق اقوام خراسانی بود، از جانب دیگر هوشدار باشهای به دولت های وقت نیز بود. برای جلوگیری ازخطرات احتمالی آینده در سال ۱۱٦۹ هـ ق کتله های بزرگی از اقوام شیروانی، کبرلو که از سبزوار، اصفهان و قصبه لاربودند همراه با رهبران ناراضی آنان به قندهار کوچانده شد. قزلباشهای که در بین اقوام پشتون زیست داردند بیشتر «فارسیوان» نامیده میشوند. هم در قندهار و هم در سایر مناطق کشور.

با وجود این، دولت های وقت خود را ناگزیر میبافتند تا حمایت اقوام قزلباش را جلب نمایند و بدین جهت با دادن امتیازات مالی و مناصبی در قدرت و اداره کشور از آنان دلجویی نمودند. تیمور شاه درانی به خوانین قزلباش مناصب بزرگ داد و بر اعتبار آنان بیفزود. تیمور شاه «امورات استیفا و انشاء ادارات حساب و کتاب مالیات را به مردم قزلباش داد و تا کنون (۱۳۳۲ هـ ق سال تألیف کتاب)در دست قزلباشهاست چون که به غیر از آنها مردمان دیگر در تمام افغانستان قابل آن امر نبودند». (۸)

مدارك اين فصل:

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱،ص ۱۱۰، الفنستون، افغانان، ص ۴۸۳

۲- تیمور شاه درانی ، ج ۱، ص ص ۱۱۹ ۱۲۲-

۳- همانجا ص ۱۱۲ ,ر، ك به تاریخ سوانح و وقایع افغانستان ، چاپ اول، سال ۱۳۶۵

از شمار این تازه واردان بیات ها نیزبودند که بنا بر تصریح غلام محمد غبار در بهار ۱۷۵۰ پس از مغلوبیت عباسقلی خان بیات، از نیشاپور و سبزوار به غزنی انتقال داده شدند . بیات های غزنی در علاقه داری خواجه عمری ولسوالی جغتو در دره های گلبوری، قیاق ، سر ترکان و تالاب بیگم و تعداد قریه های دیگر وهمچنان در زرك مربوط ولسوالی قره باغ نیز ساکن اند.

منشی علی احمد شالیزی تعداد بیات های غزنی را پنج هزار خانواده میداند البته حدود دوصد سال قبل از امروز احصائیه دقیق در دست نیست ولی تعداد آن چندین برابر گردیده است.

نویسنده کتاب هزاره و هزارستان بیات های غزنی را از « قوم مهم مغل» میداند. نویسنده از آنجا دوچار اشتباه میگردد که قوم بیات را جدا ازقزلباشان کابل میداند. درحالیکه بیات های غزنی مانند بیات های سرترگان خود را از اولاده محمود خان میدانند (گویا محسود خان قراچه داغی کاکا خسر تیمور شاه درانی که پل محمود خان و قلعه محمود خان متصل وزارت دفاع و برج ساعت بنام اوست) منشی علی احمد شالیزی بیات های غزنی را کرد میداند که بعلت شیعه بودن با هزاره ها محشور اند.

مردم شناسان غربی بیات را قبیله بادیه نشین که به زبان ترکی آذربایجانی به شکل جغتائی تکلم میکنند ، قبیله قزلباش ترك میدانند . بیات ها در آسیای صغیر و برخی در ایران مستقر شدند و

بخشی در شمال بروجرد و خرم آباد سکونت دارند . بعضی از آنها در فارس خراسان هستند و بعضی به ایل قاجار ملحق شده قبیله شام بیاتلو را تشکیل دادند. مردم شناسی ایران ص ۷۳۵

٤- تیمور شاه درانی ، ص -۱۲۲ ۱۱۹

۵- نژاد نامه افغان، ص ۱٤۳

٦- تیمور شاه درانی

۷-تاریخ وقایع و سوانح افغانستان ، ص ٤۷، فیض محمد کاتب، نژاد نامه افغان ص ۱٤٤ ... مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول ، چاپ اول ، ب، ت، قم، ایران.

۸- افغانستان در پنج قرن اخیر ، ص ۱۸٤، تیمور شاه درانی ج۲ ، ص ٤۷۰

قزلباشها در هرات وسیعاً از شهزاده محمود در برابر برادرش زمان شاه حمایت بعمل اوردند . پس از شکست شهزاده محمود زمانشاه ، از قزلباشان انتقام گرفت دوازده هزا ر خانوار مردم قزلباش افشار، بیات و کرد و غیره را از هرات ، به کابل، غزنی و قندهار انتقال داده جایگزین ساخت و املاك آنان را در هرات ضبط نمود.

-۳-

نقش قزلباشان در اداره و دولت

علل جابجایی قزلباشان:

مهاجرت ها در آسیا بیشتر تابع اراده فرمان روایان بوده است در واقع این یك شیوه عام فرمان روایان آسیای است که رعایا را از جایی به جایی کوچ دهند. این کوچ ها گاهی برای تشکیل یك ناحیه صنعتی و گاهی به منظور تقویت نظامی ولی بیشتر برای درهم شکستن توان شورشها ست.

اینها عوامل مهاجرت و یا کوچانیدن های اجباری از ناحیه به ناحیه دیگر است و این قانون مندی عام در مورد مهاجرت قزلباشان نیز جاری بوده است.

موقعیکه ظهیر الدین محمد بابر گورگانی نواسه تیمور لنگ در ترکستان از شیبك خان شکست خورد و به افغانستان آمد برضد شیبك خان که دشمن بابر و شاه اسمعیل صفوی هردو بود با هم متحد گردیدند و پادشاه صفوی از سال ۱۵۱۱م چند بار گروهی از قزلباشها را بکمك بابر به افغانستان کسیل داشت و بعضی از آنها دیگر به ایران باز نگشتند زیرا قسمتهای از افغانستان آن موقع در تصرف ایران بود .

شایان ذکر است پس از کشته شدن مرشد قلیخان جمعی از همین قزلباشهای مقیم افغانستان در صدد برآمدند که رستم میرزای صفوی نواسه بهرام میرزا برادر شاه طهماسب اول را که حکومت قسمتهای از افغانستان کنونی با او بود به سلطنت نشانند و با

ضمیمه ساختن شهر های خراسان به قلمرو حکومت او دولت مستقلی جدا از ایران تشکیل دهند اما جماعت قزلباشیه در انجام مقصود خود توفیق نیافتند و در تاریخ این اقدام با نام کسان دیگر گره خورد (۱)

برای آگاهی از مخالفت های رستم میرزا و قزلباشهای مقیم افغانستان با شاه عباس اول و فکر تأسیس حکو متی در افغانستان جدا از ایران به تاریخ عالم آرای عباسی و روضة الصفا رجوع شوند.

هدف از کوچانیدن قزلباشان از موطن آبائی آنان را عوامل مختلف تشکیل میداد. قبل از همه «حراست از مملکت و تنبیه و تهدید متمردین افغان و حفاظت سرحد و ثغور مملکت» . بدین منظور طی چند دهه سپاه قزلباش به هرات و قندهار و کابل و از آنجا به هندوستان فرستاده شده و بعضاً در همان مناطق و شهرها باقی ماندند.

عامل دیگر سپردن « زمام امور مملکت و نظم و نسق امور ملت و رتق و فتق ادارات حکومت بود که افغانها و اهالی افغانستان نمی دانستند».

عامل دیگر تابع نگهداشتن مناطق متصرفه چون سبزوار و نیشاپور و شیراز و غیره به قندهار بود. بدین منظور قزلباش ها را که مردمی شجاع، مبارز و دلیر بودند و بعلت اشتراک و سهیم بودن در حکومات آن مناطق دلیرانه با متجاوزین نبرد می نمودند، از آن مناطق به محدوده افغانستان کنونی چون هرات و قندهار و غزنی و سایر جاها کوچانیدند تا حکومات دست نشانده آن ساحات قوت الظهر برای قیام و رهانیدن خویش از رقیت بیگانه نداشته باشند.

فیض محمد کاتب و سایر مؤرخین از صداقت و صمیمیت و خدمتگذاری قزلباش ها یادآوری نموده نقش آنان را در اداره دولت و خدمات اجتماعی ستوده اند. فیض محمد کاتب می نویسد: «...و

ایشان (قزلباش ها) از اخلاص و صداقت رهگرای خدمت شده ، از حدود سنه ۱۱۶۱ تا سنه ۱۳۳۷ عرصه ۱۷۷ سال خدمات شایسته به ملك و ملت و دولت و سپاه و رعیت به تقدیم رسانیده، تا اوایل سلطنت امیر عبدالرحمن خان همه مدارالمهام و مامور وظایف خجسته آغاز، فرخنده فرجام و قرین راحت و رفاهت بودند. در عهد امیر مذکور که فی الجمله افغانها و سنی ها خط نویس ودانای کار شدند، کم کم دست قزلباش ها را از کار برآورده و فعلاً (وقت تحریر کتاب) به جز میرزا محمد ایوب وزیر مالیه... دیگری نائل به مقام ماموریت نیست... » (۲)

طی این ۱۷۷ سال خدمات شایسته قزلباشان همه عرصه های جامعه آن روزی را احتوا مینمود از خدمت نظامی ، اداری ، سیاسی ، علمی و فرهنگی ، قضائی انکشاف صناعت و هم شئون اجتماعی ، محسوس و قابل ذکر و یادآوری است.

سهیم ساختن قزلباشان در اداره دولت :

در سطور بعدی به نقش و موقف قزلباشان از هنگام متوطن شدن آنان در افغانستان کنونی نظر می اندازیم.

احمد شاه ابدالی بعد از تحکیم پایه های حاکمیت خویش و لشکر کشی های که به ایران و هندوستان انجام داده ، به تنظیم و تنسیق وضع اداره و سپاه بادرنظرداشت نمونه ایران توجه نمود. او با تادیه جاگیر، اقوام ابدالی و سایر قبایل پشتون را وادار ساخت تا جمعا به تعداد ۱۲۵۰۰ نفر سپاه قومی عندالضرورت در اختیار او بگذارند. در پهلوی آن به ایجاد سپاه منظم از اقوام غیر پشتون مبادرت ورزید. به این سپاه دائمی که پیوسته حاضر خدمت بوده ، سالانه فی نفر ۲۵ تومان معاش داده میشد. ستون فقرات این قوای

منظم شاهی که بنام غلامان شاهی یا «غلام خانه» یاد میشد عمدتا قزلباشان بودند که در اردوی نادر افشار تجربه حربی آموخته و دلیر و جنگ آور بودند. آنها وظیفه حفاظت شخص شاه را به عهده داشتند و در موقع جنگ بعنوان نیروی ذخیره درهر نقطه که علایم ضعف و فتور ظاهر میگردید برای تقویه، سوق میشدند. در فرامین عهد احمد شاه از ولی محمد خان جوانشیر و علیخان بعبارت چنداول یعنی شاخه لشکر شاهی بار بار ذکر گردیده است.(۳)

الفنیستون گزارش داده است که یك سوم « غلام خانه» و بهترین بخش آن را قزلباشان تشکیل میدهد آنها با وجود اقامت دراز مدت درکابل و اشتغال به پیشه وری، هنوز خوی اصلی رزمنده گی شان را حفظ کرده اند. خدمت شان خوب و در جنگهای داخلی وفادار تر از افغانان اند.

قزلباشها در فتح کابل و پشاور و در جنگهای که احمد شاه درهندوستان انجام داد، همکاری داشتند. موقعی که احمد شاه از قندهار جانب کابل حرکت نمود، نصیر خان صوبه دار کابل که به دولت گورگانی هند اطاعت داشت، ترتیبات مدافعه و جنگ را رویدست گرفت. مگر پس از آنکه قزلباشان ساکن بالاحصار کابل همکاری خود را با احمد شاه اعلان داشتند ، نصیر خان تاب مقاومت را از دست داده بطرف پشاور عقب نشست و کابل بدون جنگ به تصرف احمد شاه درآمد.

پس از تصرف کابل و لاهور احمد شاه بطرف سرهند حرکت نمود و در جنگ مانیپور سه هزار سوار قزلباش تحت قیادت محمد تقی خان شیرازی در طلایه لشکر احمد شاه قرار داشت و کارهای نمایانی از خود نشان داد. همچنان در جنگ پانی پت نیز سه هزار سوار قزلباش در ترکیب سپاه احمد شاه مشغول جنگ و پیکار بودند تا که قوای مرهته را شکست دادند(٤).

پس از مرگ احمد شاه مبارزه برای کسب قدرت بین سران قبایل پشتون در حمایت از شهزادگان و نصب آنان به مسند شاهی تظاهر نمود . شهزاده تیمور پسر بزرگ شاه در وقت مرگ او در هرات بود و با استفاده از ین خلاء و رقابتهای دربار شاه ولی خان اشرف الوزرا داماد خود پسر دوم شاه، شهزاده سلیمان را برتخت نشاند و برای او بیعت گرفت. شهزاده تیمور با استماع این خبر با عجله از هرات به قندهار حرکت و در مسیر راه شاه ولی خان را که از سر داران طراز اول درانی بود همراه با دو پسرش اعدام و عده دیگر را محبوس ساخت و خود به قندهار دست یافته بعنوان تیمور شاه بر تخت نشست.

مخالفت و معاندت امرا و سران قبایل با اختیارات وسیع تیمور شاه و طرز معاشرت و تربیت او، محیط قندهار را برای او بیگانه و حس مخالفت و بدبینی بین او و سران قبایل روبه افزایش بود. بدین جهت او قندهار را رها و کابل را پایتخت قرار داد و توجه و اعتماد خویش به اقوام غیر پشتون و عمدتا قزلباشان معطوف ساخت.

تیمورشاه که دوران کودکی اش در مازندران و مشهد و جوانی اش در هرات گذشته بود و در محیط علم و فضل و شعر و ادب پرورش یافته بود میل باطنی اش نیز بسوی قزلباشان بود. (۵)

مؤلف « د پشتنو تاریخ» به نقل از فریزرنویسنده انگلیسی توضیح داده است که تیمور شاه به کلی تحت تأثیر فرهنگ فارس قرار داشته و به جای رسم و رواج های افغانی، طرز معاشرت ایرانی را ترجیح میداد . خلاف دوران پدرش نه تنها خود به زبان فارسی مینوشت، شعر میسرود و صحبت میکرد، بلکه زبان فارسی را در امور رسمی و در باری نیز رائج نمود. وکیلی پوپلزائی نویسنده تاریخ تیمور شاه نیز با لحن انتقادی از تیمور شاه بر این نکته تکیه نموده که در زمان او طرز لباس و معاشرت افغانها آهسته ، آهسته بدل

شد و خوی های سرداران افغان به طرف قزلباشان و ایرانیان تمایل پیدا کرد (٦).

تمایل تیمورشاه به فرهنگ قزلباشان و ترویج مظاهراین فرهنگ در جامعه افغانی آن عصر توسط وی هم به دلیل تربیت و پرورش شخص شاه درجامعه قزلباشان وهم به علت داشتن روابط صمیمانه او با این اقوام بود. از شمار سه صد زن نکاحی و صورتی تیمورشاه دو زن اوقزلباش بود. یکی دختر میرزا شریت علیخان از خوانین مردم چنداول که مادر شهزاده گان شاهپور، عباس و سلطانعلی بود و دیگری دختر عباسقلی بیات امیرالامرای خراسان. اولی به زیبایی و شیرین زبانی برسایر زنان حرم امتیاز داشت وسمت ملکه اورا داشت این عناصرهریك درشاه و دربار وی ذی نفوذ بود.

گارد محافظ تیمورشاه کلاً از قزلباشان ترکیب یافته بود و افسران آنرا بیات یکی از اقوام قزلباش بعهده داشتند. تیمورشاه برخلاف پدرش، در قبال قزلباشان سیاست آشتی و دلجوئی را پیشه ساخت به آنان در امور اجتماعی و آداب مذهبی آزادی داد و به اقوام دیگر چون تاجیك ها و هزاره ها نیز عطف توجه نمود و نمایندگان آن اقوام رابدون تبعیض ازنظر نژاد، مذهب و زبان در ارگانهای اداره‌ء قدرت دخیل و سهیم ساخت.

درپرتو چنین سیاستی پس از آنکه قزلباشان خودرا مورد اعتماد یافتند سرنوشت خویشرا بامقدرات تاریخی کشور درهم آمیختند و در لحظات و دقایق که وطن به جانبازی و رادمردی فرزندان خویش نیاز داشت همراه باسایر باشندگان این مرز وبوم در راه حفظ استقلال و آزادی و تمامیت ارضی کشور ایثارگرانه پیکار نمودند بعنوان نمونه و مثال می توان دو مورد را ذکر کرد. موقعی که عبدالخالق سدوزایی ازقندهار بعزم جنگ و مقابله باتیمورشاه حرکت وبین قوا در دشت ششگاو قریب غزنی مقابله صورت کرفت تنها رشادت و

پایداری قزلباشان و هزاره ها بود که موجب شکست عبدالخالق گردید.

بار دیگر درسال ۱۷۷۹م موقعی که بالای قصر تیمور شاه در پشاور، فیض الله خان خلیل از زمینداران بزرگ پشاور بابیست وپنجهزار نفر مسلح حمله ور شد وچیزی نمانده بود که تیمورشاه در بستر خواب دستگیر و مقتول گردد دفاع وياری قزلباشان موجب نجات او وقتل ششهزار تن از مهاجمین گردید. در این جنگ امیر اصلانخان جوانشیر در داخل ارگ زندانی بود و پس از دریافت خبر تهاجم فیض الله خلیل از زندان برآمده به مهاجمین حمله ور شده و تعداد کثیری را به قتل رسانیده تیمور شاه نجات یافت و این قضیه اعتماد اورا به قزلباش ها بیشتر ساخت.

پس از فوت تیمورشاه بیست ویکتن پسران او و هریك مدعی تاج وتخت بودند مگر بنابه تدبیری که سران اقوام که سراج التواریخ هشت تن آنان را ذکر کرده ازجمله امیر اصلانخان جوانشیر و جعفرخان قزلباش اندیشیدند، شهزاده زمان رابه سلطنت برداشتند ومتباقی برادران اورا به توسط مردم جوانشیر که تبعه امیر اصلانخان بودند تحت نظر گرفته محبوس ساختند و بدینسان از بروزجنگ داخلی جلوگیری به عمل آوردند.(۷)

زمانشاه که باید این خدمت قزلباشان رابه دیده استحسان میدید و فراموش نمیکرد، مانند بسیاری از دارندگان قدرت راه خصومت ودشمنی راپیشه گرفت. شاید اوبیم داشت که روزی با او نیز مانند برادرانش چنین معامله صورت گیرد. دریکی از فرمان های که زمانشاه در سال ۱۲۰۸ هـ ق عنوانی خوانین و حکام وقت نگاشته است، حق طبیعی نسبی برادران خویش را که از مادر غیر پشتون اند، سلب کرده است در فرمان گفته شده ازپسران تیمورشاه «بعضی ادانی خودرا از اعالی منسوب نکرده در آن ایلات دعوی وراثت

سلطان جنت مکان ننمایند» این «ادانی» آن پسران تیمورشاه اند که از مادر قزلباش، افشار و مغول اند.

باهمه این سیاست های خصومت جویانه زمانشاه نمیتوانست از اهلیت ولیاقت قزلباش ها در عرصه های مختلف چشم بپوشید و ناگزیر تعدادی رادر وظایفی به کار می گماریده است، ما با نام تعدادی از این افراد از لابلای صفحات تاریخ آشنا هستیم ازجمله میرزا علی رضا قوم قزلباش که از عهد احمدشاه تا این موقع منصب استیفای دیوان اعلی را داشت ومیرزا میر ابراهیم خان موسوی مشرف که بخطاب مشرف خان سربلند بود و دیگر میر محمد علیخان موسوی بن میرزا هادیخان که ازلقب کفایت خانی بر خوردار بود وپدرش نیز از منشیان باکفایت عهد احمد شاه و تیمورشاه بود و در عهد زمانشاه پس از فوت پدر منشی باشی حضور را یافت و به این اخیرالذکر زمانی زمام امور پشاور و کشمیر سپرده شده بود و آن زمان رعایا ازحسن سلوك و رفتار او راضی و مسرور بودند. دیگر میرزا میر احمد خان برادر میر محمد علی مذکور و دیگر میرزا شریف خان منشی باشی و همچنان حسن خان قزلباش که چهار هزار سوار از قوم خودش را در رکاب داشت. شاه زمان به این شخص ماموریت داد تا اغتشاشی راکه در دوآبه ای را وی و جناب ایجاد شده بود فرونشانده و قلعه پنداورخان واقع کنارنهرجیلم رامسخرنماید. موصوف این ماموریت رابه حسن صورت به انجام رسانید.

زمانشاه در تشکیلات نظامی خویش نیز مرسوم پدر و جد خودرا رعایت مینمود .دسته های منظم وهمیشه تحت السلاح سپاه اورا قزلباشان تشکیل میداد، مؤلف سراج التواریخ توضیح میدهد که: عمده وزبده افواج پادشاهی دوازده هزار سوار از مردم مغل و قزلباش واقل از دیگر طوایف بودند. سوار هر دو طایفهء مغولیه وقزلباشیه

در تحت رایات نورمحمد خان امین الملك و حسن خان و صادق خان والتفات خان خزانه دار و مشکی خان قرار داشتند و اکثر ایشان از دفتر نظام مواجب نقدینه میگرفتند و ادنی مراتب تنخواه هریك ایشان ازده الی پانزده تومان مشخص سالیانه بوده و دوازده هزار سوار دیگر از هردو طایفه تحت الویه دیگر سرداران قرار داشتند که همیشه ملازم رکاب شاهی و محافظ خلوتگاه وسراپرده ظل الهی بوده بفاصله سه صد درعه از سرا پرده شاهی فرود می آمدند واین دوازده هزارسوار اکثر نقد و اقل نیم نقد و نیم جاگیر داشته اند و منصبداران ایشان ازقبیل رهباشی و منگباشی وقلرآقاسی بوده وبه افزونی تیول وسیورغال افتخار داشته اند. (۸)

قزلباشان در جامعه آن روزی نقش و موقف با اهمیتی سیاسی را نیز علاوه از اهمیت نظامی آن داشته اند . موضعگیری آنان در جریان حوادث می توانست کفه ترازو را به نفع این یا آن مدعی سلطنت سبك و سنگین نماید. این حقیقت از لابلای حوادث بعد از عهد احمد شاه درانی به خوبی هویداست مانند دفاع مردم قزلباش از شهزاده محمود در هرات که زمانشاه مجبور شد با جعل نامهء مبنی بر گرفتاری شهزاده محمود توسط سران قزلباش اورا از حامیانش هراسان و فراری سازد و درنتیجه هرات رابدون جنگ بدست آورد (۹) .

زمانشاه پس از تصرف هرات ده هزار خانوار از حامیان وهواخواهان شهزاده محمود را ازهرات و نواحی آن گرفته و درماه رجب سال ۱۲۱۲ هـ به کابل آورد

درهمین آوان سرداران درانی و سران قزلباش در قندهار پلان قتل شاه زمان ووزیر اورا طرح ولی قبل از اقدام به آن توسط یکتن از توطئه کنندگان افشا ء گردید. ازجمله ده تن سران اقوام مشمول در توطئه آن چهان تن قزلباش و عبارت بودند از امیر اصلان خان ،

جعفرعلی خان جوانشیر، یوسف علی خان خواجه سرا و میرزاشریف خان منشی. امیر اصلانخان که قوماندان گارد محافظ شاه بود وظیفه داشت تاهنگام رفتن به شکار شاه رادستگیر نماید. مگر معاون میرزا شریف خان منشی از این راز مطلع و آن را افشاء و موجب قتل همهء خوانین گردید.(١٠).

قتل خوانین و بزرگان قزلباش، آن قوم رانسبت به زمانشاه بدبین ساخت و از آن پس قزلباش ها بیاری مخالفین وی فعالانه میشتافتند چنانکه موقعیکه شهزاده محمود و فتح خان قندهار را در محاصره گرفتند مردم قزلباش قندهار به آنهاکمك رسانیدند و بعد از ٢٤ روز شهر تصرف گردید.

شهزاده محمود پس از تصرف قندهار بیاری مردم چنداول توانست نیرو وامید دست یافتن به تخت شاهی راحاصل نماید . پیوستن مردم قزلباش در کابل به محمود اوراکمك نمود تا مخالفین خود و مهمتر ازهمه شاه زمان را قلع و قمع نماید. شهزاده شجاع پس از گرفتاری برادرش شاه زمان کوشش نمود مردم قزلباش و درانی قندهار را با ارسال تحفه وهدیه بسوی خود جذب نماید.

این شیوه مانند همیشه مؤثر واقع شد و سران وامرای اقوام و سپاه یکی، یکی به وی پیوستند مانند مهر علیخان میر آخورباشی که باقوای تحت السلاح خویش در پشاور به او پیوست.

نفوذ و قوتمندی قزلباشان در زمان شاه محمود به حدی بود که اقوام پشتون در صدد طرح دسیسه و توطئه برای تقلیل این نفوذ برآمدند این توطئه بلوای ضد قزلباش در کابل بود.

توطئه ضد قزلباشان

یکی از صفحات درد آلود زنده گی قزلباشان همین بلوای ضد قزلباشان در کابل است انگیزه بروز آن هر چه بوده باشد ، در عمق

جنگ فئودال ها و خوانین علیه سلطنت و برای رهائی خود از تسلط شاه بوده است. شاهان سدوزائی در جهت تضعیف قدرت خوانین و سران ایل و قبیله با تقویه قدرت دولت مرکزی میکوشیدند. اتکاء عمده شاهان، قزلباشان بودند که احمد شاه بحیث لشکر منظم و دائمی در اردوی خود آنان را داخل نمود و برای سران شان رتبه و جاگیر تعیین کرد . خوانین وسران قبایل نفوذ و قدرت قزلباشان را در دربار همردیف با ازدست دادن نفوذ و قدرت خود میدانستند و از جانبی در برابر اکثریت اهالی کابل که اهل سنت بودند ، قزلباشان اقلیت شیعه را تشکیل میدادند و میانه آنان ازین جهت نیز خوب نبود ولی قدرت نظامی و نفوذ قزلباشان در دربار مانع از آن بود که اکثریت مخالفت خود را علنی سازد.

چون اقتدار دربار را سران قبایل به زیان خود میدیدند پیوسته مترصد آن بودند تا قدرت دربار به سستی گراید. چنین فرصتی در سال۱۲۱۹ پدید آمد. روحانیون در کنار سران قبایل قرار گرفته در جهت دفاع از منافع آنان، با آنها همنوا شده و روحانی بزرگ شهر میرواعظ در لفافه مذهب ، برای احیاء حقوق قشر ممتاز جامعه، دست به تحریکات مذهبی زد و موجب فتنه بزرگ و قتل نفس جمعی زیادی از اهالی کابل گردید. روایت این بلوای عام را از زبان فیض محمد کاتب میاوریم:

" شخصی از اوباش فرقه قزلباش امردی از مردم سکنه کابل را که مذهب حقه حنفیه داشت فریفته به خانه خویش درآوزده عمل های زشت و ناشایست نسبت به آن بیچاره کرد. پدر آن امرد نزدشاه محمود رفته داد طلبید. شاه که جانب مردم قزلباش بچشم نیک نگاه میکرد رجوع امرش را به شرع شریف فرمود و ملا محمد سعید خان بارکزائی قاضی القضات از انکار مدعی علیهم طلب بینه نمود و مدعی که از اقامه گواه عاجز بود ناچار در روز جمعه در مسجد پل

خشتی با سرو پای برهنه و جیوب دریده با کسان پسر، به زیر منبرخود را رسانیده از میر واعظ داد طلبیدند و وی حکم قتل عام و غارت مال تمام قزلباشیه داده و مردم شهر و بازار حکم او را از فرایض دین و مذهب دانسته به ازدحام تام روی هجوم بسوی چنداول نهادند و دست به قتل و تاراج کشوده هر که را دیدند کشتند و بهر چه رسیدند بردند و خانه های که از مردم قزلباش بیرون چنداول بودند آتش زده تمام بسوختند و مردم قزلباشیه چنداول دست از جان شسته بمدافعه و مقاتله پرداختند و ابواب قلعه چنداول را اُز خاك و سنگ بربسته خود را مستحکم نمودند و چندی به محصوریت روز بسر بردند تا که این خبر سمر گشته بمردم اطراف شهر رسیده همگنان راه ستیز برگرفتند و بیست هزار تن از مردم کوهستان و لهوگرد و غیره بدور چنداول فراهم گردید. بر جبل شیر دروازه که مشرف به خانه های قزلباشیه است صعود نمودند و کار را بدیشان صعب و دشوار کردند و اعلیحضرت شاه محمود هر چند پایی در اطفای آن نایره فشرده آب جبین تدبیر ریخت سودی نبخشود تاکه ناچار گشته شیر محمد خان مختار الدوله را با سردار احمد خان نور زائی به دفع آن فتنه گماشت و ایشان نیز به سبب اتحاد مذهب و ملت ترك خیر دولت کرده زیاده تر به تحریك و ترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند و از تحریض آندو تن کار به جای رسید که روزمره نفری زیاد از طرفین کشته میشدند و آخر الامر که حال قزلباشیه قرین اضمحلال گردید و زیر فتح خان با برادرانش بپاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معرکه اختلال نپذیرد کمر به رفع غایله فساد چست بسته تیغ ممانعت بروی مردم هر دو جماعت کشیدند و طوعا و کرهاً آتش فتنه را فرو نشانیده مردم قزلباش را از تهلکه رهانیدند»(۱۱).

ولي بنابر روایت الفنیستون که هفت سال بعد ازین واقعه به کابل آمده بود: «جواني از اهل سنت که یکنفر قزلباش رابه قتل

رسانیده بود، به حکم محکمه اعدام گردید، اهل سنت از این امر بر افروخته آنرا ناشي ازجانبداري شاه ازقزلباشان شمردند وبه تعداد زیاد با ابراز احساسات مذهبي درجنازه او شرکت کردند. در این وقت ... هیان قزلباش برجمعیت شایعین آتش نمودند و اهالي به خانه میرواعظ روي آورده به فتواي او به خانه هاي قزلباشان حمله بردند».

علت حادثه هر چه بود بدین ترتیب یك مسأله جزئی به یك فتنه بزرگ سیاسی مبدل گردید و منتج به آن شد که شاه محمود هم حمایت قزلباشان و هم حمایت اهل سنت و جماعت را از دست بدهد چون هر دو فرقه او را در این قضیه مقصر می پنداشتند و آخر الامر کار بجای کشید که شاه محمود محصور و شجاع الملك به شاهی برگزیده شد.

قزلباشان در موازنه قدرت:

در طی سال های بعدی در منازعه برای کسب قدرت هر مدعی سلطنت ناگزیر بود تا حمایت مردم قزلباش را جلب و از وجود آنان در موازنه قدرت استفاده بعمل آورند. امیر دوست محمد خان بنابر اینکه مادرش قزلباش بود، پیوسته حمایت قزلباشان را با خود داشت. در آخرین روزهای سلطنت امیر دوست محمد خان وقتی همه ابواب بروی او بسته شده بود باز هم قزلباشان دست از حمایت او برنداشته، در موضع ارغنده خانشیرین خان بزرگ قزلباشان سنگر را مستحکم نگهداشت تا امیر از کابل خارج گردید و سپس به مشوره و هدایت امیر سلاح کوت ارغنده را آتش زد تا مخالفین از آن استفاده نتوانند و در دست انگلیس و شاه شجاع نیفتد. اما شاه شجاع این حرکت او را طور تعبیر نمود که حریق سلاح کوت برای

شکست امیر دوست محمد صورت گرفته،به این جهت هنگام ورود به کابل او را تقدیر نموده و به او منصب هفتصد سواری داد.(۱۳)

بعد ازوقایع سال ۱۲۵۷ و قیام مردم در برابر دولت و شاه دست نشانده انگلیس ، شاه شجاع به کوشش افتاد تا شخصیت های ملی چون نواب محمد زمانخان، نایب امین اله لوگری و سایر سران اقوام را بسوی خود جلب نماید.او پسرش شاهپور را به خانه نائب امین اله لوگری فرستاد و با وعده و وعید او را مطیع ومنقاد گردانید و سپس به توسط او اعیان و بزرگان کابلی و قزلباش را که با وی از در عداوت درآمده بودند، با خود متفق کرد.

این واقعه را مؤلف سراج التواریخ به نگارش در آورده و بخوبی از آن می توان به موقعیت قزلباشان در سیستم سیاسی آن زمان پی برد. دیده میشود که بدون جلب حمایت و مشارکت آنان هیچیك از امهات امور ساری و جاری شده نمیتوانست . چنانکه در قتل شاه شجاع نیز همراه با شجاع الدوله ایشك آقاسی جعفر خان قزلباش همراه بود. شجاع الدوله بعد از وارد نمودن ضربه بر شاه هراسان گردیده میخواست فرار نماید مگر جعفر خان او را ازین کار بازداشته به وی گفت: « چگونه از صید زخم یافته روی برتافته آهنگ شتافتن داری. برگرد، کارش تمام کن» و آندو شاه مجروح و گریزان را در کنار و نزدیك نهر سیاسنگ که به زمین غلطیده بود یافته، ... تکه تکه اش کردند که آن محل امروز به شاه شهید معروفست. (١٤)

از پس این حادثه شهزاده فتح جنگ پسر شاه شجاع مقتول به رهنمای غلام حیدر خان فرزند محمود خان بیات به قلعه محمود خان درآمده پناه جست. غلام حیدر خان میخواست او را به انتقام خون اصلانخان جوانشیر مقتول سازد و یا به نواب زمانخان بسپارد که به قصاص خون سردار پاینده خان او را بکشد مگر مجال این کار را نیافت چون نائب امین اله لوگری با اقدام غافلگیرانه شهزاده فتح

جنگ را از قلعه محمود خان کشیده با خود برد.

سپس نایب امین اله و اعیان درانی و بزرگان قزلباش با هم متفق شده فتح جنگ را پادشاه ساختند این شخص دیری بر اریکه قدرت تکیه نزده بود که مجبور به ترك مسند شاهی شد و در این کار نیز او را قزلباشان یاری رسانیدند بدین تفصیل که در خانه یکی از بزرگان قزلباش متواری و مخفی گردید و سپس به کمك آنقوم توانست خود را در جلال آباد نزد جنرال پالك برساند.

فتح جنگ همراه با قوای انگلیس دوباره به کابل آمد و هنگامیکه قوای انگلیس عزم بازگشت به هند را نمود او هم دست از سلطنت شست . درین واقعات خانشیرین خان جوانشیر نقش بسیار حساس داشت خانشیرین خان در وقت فرار وزیر اکبر خان به تاشقرغان مصلحتاً از همراهی با او باز ایستاده برای دانستن مکنونات خاطر انگلیس ها طریق خدمت شاه شجاع را اختیار کرد. به اشاره او بود که غلام احمد خان پسر شیر محمد خان بامیزائی به وزارت فتح جنگ برگزیده شد و این شخص همه کاره حکومت شهزاد شاهپور نیز بود که باز هم به اشاره او غلام احمد خان به وزارت گماشته شد.

پس از آنکه امیر دوست محمد خان با انگلیس ها معاهده بست که بر تخت نشیند و قوای انگلیس در ۱۸۴۳ (۱۲۵۸ هـ) به هند بازگشت. شاهپور ترتیبات دفاعی را در برابر وزیر اکبر خان اتخاذ نمود تا از پیشروی وی به کابل جلوگیری نماید. در همین موقع محمد رضا بن باقر خان مراد خانی و خانشیرین خان جوانشیر و قربانعلی خا باغ علیمردان، و میرزا ویردی خان خوافی و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی و آقاحسین که همه قزلباش بودند از شاهپور رو برتافته خوانین درانی و غیره خوانین قزلباش و فارسی را دیده با خود متفق ساختند و از وزیر اکبر خان دعوت آمدن به کابل را نمودند.

خانشیرین خان یك شخصیت ملی و مبارز:

یکی از شخصیت های مبارز ملی خانشیرین خان است که در حوادث سال های امارت امیر دوست محمد و تجاوز انگلیس و دفع آن پیوسته از وی نام برده شده است. این انسان وطندوست مورد اتهامات مخالفان خویش قرار گرفته و مورخان نیز همان اتهام را تکرار کرده اند. شایسته است تا در همین جا به توضیح نکته درباره خانشیرین خان پرداخته شود. یکی از مسائلی که اغلب خلاف واقع و یا مغرضانه بیان گردیده، همکاری این شخص با انگلیس هاست. از جمله درباره او خانم لیدی سیل در یاد داشت هایش اشاراتی دارد. تا چه اندازه می توان این اشاره ها را واقعبینانه دانست؟ آیا چنین همکاری وجود داشته است؟ لیدی سیل می نویسد:«... البته در آن فرصت قزلباشها به نفع ما خدمیت مینمودند که در رأس آن خانشیرین خان قرار داشت. مگر چون کمکی از انگلیس ها به آنها نرسید نخواستند خود را در نظر شورشیان (غازیان) مفتضح و طرفداری خود را نسبت بما (انگلیسها) بپایه ثبوت برسانند. (۱۵)

خانشیرین خان همچنان در حدود بامیان موقعیکه برخی افراد میخواستند به خانواده های انگلیسی ها دست تجاوز دراز نمایند بمداخله پرداخته ، زنان و اطفال فرنگی را تحت حصانت و حراست قوای خود قرار داده مانع از اجرای نیات آنان گردید.

خانشیرین خان به آن اشخاص طماع گفت که ما مسلمان هستیم و غیرت ما نمیگذارد که ناموس کسانیکه در ملك ما اند مورد تجاوز جور و ستم قرار گیرند. این عمل نیز شایعه های را در رابطه با همکاری او با انگلیس دامن زد.

بیائید بیطرفانه واقعیت ها را بررسی نمائیم. تردیدی نیست که شیوه معمول انگلیس ها این بوده است که عناصر وطندوست و صادق را که برا ی شان منافع وطن و مردم ارجحیت داشته است و به

وسیله تحایف و هدایا، رشوه و وسوسه های جا و مقام تطمیع نمیشدند، توسط عمال خویش بدنام ساخته و میکوشیدند به این وسیله از آنها انتقام بگیرند. چون چنداول به بالاحصار نزدیك بوده و خواه مخواه رفت و آمد های بین ساکنین چنداول با بالاحصار صورت میگرفت انگلیس ها از آنان توقعاتی داشته و ساکنان این ساحه اغلب در مظان اتهام همکاری با انگلیس واقع میشده اند.

در سطور پیشین به اندازه کافی توضیحاتی از قلم مؤلف سراج التواریخ آوردیم که موجودیت خانشیرین خان در کنار شجاع الملك و پسران او به مشوره و مصلحت غازیان بوده است تا از نیات و نقشه های آنان آگاهی یابند و موقعیکه مصلحت اقتضاء نمود خانشیرین خان همراه با سایر خوانین قزلباش به سوی وزیر اکبر خان شتافتند.

واقعیت دیگر اینست که وزیر اکبر خان موقعیکه با مکناتن معاهده را امضاء نمود که خود مشهور است پس از امضاء مکناتن طی نامه به دادن وعده و وعید به سران اقوام غلجائی و قزلباش پرداخته آنان راعلیه وزیر اکبر خان که از قوم بارکزائی بود تحریك نمود. مکناتن امیدوار بود ازین اقوام که درعقد موافقت نامه شامل نبوده اند. بمثابه وزنه متقابل در برابر سرداران بارکزائی استفاده نماید. مگر خلاف توقع مکناتن سران قزلباش ها و غلزائی ها نه تنها تطمیع نشدند ، بلکه وزیر اکبر خان را ازین اقدام خائنانه او مطلع ساختند و همین مسأله خود موجب مرگ مکناتن و تسریع خروج قوای انگلیس از کابل گردید.

مؤلف عین الوقایع نیز تذکر میدهد که قزلباشیه کابل به کمك غازی ها در کلوله پشته همه روزه طرف زدو خورد انگلیس شده بودند... و غازی های گرسنه و برهنه را سرپناه اقامت و معاش میدادند.

درین رابطه مؤلف افغانستان در مسیر تاریخ واقعیتی را تذکر

داده که بی نیاز از آوردن آن نیستیم. او مینویسد: بروز دوم قیام هجدهم رمضان ۱۲۵۷ که مردم در کابل علیه تسلط انگلیس ها بپا خاسته بودندو قوای انگلیس از همه جا رانده شده بود، مکناتن سیاست معمول انگلیس مبنی بر تولید نفاق بین رهبران قیام را در پیش گرفت. به مشوره او جان کنولی از بالاحصار به موهن لال که در چنداول پناهنده و اسیر شده بود ، نوشت که با خانشیرین خان جوانشیر و نایب محمد شریف خان مذاکره کن که بر ضد شورشیان با ما همکار شود و در عوض به خانشیرین خان وعده صد هزار روپیه بده، به شرطیکه از کشتن و اسیر کرده شورشیان مذایقه نکند. به آنان بفهمان که اگر « سنیان» قدرت را بدست گیرند، مساکن شما را تاراج خواهند کرد. به سرداران بگوی که برای مذاکره نمایندگان معتمد خود را بفرستند . بکوش که بین شورشیان نفاق تولید شده و توسعه بیابد. من در برابر سر هر سردار شورشی ده هزار روپیه وعده میدهم.»(۱٦)

وقتیکه خانشیرین خان جوانشیر این پیشنهاد خاینانه کنولی را نپذیرف کنولی باز هشت روز بعد به موهن لال چنین نوشت: «اگر خانشیرین خان به خدمت مایل نیست. با سرداران دیکر تماس بگیر به حاجی علی بگوی که در برابر هر سر (از رهبران انقلاب) از ده تا پانزده هزار میدهم.» مکناتن به فعالیت کنولی اکتفا نکرد و خودش در ۲۰ دسمبر نه روز بعد از هدایت قبلی به موهن لال چنین نوشت:« تو به غلجائی ها و خانشیرین خان بگوی که اگر آنها طرفدار ما و شاه(شاه شجاع) شده و یکصد خروار غله برای ما بفرستند، من به خوشی سند نیم ملیون روپیه به آنها میدهم.» البته غلجائی ها و خانشیرین خان و سایر مردم با همت علی الرغم انتظار انگلیس ها چنین پیشنهاد را رد کردند. (۱۷)

هرچند روایت غبار بسیار روشن و گویاست و نشان میدهد که

خانشیرین ازهمکاری با انگلیس و اخذ رشوه و تحفه امتناع ورزیده است مگر هستند کسانی که افراد منسوب به « اقلیت» ها را شایسته وطندوستی نمیدانند و فکر میکنند که اگر کسی وابسته به «ایل وخیل» نباشد ، چگونه می تواند دم از صداقت و مردم دوستی بزند.

برخی دولتمردان قزلباش:

در دوران دوم سلطنت امیر دوست محمد خان نیز ما شاهد حضور قزلباش ها در صحنه سیاسی کشور هستیم. میرزا عبدالسمیع خان و نائب ذوالفقار خان همراه با قوت های تحت امر خویش در تسخیر ترکستان به امیریاری رسانیدند. همچنان میرزا محمد حسین پسر میرزا عبدالسمیع ، میرزا عبدالرزاق خان مستوفی و میرزا عسکر خان و چندتن دیگر از خوانین قزلباش معیت سفر امیر دوست محمد را به هند برتانوی داشتند. امیر دوست محمد در آخرین روزهای سفر با دردی گرفتار و نتوانست در مراسم امضای معاهده اشتراك نماید. او پسرش سردار محمد اعظم را همراه با محمد رفیق خان و میرزا محمد حسین خان قزلباش به جمرود که موافقت نامه در آنجا امضاء میشد، فرستاد. و این خود نشانه اعتماد امیر به قزلباشان است.

درسفر امیر شیر علی خان به انباله نیز دیده می شود که در هیأت معیتی امیر شخصیت های چون ناظر حسین علیخان و صفدر علیخان سپاه منصور میرزا محمد حسن خان دبیر و سایر بزرگان قزلباش عضویت داشتند که در طول سفر و ملاقات ها امیر را همراه و معیت بوده اند.سردار محمد اسمعیل پسر سردار محمد امین که بعلت فتح کابل خود را شریك سلطنت میدانست در سال ۱۲۸۵ در برابر امیر شیر علی خان به مقابله برخاست . چون حامیان او همه قزلباش ها بودند به چنداول درآمده، در آن جا آمادگی برای جنگ

گرفت و امیر شیر علیخان بر کوه شیر دروازه نیرو آماده کرد. قبل از آنکه جنگی به وقوع بپیوندد، سران قزلباش مراد خانی، وزیر آباد و افشار و غیره باتدبیر نیکو و بدون جنگ سردار اسمعیل را توسط ناظر حسین علیخان و برادرش صفدر علیخان از مردم سپاه منصور از چنداول خارج و به بالاحصار برده و از آنجا جانب هند اعزامش نمودند.

حضور رهبران و بزرگان قزلباش در مبارزات و مجادلات بین مدعیان سلطنت و حل و فصل مسایل مهمه مملکت نمی توانست نادیده گرفته شود . چنانکه قبل از اشتهار ولیعهد ی عبداله جان سید نور محمد شاه صدراعظم با حسین علیخان نایب سالار سپاه منصور و میرزا محمد حسین خان دبیر مشوره نمود. در جشن ولیعهدی عبداله جان بود که حسین علیخان به منصب سپه سالاری ارتقاء یافت.

در تاریخ نام تعداد زیادی از کارداران قزلباش در عهد امیر شیر علیخان مذکوراست چون سلطان محمد قزلباش حاکم وجوهات قندهار و محمد محسن قزلباش که منصب اجیدنی داشت. این شخص در مزار شریف حاضر شد تانمایندگان روسیه در دربار امیر شیرعلیخان را از مزار شریف به سلامت از دریای آمو عبور دهد. در حالیکه دیگران بعلت خطرات جانی ازین اقدام ابا ورزیدند، و جنرال تاج محمد خان میر علی محمد خان و محمد افضل ریکاو میرزا محمد حسن خان کمناب و میرزا محمد حسن خان دبیر و سپاهسالار حسین علیخان که سرگذشت عجیب و عبرت ناك دارد. این شخص در امهات امور با امیر شیر علیخان مشیر و یاور بود. در تمام محاربات آن زمان اشتراك ورزیده بود و موقعیکه سردار ایوب خان از اطاعت امیر شیر علیخان سرباز زد، او مامور مقابله با ایوب خان و تسخیر هرات شد. او هرات را فتح و در آنجا به انتظام امور

اشتغال داشت. این شخص نمونه از صداقت وفاداری است و نمك شناسي قزلباش ها را تمثیل میکند.

امیر یعقوب خان او را محبوساً از هرات طلبیده از مقامش معزول و به زندان انداخت، چندی بعد که یعقوبخان بزدلانه خود را به انگلیس تسلیم و از سلطنت دست کشید، دوستان سپاهسالار نزد او به زندان رفته، خواستند از محبس خارج شود. او بدون امر و اجازه امیر از خارج شدن زندان امتناع ورزید. تا که اقوامش به امر والده امیر یعقوبخان او را از زندان خارج ساختند. این شخص بدون آنکه به خانه اش برود مستقیماً به در حرمسرای امیر یعقوب خان رفته و بحفاظت و حراست حرم شاهی با قومش پرداخت. مدتی بعد امیر یعقوبخان حرم خویش را در باغ علیمردان به خانه سردار یحیی خان نقل داد و اما سپهسالار باز هم به خانه اش نرفت. بلکه در پهلوی خیمه امیر یعقوبخان خیمه خود را برپانموده و با او به عبارت سراج التواریخ «در یك زورق دریای ابتلا نشست.»

این حسین علیخان سپهسالار ممای محمد ابراهیم ساعت ساز بازار ارگ شاهی بود که از شخصیت های برجسته مشروطه خواهان بوده ودر سالهای اخیر سلطنت امیر حبیب اله زندانی شد.

سپاهسالار مدتی کوتاهي را در هندبرتانیوی گذراند وجیره خور از انگلیس راخلاف طبع خویش دیده از آنجا عازم ایران شد و در شهرکرمانشاه اقامت گزید. سپاهسالار وخانواده اش در ایران به سرداران کابلي شهرت داشتند.

خصومت امیر عبدالرحمن خان با قزلباشان:

امیر عبدالرحمن خان قزلباش هارابه دیده نیك نمیدید وبزودي پس از تصاحب قدرت توسط او، قزلباشان به زودی در چنگال استبداد امیر عبدالرحمن که با نیرنگ و معامله گری با انگلیس ها بر اریکه

قدرت تکیه زد گرفتار آمدند آنچه امیر با سران مجاهدان و غازیان همدوره اش در آغاز انجام داد سخت مشهور و بی نیاز از تکرار است. او که پایه های قدرتش بر جور و استبداد ، کشتار و قساوت و بیرحمی استوار بود. در برابر برخی اقوام و ساکنان این مرز و بوم مانند هزاره ها و نورستانی ها وسایرین سیاستی خویش را تا سرحد امحای جسمانی آنان به منصه اجرا قرار داد.

رفتار او با قزلباشان بهتر از دیگران نبود. امیر ماهرانه توانست با به صحنه کشیدن نمایندگان گروه های قومی موجود در کشور و سهیم ساختن آنان به شکل نمایشی در اداره دولت برخی را راضی نگهداشته و مخالفین را سرکوب نماید. امیر در آغاز با قزلباشان همدردی و همنوائی نشانداد. در ایام عاشوری او به تکیه خانه چنداول حاضر و حتی با اهدای نذر خود را در مصیبت ائمه هدی شریك میساخت. ولی این رویه دیری نپائید با استحکام پایه های سلطنت و سرکوب مخالفین، سیاست فشار و ارعاب دمار از روزگار قزلباشان برآورد. به نمونه های از آن در ایام سلطنت این شاه جابر و سفاك اشاراتي بعمل می آوریم.

ما در دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان نام تعدادی از قزلباشان را در تاریخ می یابیم که درعرصه های مختلف عهده دار امور بوده اند.

از این شمار اند نائب سلطانخان افشار حاکم دایزنگی و دای کندی که در مقابله و دفع ایوب خان مصدر خدمات به امیر شد و اضافه از مواجب سر و سوار برایش سالیانه صد تومان مصرف سفره و دسترخوان تخصیص داده شد. این شخص بعد ها سرحد دار غرب کشور گردید و چون امور را بر متخلفین سخت میگرفت به تحریك محمد سرور خان نائب الحکومه هرات از او نزد امیر بدگوی و شکایت نمودند مگر امیر که بی خبر از وضع نبود در مقام دفاع از

سرحددار برآمده ، در جواب شاکی گفت: قزلباشان را مغرضین بد دانسته و در باره آنان حرف های قسم قسم می زنند و مقصود شان اینست که سرحد در دست آدم حکومت نباشد، تا راه رفت و آمد مغرضین بسته نشود.

دیگر محمد حسین خان جوانشیر حاکم هزاره بهسود ، محمد افضل خان کرد (مشهور به قرت) و خانبابا خان جوانشیر و مهرعلیخان مراد خانی که هنگام رفتن امیر عبدالرحمن به قندهار و مقابله با ایوبخان به حفاظت شهر کابل گماشته شده بودند. و میر ابوالحسن خان پسر میر حسین خان مستوفی که به دفترداری شهزاده ها حبیب اله و نصراله مؤظف شده بودند و برادر او میر ابوطالب که بعد ها مغضوب امیر واقع شد و املاك او ضبط گردید، محمد اسمعیل بن محمد تقی خان حاکم چاریکار، میرزا محمد حسین کوتوال کابل و میرزا عبدالرؤف نائب او، حاجی محمد ابراهیم نائب سر افسر هرات، میرزا محمد حسین مستوفی الممالك. این شخص در ایام تصدی به کار، به صدها هزار روپیه عواید دولت را که متصدیان امور در ولایات غبن و حیف و میل کرده بودند ثابت و از بزرگان وصول نمود ، دیگر نور محمد پسر نجف علیخان ناظم هرات ، جعفر علیخان بیات، جنرال علی عسکر خان بیات، کرنیل غلام حسین خان و تعداد دیگر.

از آنچه که بصورت جسته و گریخته در اوراق تاریخ ثبت است بر می آید که قزلباشان عمدتا در امور محاسبات و مسایل مالی دولت شاغل بوده اند و بعد در امور اداره نظامی.

امیر عبدالرحمن خان از سلطه و مشغولیت قزلباشان دلخوشی نداشته و از پی هر بهانه به ازار و اذیت آنان دست میازیده است. مؤلف سراج التواریخ بار بار موارد این بهانه جوئی و آزار و اذیت را نشانداده است. از جمله وقتی حاکم چاریکار محمد اسمعیل میرزا

عبدالحسین خان بن میرزا محسن خان را شبی در خانه اش دعوت کرد تا از یادداشت جمع دهی او و میرزا عبدالرحمن نویسنده زمان حکومت داری اش جهت قطع حسابات در دفاتر دولتی سیاهه و نقل بردارد. این خبر بگوش امیر عبدالرحمن خان رسید و او پسرش سردار حبیب اله را امر داد که میرزا محمد اسمعیل را محبوس بدارد و وضع حسابات او را بررسی و از نتیجه به امیر اطلاع داده شود. امیر درین رابطه گفته بود: « این میرزا یان قزلباش بسیار چشم سفید شده اند باید که برادر میرزا محمد طاهر در دهن توپ بسته و پرانده شود که از حد گذرانیده اند ، هوش کنید که این میرزا یان قزلباش شما را بازی ندهد فقط.» (۱۸)

شایان توجه است که با همه بی اعتمادی و سو نیتی که امیر پیوسته نسبت به قزلباشان داشت ، این مردم با صمیمیت و صداقت و خلوص نیت وظایف خویش را اجرا مینمودند.

در همین مورد پیش گفته و آن الفاظ رکیك و خشن که امیر بر زبان راند، نتائج بررسی به ثبوت رسانید که میرزا محمد اسمعیل ذره با قیده نبوده عاری از غدر و خیانت است. او از حبس رها و به سر رشته داری دفتر میمنه مامور گردید. سراج التواریخ نگاشته است که اکثر از عمال و ضباط قزلباش به تفریق در شکنجه محاسبه گرفتار گشته چون غبن و خیانتی از آنان به ثبوت نیمرسید ازسیاست امان میيافتند.

سیاست امیر در مورد قزلباشان با جور و استبداد بیشتر توأم میگردید. هر اندازه که پایه های سلطنت او مستحکمترمیشد ومدعیان سلطنت و رقبای او از صحنه دور میشدند بهمان اندازه بر شدت ظلم و ستم امیر افزوده میشد.

در یك مورد امیر فرمان داد تا غلام حسن خان افشار همراه با ۷۶ تن بزرگ و کوچك منسوبانش از هرات اخراج الملك گردد و او

مجبور شد تا دست از همه هست و بود خود برداشته ترك يار و دیار گوید. جالب است بدانیم او به چه جرمی مستوجب این مجازات گردید.باری از قول او به امیر خبر رسانده بودند که : غلام حسن افشار گفته است : ما درین مملکت غریب و مسافر میباشیم. و بهمین جرم او نفی الملك شد. امیر برای این حکم خود استدلال میکرد. که :«با گذشت این قدر سال که این مردم هنوز لفظ غریب را بخود نسبت میدهند ضرور است تا به وطن اصلی خود یعنی ملك ایران بروند تا از غربت نجات یابند».

قزلباشان هرات بعلت نزدیکی با ایران آماج بیشتر ضربات و تضییقات امیر واقع میشدند. امیر نمیگذاشت آنان نفسی براحت بکشند. چون بیم داشت که هم مذهبان ایرانی شان با آنان یار شوند و بدینوسیله به تحریك مردم در برانداختن ستم و استبداد اقدام نمایند.

امیر هر موقعی که اراده مینمود بهانه برای اعمال فشار بدست میآورد. در هرات یکی از قزلباشان به اتهام سب و دشنام به خلفا بحکم محکمه سنگسار گردید و به تعقیب آن تمام قزلباشان هرات مجبور ساخته شدند؟ تامناسك و مراسم مذهبی خود را بطریق اهل سنت انجام دهند . شیعیان هرات منزل و ماوای خودرا ترك گفته به مشهد پناه بردند

وقتی این خبر به امیر رسانیده شد که رعایایش تن به تبدیل مذهب نداده به ایران گریخته اند، خشمناك گردیده، فرمانی مخصوص صادر نمود تا حق مالکیت از قزلباشان هرات سلب گردد. آنان نمیتوانستند خانه خود و زمین خود را بفروش برسانند . جالب است که امیر به این هم بسنده نه کرد اقوام و خویشاوندان آنانی را که رفته بودند نیز از هرات اخراج و به اصطلاح به ایران رد مرز نمود و کسانی را که بعدا خواستند دوباره به خانه و کاشانه خود برگردند، فراریان ایران دانسته ، مانع بازگشت شان شد.(۱۹)

سیاست تضییق و فشار دولت علیه قزلباشان آنقدر اختناق آور بود که هرگاه کسی عناد شخصی هم میداشت می توانست برای قزلباش ها درد سر ایجاد نموده او را به حبس و زندان بیندازد.

بارها اتفاق افتاده که شخصی به محکمه مراجعه و مخالف خویش را متهم به سب و لعن خلفا نموده و آن بیچاره به عقوبت های سختی گرفتار شده است. نویسنده سراج التواریخ مثال های ذکر کرده است که ما در اینجا به آوردن یکی از آن ها اکتفا مینمائیم. اومی نویسد: میرزا محمد امین نامی از قزلباشیه هرات بر ذمه محمد عمر نامی از مردم آنجا سه صد روپیه قرض داشت، وقتی که پول خود را طلب کرد آن شخص انکار نموده او را به تهمت گرفت که خلیفه دوم را ذم نموده است و شکایت را به قاضی برد، بزودی روشن شد که این بهانه و تهمتی بیش نبوده است.

مؤلف مینویسد که مردم اهل سنت هرات از راه عناد مذهبی که با مردم شیعه دارند، ایشان را تهمت می بندند و کسانی اند که به دروغ شهادت می دهند. هر گاه تحقیق کامل کرده نشود امرزیست مردم شیعه مشکل میگردد و کار مردم شیعه سخت می شود.

مقارن همین زمان است که مال و ملك ،متاع و قلاع و سراهای قزلباشان که در هزاره جات بودند، ضبط و خود ایشان محبوس گردیدند. درین رابطه هیچگونه توضیحی داده نشده که چرا این مردم به چنین سرنوشتی دوچار شدند.

جز اینکه بتوان گمان برد که موجودیت قزلباشان در هزاره جات که با مردم آنجا هم مذهب بوده اند، به مذاق زمامداران وقت خوش نمیخورده است. به نظر میرسد که جور وستم بر قزلباشان که بعلت منشا و آمدن آنان از ایران به افغانستان پیوسته سوء ظن دولت را تحریك مینمود و در چوکات یك سیاست عمومی مرعی میگردیده است. مثال های اجبار و ستم را در حق این مردم از کابل، هرات و

هزاره جات آورده شد. اینك از قزلباشان قندهار که آنان نیز گاه گاهی مزه تلخ این سیاست را می چشیده اند.

میرزا محمد تقی خان خادم و نماینده دولت انگلیس در قندهار هم قزلباش و شیعه بود، بهمین ملحوظ گاه گاهی با قزلباشان آن شهر مراوده میداشت. سردار عبداله خان حکمران قندهار این امر را بهانه آن ساخت تا اکثر بزرگان آن قوم را به بهانه رفت و آمد نزد نماینده گرفتار و زندانی نماید. او درین کار آنقدر به افراط گرائید که عامه مردم چون محمد صادق بزاز، صفدر زرگر، محب علی خیاط و مراد علی بقال را نیز بهمین بهانه به زندان انداخت.

حکمران قندهار حین استنطاق از آنان پول گرفته بعداً آزاد میساخت اگر پول نمیدادند آن بیچارگان را روانه کابل مینمود.حکمران قندهار وضع را بر مردم قزلباش به اندازه تنگ آورد که آنها در هر جا که نماینده انگلیس را میدیدند به اودشنام میدادند چون از نام او گرفتار شکنجه و عذاب شده بودند. بالآخره آن شخص مجبور شد تا اراضی و دارائی اش را بدولت فروخته خود به شالکوت برود. .(۲۰)

جور و مظالم امیر بر مردم قزلباش تنها نبود، مقارن این ایام و در واقع در طول مدت امارت امیر عبدالرحمن خان مردم هزاره افغانستان، این آزاد مردان کوهساران مناطق مرکزی بارها تا سرحد امحای جمعی مورد سرکوب و ستم قرار گرفتند. به حدی که حضرت آیت اله میرزا حسن شیرازی مجتهد مجبور شد از ناصر الدین شاه قاجار ، شاه ایران طلب نمایدکه علل عناد و دشمنی امیر با مردم هزاره و تشیع افغانستان چی است؟ چرا این مردم چنین مورد ستم و استبداد قرار میگیرند؟

شاه ایران وزیر خارجه انگلیس را که در تهران بود وسیله پرسش این مسأله قرار داد و او هم از طریق وایسرای هند امیر عبدالرحمن

خان را مسؤول ساخت. امیر در چنین مواردی که خارجی ها در امور مربوطه باو دخالت میکردند، معمولا برآشفته میشد این بار نیز نتوانست عصبیت و آشفتگی خود را پنهان نماید. قزلباشان چنداول را به حضور طلبیید و آنان را مورد عتاب قرار داده نمك نشناس دانست.

میرزا ابوالقاسم از سادات قزلباش به امیر اطمینان داد که جواب پرسش را تهیه میکند تا آنرا امیر به هند و از آنجا به ایران بفرستد

میرزا ابوالقاسم با جمعی از بزرگان چنداول یکجا شده یادداشتی را ترتیب و در آن احسان های دولت به مردم تشیع بر شمرده شده و تاکید شده بود که مردم قزلباش به امور مهمه و بزرگ دولتی از قبیل دبیری، استیفای دیوان اعلی، سپهسالاری و غیره مناصب ارجمند ملکی و نظامی وخدمات برومند دیگر گماشته شده اند. (۲۱)

این پادرمیانی دولت ایران نه تنها مفید واقع نشد بلکه آتش خشم و غضب امیر را شعله ورتر ساخت، عکس العمل دولت این بود که تکیه خانه قزلباشان را به مسجد مبدل ساخته و محراب آن را شخص شهزاده حبیب اله با کلند بتراشید. دراین مسجد و سایر مساجد شیعیان، امام و مؤزن از اهل سنت و جماعت گماشته شد. روشن است که شیعیان مجبور گردید ند از آن پس مطابق روش اهل سنت نماز را در پنج وقت در مسجد ادا نمایند در غیر آن مورد مؤاخذه قرار میگرفتند. فیض محمد کاتب در این رابطه می نگارد که پس ازین روز بدعات نامرضیه را که طایفه اثنا عشریه مقیم افغانستان بر پا میداشتند قدغن نمود.

مقارن این ایام که امیر در جنگ علیه مردم هزاره جات قرار داشت دو تن از ملا ها هر یك سید محمد ممتحن و سید محمود قندهاری از علمای اهل سنت و جماعت فتوای تکفیر هزاره ها یعنی

« تکفیر طایفه بربری و رد عموم روافض» را صادر کرد و از پی آن زجرو آزار و تعقیب و تعذیب شیعیان افغانستان شدت یافت.

پس از صدور فتوای تکفیر اهل تشیع در سنه ۱۳۱۰ هـ ق مطابق ۱۸۹۳ م به تمام علما و ملاها دستور داده شد تا در سرتاسر کشور اهالی به مساجد گرد آمده و در حضور آنان فرامین و فتوای مزبور قرائت و اهل تشیع به مساجد سنت و جماعت همه روزه حاضر و اقتدا به مقتدای سنی نمایند و تعزیت داری سید الشهدا موقوف گردید.

بقول مؤلف عین الوقایع در هرات روز قرائت آن فرامین علمای شیعه را عنفا به مسجد جامع خواستند و شهرت یافت که آنها را به قتل میرسانند درین روز هشت هزار شیعه بجانب داری علمای خویش گرد آمده و چار صد تن عسکر زبده از تشیع که جزو قوای دولتی بودند هر یك با اسلحه خویش مهیای دفاع گردیدند در حالیکه از اهل تسنن هفتاد هزارکس جمع شده بودند. موقعیکه خطیب از فراز منبر خواست مردم را تحریك به سرکوب شیعیان نماید قوماندان نظامی هرات ووالی آن مداخله نموده ، خطیب را از منبر به زیر آوردند. بعد تحت حفاظت عساکر علمای شیعه را صحیحا به منازل شان بازگشتاندند. این حسن تدبیر قوماندان نظامی از یك شورش عمومی و بلوای عام که موجب قتل چندین هزار جمعیت میشد، جلوگیری نمود.

همچنان قاضی ملاحسین هراتی و آخوند زاده ملا محمد عمر مدرس مدرسه گودال هرات که از فضلای زمان بودند سعی در خاموش ساختن فتنه نموده به نصیحت جهال کوشیده و اقارب و انساب خود را روزها مأمور همراهی و محافظت شیعیان معروف هرات مینمودند.

چهار سال پس ازین در ۱۳۱٤ هـ ق امیر عده از اهالی مراد

خانی را بنام اشراراز کابل اخراج و به جای آنها پشتون های را از کوهستان و سایر مناطق به مراد خانی جای داد. (۲۲)

همچنان خوانین افشار را متهم به رابطه با انگلیس نموده ، مجبور ساخت خانه و ماوای خویش را رها نمو ده به ایران مهاجرت نمایند. چنین بود سیاست و اعمال فشار امیر مستبد و خودکامه نسبت به رعایای وفاشعارش.

مآخذ و یادداشت های این فصل

۱- برای توضیح بیشتر به تاریخ عالم آرای عباسی چاپ اول از صفحه ۳۲۶ تا ۳۳۳ و روضة الصفا چاپ دوم از صفحه ۲۷۷ ۲۷۹، رجوع شود.

۲-نژاد نامه افغان ص ص ۱۴۵-۱۴۴

۳- تیمور شاه درانی ، ص

۴-افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ص ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۸،۱۱۷ . همچنان به سراج التواریخ جلد اول صفحه ۵۶ مراجعه شود.

۵- سراج التواریخ، ج ا ص ص ۳۶، ۳۷ و تاریخ وقایع و سوانح افغانستان ص ,۴۹

۶- تیمور شاه درانی ، ج ۱، ص ص ۳۲، ,۵۹

۷- . . . مردم جوانشیر تبعه امیر اصلان خان سرای شهزاده عباس را که بیش از سایر شهزاده ها مدعی سلطنت بود محاصره کرد ، همه را وادار به اطاعت و بیعت به شهزاده زمان نمود.

۸-سراج التواریخ، ج ۱، ص ۵۶

۹- همان اثر، ص ,۵۸

۱۰- ایضاً ص ,۵۸

۱۱- همان اثر ص , ۶۰-۵۹

۱۲-افغانستان در پنج قرن اخیر ، ج ۱، ص ۲۰۰

۱۳-سراج التواریخ ، ج ۱، ص ۱۵۲

۱۴- همان اثر ص ۱۸۱

۱۵- شبخون افغان، ص ۴۹

۱۶-افغانستان در مسیر تاریخ ، ص ,۵۵۲ و انتقام در

جگدلگ ص ٤٣٣، مؤلف عین التوقایع مینویسد که بیچاره قزلباشیه کابل که انگلیس ها آنها را بسته به آفغان میدانستند چرا که غازیان گرسنه و برهنه را سرپناه ، اقامت و معاش میدادند با وجود آن افغانها آنها را متفق با انگلیس ها میدانستند» .ص ١٣ عین الوقایع

١٨- سراج التواریخ، ج٣، ص ,٦٢٤

١٩- ایضا ج ٣ ص ٧٤٧، ٧٤٨، ٨٧٠ به این صفحات جهت دریافت سلوك امیر با قزلباشان مراجعه شود.

٢٠- ایضا ج ٣ ص ,٩٥٩

٢١- ایضا ص ١٠٣٥

٢٢- عین الوقایع ن. ك صفحات، ٢٢١، ٢٣٦، ,٢٣٨

-٤-

نفوس و محلات زیست

احصائیه نفوس در کشور:

یکی از مسایل قابل بحث که بعلت مجهول بودن خود پیوسته مورد سوء تعبیر قرار گرفته و صاحبان قدرت آنرا به نفع تحکیم و ادامه سلطه خویش مورد استفاده قرار داده اند، مسئله نفوس است.

در افغانستان بنابر عوامل متعدد در طی دهه های قبلی و از جمله ادامه جنگ چهارده ساله زمینه آن مساعد نگردید تاسر شماری نفوس در مجموع کشور انجام یافته، آمار ها و احصائیه های مورد نیاز کشور، ترتیب و انتشار داده میشود.

چنین مسأله با اهمیتی که بدون آن ترتیب پلان های اقتصادی و انکشاف اجتماعی غیر محتمل است باید ده ها سال قبل انجام می یافت مانند کشور های راقیه جهان در هر ده سال یکبار تجدید میگردید تا اساس و بنیاد استواری برای طرح پلان های رشد اقتصادی و ترقی اجتماعی میبود.

نخستین کوشش در راه بدست آوردن احصائیه نفوس در سال ۱۳۵۲ با انتشار کتاب سه جلدی اطلس قریه های افغانستان از جانب اداره مرکزی احصائیه صورت گرفت. این اطلس که صورت توحید شده معلومات وزارت امور داخله و وزارت زراعت وقت است بمثابه اساس نمونه گیری و تخمین نفوس افغانستان تلقی گردیده است. صحت ارقام این دو منبع طوری است که در مواردی تا صد فیصد هم تفاوت دیده میشود.

سرشماری سال ۱۳۵۸ نیز بر مبنای نمونه گیری از تعدادی ولایات بود که عجولانه سازمان دهی شده بود و با آشفتگی طی مدت کوتاهی خاتمه یافته تلقی گردید. روشن است که ازین سرشماری بیشتر بهره گیریهای سیاسی مطمع نظر بود تا مطالعات و تحقیقات دموگرافی .

بطور اخص تا کنون حتی در مرکز کشور احصائیه نفوس بر مبنای تفکیك واحد های قومی، مشاغل و درآمد افراد، گروپ های سنی و سایر مشخصات مورد نیاز صورت نیافته است.

تا سال های طولانی معمول چنین بود که هنگام اخذ تذکره تابعیت برای همه واحد های قومی « افغان» می نوشتند و از آن در عمل همه اتباع کشور اراده میگردید. بعد علاوه بر پشتون ، تاجیك هزاره و ازبك از هم تفکیك میشدند. ولی واحد های کوچك قومی که به زبان دری تکلم مینمودند.معمولاً تاجیك به حساب می آمدند مانند قزلباش ها ، عرب ها و...

با همین روش است که مثلاً سلیمان لایق معاون حزب منحله وطن با استفاده از منابع خارجی که معلوم نیست خارجی ها این احصائیه را از کجا و چگونه بدست آورده اند. تعداد نفوس پشتون ها را ۵۲ فیصد نفوس کشور قلمداد نموده و تعداد قزلباشان را سی هزار ذکر کرده است در حالیکه از هزاره ها که در شش ولایت مرکزی ساکن اند، اصلاً بدون عدد ذکر گردیده است. بدرستی روشن نشده که تصور نویسنده درین رابطه چه بوده است: آیا تعداد هزاره ها آنقدر نا چیز بوده که نویسنده ضرورت به ارائه احصائیه آن ندیده و یا ذکر رقم واقعی آن بالای ترکیب مجموعی نفوس کشور تأثیر سوء وارد مینموده است که بدون شك همین مورد دوم اقرب به صحت است(۱).

تعداد قزلباشان:

چنین مقدمه برای ارائه تعداد نفوس قزلباشان در کشور ضروری به نظر میرسد چون درین بحث برای تعداد تقریبی نفوس قزلباشان احصائیه های رسمی چیزی بدست نمیدهند و ناچار باید شیوه های دیگری بکار بست.

اولین بار تعداد قزلباشان در مقاله با عنوان « برخورد با مسأله ملی در انقلاب افغانستان»به تعداد سی هزار نفر که ۲۵ ۰ ،۰ ۰درصد نفوس کشور را تشکیل میدهد، ذکر گردید. این مقاله که در دفاع از حقوق تلف شده پشتون ها به رشته تحریر درآمده و در آن دولت های وقت تنقید گردیده که به انکشاف فرهنگ و وضع اقتصادی پشتون هاتوجه نکرده اند.

نویسنده مقاله احصائیه ها را از رهنمود اتنوگرافی تحت عنوان «نفوس جهان» نشر کرده انستتیوت اتنوگرافی اکادمی علوم اتحاد شوروی منتشره ۱۹۸۱ اخذ و در مقاله اش ارائه نموده است.

چون هیچگونه آمار و احصائیه در داخل کشور تا کنون ترتیب نشده که در آن تعداد و کمیت واحد های قومی ذکر شده باشد ناگزیر به دو- سه سده پیش مراجعه و متکی به آن به احصائیه تخمینی نفوس قزلباش هادر کشوری می پردازیم.

مؤلف نژاد نامه افغان می نویسد که نادر افشار بیست هزار نفر از جنگجویان پرخاشخویان ایلات شاهسوند، جوانشیر و بختیاری و کرد و بیات وریکا و اهالی شیراز و خواف را با عائله و اسلحه برای حراست مملکت و تنبیه و تهدید متمردین افغان از ایران حمل و نقل داده ، در هرات ، قندهار ، غزنین و کابل امر اقامت داد.

همو تحت عنوان دیگرمینویسد که سه هزار خانواده از فرقه مکری و ریکا از شعب مختلف کرد به کابل نقل داده شده بودند(۲)

مؤلف زنده گی تیمور شاه درانی می نویسد که احمد شاه ابدالی

۱۲ هزار خانوار از اهالی نیشاپور و حوالی آنرا با خود به افغانستان انتقال داد.(۳)

شاه زمان بعد از غلبه بر شهزاده محمود در هرات ، ۱۲ هزار خانوار قزلباش را که از طرفداران شهزاده محمود بود از هرات به کابل کوچانید.

مؤلف قیام کابل -۱۸٤۲-٤۱ که خود در کابل بوده مینویسد از مردم قزلباش تنها ۱۲ هزار خانوار در کابل در محلی بنام چنداول که اکنون نیز بهمین نام مشهور است ، ساکن میباشند.(٤)

یك مؤلف دیگر منشی علی احمد شالیزی در کتاب مؤلفه خود که نسخه خطی ان در اکادمی علوم افغانستان موجود است تعداد بیات های ساکن ولایت غزنی را پنج هزار خانوار می نویسد.(۵)

در کتابی بنام جغرافیای افغانستان درین رابطه آمده است که قزلباش ها اکثر در شهرها بودو باش دارند بیشتر شان در رساله و توپخانه ماهر فن عسکری اند. الان در علم و ادب فضیلت دارند بسیاری شان در کابل و باقی در قندهار و هرات میباشند . به سبب مذهب تشیع مردم بیات را به آنها شامل می کنند اما آنها کرد اند و تقریبا هفت هزار خانوار».(٦)

در برخی کتب دیگر از جمله دائرة المعارف البستانی و همچنان اعیان الشیعه تعداد قزلباشان دوصد هزار نفر ذکر گردیده است.(۷)

همچنان در دستور العملی که امیر امان اله خان به هیأت سیاسی خویش که جهت شناسائی استقلال افغانستان به ایران اعزام میدارد، تعداد قزلباشان افغانستان را یکصد هزار خانوار به شمار آورده است.(۸)

با ذکر همین چند منبع محدود اکنون می بینیم که در سه صد سال قبل تعداد قزلباشان چه اندازه بوده است.

فیض محمد کاتب جمعاً ۲۳ هزار خانوار ذکر کرده، تعداد بیات ها که خود شاخه از قزلباش است، هفت هزار خانوار ذکر شده که جمعاً سی هزار خانوار میگردد. مؤلفین دایرة المعارف البستانی و اعیان الشیعه صد هزار و همچنان در دستور العمل امیر امان اله خان به هیأت سیاسی که به ایران اعزام نموده بود، یکصد هزار خانوار ذکر گردیده است. اگر هر خانوار را بطور متوسط پنج نفری محاسبه نمایم تعداد مجموعی قزلباشان به پنجصد هزار نفر بالغ میگردد .

ناگفته پیداست که بین ۳۰ هزار تا پنجصد هزار تفاوت ۱۷ مرتبه وجود دارد بدون آنکه رشد نفوس در کشور را که دونیم فیصد محاسبه شده در نظر بگیریم.

در صورت که تعداد قزلباشان تا این اندازه باشد معلوم نیست که تعداد سایر « مجهول الهویه گان» سلیمان لایق چه رقمی را تشکیل خواهد داد.

حکمت تقلیل و تزئید مصنوعی نفوس در آنست تا اکثریت ها و اقلیت ها بر سنت گذشته و جهت حفظ موازنه قدرت، نگهداری شود تا خللی درشیرازه امور که بصورت سنتی پیش برده میشود وارد نگردد.

محلات بود و باش:

قبل از پرداختن به محلات بود و باش قزلباش ها توضیحی را از قلم سر و نیست آیری میاوریم. او در کتاب « قیام کابل ۱۸۴۲-٤۱ » درباره آنعده اقوام که در ساحات شامل جنگ قرار داشتند و خود شاهد نقش آنان در قیام کابل بوده ، اطلاعاتی جالبی ارائه نموده است.

او قزلباش ها را از جاگزین شده گان مهم خارجی میداند که تعداد، ثروت نفوس آنان مورد توجه خاص قرار داشت.

او می نویسد که حدود ۱۲ هزار نفر از آنان در چنداول که ساحه مستحکی است، زنده گی میکنند. نویسنده از وجود مردم قزلباش در شهر های هرات و قندهار و در سایر مناطق افغانستان اطلاع میدهد. او علاوه مینماید که قزلباشان قطعات کوچك زمین های را که دولت به آنان عطا نموده تصاحب کرده اند رؤسای آنان در زمان شاهان درانی مقامات قابل اعتماد و مهم را در دست داشتند.

او مینویسد : در مبارزات متعدد برای کسب قدرت که بعد از مرگ احمد شاه این سرزمین را فرا گرفته بود، سیاست معمول قزلباشها حفظ بیطری مسلحانه بود و تا زمانیکه موضوع مبارزه از ابهام می برآمد با احتیاط از پیوستن به طرف های درگیر ابا می ورزیدند.

مؤلف جغرافیای افغانستان نیز درین رابطه شرحی دارد. او مینویسدك قزلباشها غالباً ترکی النسل اند... اکثر در شهر ها بود و باش دارند. بیشتر در رساله و توپخانه ماهر فن عسکری بودن الان در علم و ادب فضیلت دارند. بسیار شان در کابل و باقی در قندهار و هرات میباشند.

محله قزلباشها که متصل بالاحصا ر کابل قرار داشت یکی از نقاط مورد توجه انگلیسهادر طی مدت اقامت شان در کابل بود، الکساندر برنس مشاور سیاسی مکناتن این محل را « مرکز زنده گی افغانها » میدانست.

قزلباشان نیز مانند سایر اقوام تحت عوامل متعدد از مراکز و محلات عنعنوی سکونت خویش درسرتاسر کشور پراکنده شده اند. در کابل محلات مخصوص قزلباش نشین وجود داشت و دارد. ساحه چنداول ، افشار، سیلو و افشار نانکجی، مراد خانی ، وزیر آباد ،

قلعه وزیر و کلوله پشته و شهر آراء از محلات عمده قزلباش نشین شهر کابل بود که بعضی از آنان در نتیجه تطبیق ماستر پلان شهر تخریب و باشندگان آن به سایر جاها پراگنده شده اند.

امروز علاوه بر مناطق ذکر شده در دشت برچی، قلعه شهاده، کارته سخی، تایمنی شهر کابل ولسوالی پغمان نیز میتوان سراغ قزلباشان را گرفت.

در شهر هرات و قریه ها ی آن شهر ، ولسوالی های جغتو و خواجه عمری ولایت غزنی ، شهر مزار شریف ، قندهار وسمنگان ، امام صاحب کندز، ولایات پکتیا و جوزجان، ولسوالی های خواجه غار، ینگی قلعه و دشت قلعه و شهر فیض آباد و لغمان نیز قزلباشان زیست و زنده گی دارند.

همچنان قزلباش ها در ایالت صوبه سرحد و سایر مناطق پاکستان نیز متوطن اند که دارای تشکیلات فرهنگی مؤسسات علمی و عرفانی اند و آنان بعلت محصور بودن بین سایر اقوام زبان در ی را فراموش کرده و همه به اردو وسایر زبان های محلی تکلم مینمایند.

النفسیتون که در آغاز سده نزدهم پشاور را دیده مینگارد بسیاری از پارچه فروشان پشاور شیعه و پارسی وان و جزء آنان هستند و قزلباشان در خدمت شاهان و سرداران بزرگ آن خطه قرار دار ند.

مأخذ ویادداشت ها:

۱-برخورد با مسأله ملی درانقلاب افغانستان، روزنامه حقیقت انقلاب ثور تاریخی ۵ اسد ۱۳۶۵

۲- نژاد نامه افغان ،ص۱٤٤

۳- تیمور شاه درانی، ج ص

٤- قیام کابل، ص ۲٦-۲۵

۵- تاریخ خصوصی غزنین، نسخه خطی کتابخانه اکادمی علوم افغانستان.

٦- جغرافیای افغانستان ، ب، ت، مؤلف نامعلوم

۷- پژوهشی در تاریخ هزاره ها ، ص ۱۸۸، به نقل از دایرة المعارف البستانی، ج ٤ ص ٦۰ و اعیان الشیعه جزء الف ، قسم ثانی ص ,۳۸۹

۸- مجله غرجستان، شماره اول، سال اول، دلو و حوت ۱۳٦٦، در این مقاله آمده است که اگردولت ایران مدعی شود که تعداد یکصد هزار خانوار قزلباش مقیم افغانستان که از بازماندگان مامورین لشکری و کشوری ایران میباشد باید با تابعیت ایران شناخته شود ، هیأت چگونه موضیع گیری نماید.

این مطلب را صدیقی از مجله خواندنی ها ، شماره ۹۳ سال ۱۳ مؤرخ ۲۰ خرداد ماه سال ۱۳۳۲ از مقاله تحت عنوان « خندیی پادشاه سابق افغانستان به بیحالی اولیای وزارت خارجه ما » گرفته است.

۵

مذهب

شیعیان راسخ العقیده:

مذهب شیعه اثنا عشری هر چند در ایران قبل از دوره صفویه نیز پیروان پر حرارتی داشت و در اکثر مناطق وشهر ها مذهب رائج مردم بود، مگر با ظهور قزلباشان در تاریخ و بیاری شمشیر آنان به مذهب ملی و رسمی ایرانیان ارتقاء یافت.

اینان با جان نثاری و مردانگی ، سرشار از ایمان و ایثار بدور فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی که یکی از اقطاب صوفیه بود، گرد آمده، قدرتی مهاجم و تازه نفسی را در تاریخ تشکیل دادند و آنان را بر اریکه قدرت نشاندند.

تشیع که تا آن موقع اقلیتی بود محکوم و بی قدرت و قادر نبود اعمال مذهبی خویش را آشکارا انجام دهد و همیشه تحت تعقیب و شکنجه و زندان بود و پنهان و در تقیه میزیست با شمشیر قزلباش بیك قدرت بزرگ حاکم بر کشور مبدل گردید و با مخالفان خویش پیکار ها نمود و آنان را در همه عرصه ها محکوم به شکست ساخت.

در پیکار های خونینی که با ازبکان ماوراء النهر در هرات و بادغیس و جورجان نمودند و آنان را شکست دادند به قلمرو افغانستان داخل و ماندگار شدند.

قزلباش های که همراه قشون نادر شاه افشار بودند جمعی در افغانستان ، جمعی در هندوستان و قسمتی در ترکستان ساکن شدند بقدری در مذهب تشیع راسخ العقیده بودند که در امکنه مذکور همواره کلمه قزلباش با کلمه شیعه مترادف گردید. چنانکه در قرن

سیزدهم هجری صاحب کتاب « بستان السیاحه» نوشته است:« در ملك توران و هندوستان، هرکس شیعی مذهب و از اهل ایران باشد او را قزلباش میگویند و در ملك شام و روم مطلق شیعه را به این نام میخوانند» (۱)

تشیع اثنا عشری با آمدن قزلباشان به افغانستان تحرك و نیروی تازهء یافت. اشتغال قزلباشان در امور لشکری و کشوری و مسکون بودن آنان در شهر ها و در دست داشتن اکثر حرفه ها و صنایع دستی قزلباشان را بیك نیروی متشکل و منضبط و مؤثر در حیات اجتماعی مبدل نمود. طوریکه زمامداران وقت ناگزیر میشدند بر رغم تعصب و برخورد های خصمانه، تا حدودی آزادی اجرای مراسم مذهبی آنان را رعایت نمایند دوران سلطنت احمد شاه درانی و پسرش تیمور شاه قید وبندی دراین مورد موجود نبود.

شایان دکر است که بعضا حتی فقه جعفری نیز در ادامه این آزادی اجرای مراسم دینی رسمیت داشت است.

در سال ۱۲۱۳ هـ ق وزیر فتح خان طی فرمانی ملا محمد علی قزلباش را به منصب قضایی همه قزلباشان که از حصه پل خشتی تاخیابان و مراد خانی، وزیر آباد سکونت داشتند منصوب نمود. در فرمان گفته شده که جمیع قزلباشان باید احکام شرعی خویش را به آن قاضی رویت دهند. (۲)

معلوم نیست که استقلال فقهی تا چه مدتی برقرار بوده است، احتمالاً عمر طولانی نداشته است مخالفت زمانشاه با قزلباشان موجب برقراری محدویتهای گردیده است که دوران زمامداری امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی خان که تا حدودی تجدد پسند و خواهان اصلاحات بود اجرای مراسم دینی دوباره از قید و بند های قبلی رهائی یافته است.

منابع دست داشته نشان میدهد که از زمان امیر عبدالرحمن خان

تا آخرین سالهای سلطنت امیر حبیب الله خان قزلباشها و در مجموع اهل تشیع تحت فشار شدید قرار داشت.

برخورد های امیر عبدالرحمن نسبت به قزلباشها در سطور قبلی ذکر گردیده است که نشان میدهد امیر پیوسته بهانه های جستجو میکرد تا بتواند آنرا وسیله فشار و تهدید تازهء قرار دهد.

در زمامداری امیر امان اله خان مانند سایر عرصه های اجتماعی زمینه احیاء حقوق اجتماعی، مذهبی و مدنی فراهم گردید.

رسم ننگین کنیزی و غلامی هزاره ها از میان برداشته شد. در همین هنگام سعی بعمل آمد تا آزادی اجرای مراسم مذهبی در چوکات ریفورم های امانی، قانونی ساخته شود اما با مخالفت گروه های محافظه کار مواجه شد.

دوره زمامداری نادر خان و صدارت هاشم خان برادرش ، دورهء استبداد و اختناق بی سابقه بود و کشور و بخصوص کابل در تاریکی و سکوت و سکون فکر اندیشه فرو رفته بود یگانه فرد قزلباش که وزیر مالیه بود به بهانه اشتراك در مراسم فاتحه خوانی میرزا محمد مهدی خان چنداولی که خویشاوند وی بود، معزول و خانه نشین گردید. با وجود این دگر اندیشی های سیاسی و مذهبی چون جویباری به انحاء مختلف به سیر و حرکت خویش ادامه میداد و موقعی که بستر مناسب مییافت به رود خروشان مبدل میگردید.

نقش شخصیت های ملی و رهبران مذهبی و متنفذین و فعالیت های پر حوصله تنویری وارشادی آنان از اهمیت بزرگ برخوردار بوده است .

کسانی چون خانشیرین خان جوانشیر، احمد قلی قزلباش، محمد اسحق قزلباش پسر محمد اکبر خان چنداولی ، میرزا محمد مهدی چنداولی ، میر علی احمد حجت، علی اصغر شعاع، سرور جویا ، محمد اسمعیل بلخی و ده ها تن دیگر در بیداری مردم و مهیا شدن

شرایط و زمینه های فکری و اجتماعی اعاده حقوق و رعایت آزادی مذهبی تاسرحد ایثار سعی بلیغ بخرج دادند و در محیط خفقان آور و پر از رعب و و حشت سالهای حاکمیت آل یحیی با هوشیاری و بردباری و به صراحت لهجه به بیان اعتقادات و اصول و مبانی فقه جعفری پرداختند.

از نخستین اقدامات در اجرای آزادانه مراسم مذهبی تدویر تکیه خانه ها در محلات قزلباش نشین شهر کابل، هرات و قندهار بوده است.

مؤلف عین الوقایع تعداد ٤٦ تکیه خانه شهر هرات را اسم برده است که هنگام تألیف اثر او، دایر بوده و در آن شیعیان به ذکر مصائب اهلبیت اطهار و تبلیغ و تنویر مردم می پرداختند.

در شهر کابل نیز در نقاط مختلف شهر چون چنداول ، مراد خانی و کارته سخی شهر آراء تکیه خانه های موجود بود که بعضاً سلاطین وقت به اقتضای سیاست روز، در آن اماکن حاضر شده در پای منبر می نشستند و مساعدت های مالی نیز میرسانیدند و در موارد دیگر اقدام به بستن تکایا و زجر و اعدام واعظان و اشتراک کنندگان آن محافل می نمودند. باری امیر حبیب اله خان بیش از ده تن اشتراک کنند گان مراسم تعزیت داری سید الشهدا را بقتل رسانید و تکیه خانه ها را به مساجد تبدیل و اهالی محل را مجبور ساختند تا نماز پنجگانه را پیوسته در عقب ملاامامی که دولت تعیین نموده بود اداء نمایند.

امراء و حکام به این نکته واقف بودند که تکایا صرف محل روضه خوانی و بیان مصائب اهل و بیت نیست بلکه به نوعی مرکز و محل تبلیغ و تنویر و سازماندهی جمعی نیز هست. از طریق تکایا و از فراز منابر آن خطیبان و واعظان مسائل و قضایای اجتماعی را تحلیل و تفسیر نموده و آنرا با قضایای کربلا و زنده گی اهلبیت

پیوند میدادند تا بر احساس و عواطف مردم تأثیر بیشتر وارد نموده باشند. آنان به سامعین خویش با نشاندادن نمونه حضرت امام حسین و یاران او میگفتند که « مرگ سرخ به از زنده گی ننگین است».

خطیبان و مبلغان برجسته ء چون میر علی احمد حجت و آقا ضیاء فرزند وی ، سید سرور واعظ ، سید اسمعیل بلخی، اسمعیل مبلغ محمد حسین مصباح، شیخ محمد امین، آقای عالم، شیخ محمد آصف محسنی و ده ها تن دیگر وظیفه پر مسؤلیت ارشادی و تنویری را پیش می بردند.

هر یك ازین اشخاص حوزه های درس نیز داشتند که در آن تعداد کثیری طلبه ها به آموزش معارف اسلامی می پرداختند.

با اینکه در افغانستان شیعه به چندین ملیون نفر میرسد و قسمت های از اقوام و قبایل آفریدی بنگش ، توری، ملاخیل ، دایه، هردی ، کیانی و اکثریت هزاره وعده ء از طوایف دیگر شیعه هستند. معذلك مهمترین بخش شیعه در افغانستان از لحاظ تمدن و تأثیر در اوضاع سیاسی و احوال اجتماعی قزلباش ها بوده است. زیراقزلباشها اغلب برخلاف اقوام و قبایل دیگر، شهر نشین و فیصدی با سوادان در میان آنان بیشتر بوده و بسیاری آنان مشاغل دولتی داشته اند.

با وجود این بعضی ها قزلباشان را اسماعیلی مذهب پنداشته اند. نمونه این پندار ناروا در مقاله ایکه مجله آریانا آنرا انتشار داده، دیده میشود. نویسنده مقاله واضح نساخته که به اتکای کدام مدارك قزلباشها را درسلك اسماعیلیان آورده است(۳).

ضرورت به توضیح دارد که اسماعیلیه نیز یکی از فرق شیعه است. اما بین شیعه اسماعلیه و شیعه اثنا عشریه در بسا مسائل اختلاف وجود دارد.

شیعه اسماعیلیه که به شیعه هفت امامی نیز شهرت دارند بعد از

امام هفتم در امامان بعدی اختلاف کردند قائل به امامان حی وزنده و حاضر اند که اکنون چهل و نهمین آن کریم خان محلاتی است. آنان اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) را که در حیات پدر پدرود زنده گی گفت امام میدانند که شیعه اثنا عشریه به آن معتقد نیست و همچنان راجع به مهدی آخرالزمان نیز بین ایندو اختلاف است.

اثنا عشریه قایلند بر اینکه آن مهدی موعود که بشارت ظهورش را حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داده است امام دوازهم میباشد که در سن ۵ تا ۷ سالگی در شهر سامره غایب و بعد از غیبت ظاهری ظهور نموده دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. اما اسماعیلیان باورمند اند که امام یازدهم خود شان عبداله بن حسین المستور همان مهدی موعود است که بنام « اولین امام دور ظهور» خوانده میشود (٤)

فیض محمد کاتب تصریح نموده که حدود دوصد خانه از قزلباشان که در کوچه دروازه لاهوری کابل به اسم ریکا ساکن شدند، سنی اند . نویسنده نژاد نامه افغان توضیح میدارد که اینان در آغاز سه هزار خانه بودند که با دستجات قشون نادری به اقامت کابل منتخب شدند و از جمله پنجصد خانهء آن در محله قرت های چنداول مسکون گردیدند و دوصد خانه دیگر در کوچه دروازه لاهوری.ریکائیها سنی اند و قرتائیها شیعه اند و هر دو از یك قوم اند . جز این عدهء قلیل قزلباشان عموماً شیعه اثنا عشری اند .

دو فتوی درباره تشیع

- یکی از مصائب و بدبختی های جامعه اسلامی ما بروز منازعات و مخاصمات مذهبی بوده است که بعضا توسط کسانی ناعاقبت اندیش و یا عامل استعمار تحریك گردیده و خون های

فراوان از هر دو جانب تشیع و تسنن به زمین ریخته است.

در مخاصمات که در زمان شاه محمود در کابل دامن زده شد و یا در جنگ دوم افغان و انگلیس در غزنی و در استرداد استقلال در قندهار و آخرین آن بعد از تصرف کابل توسط تفنگداران در کابل دست اجانب و جهال دخیل بوده است.

بدون تردید مخاصمات این دو فرقه بزرگ تشیع و تسنن که هر دو پیرو یك دین و نمازگذار بسوی یك قبله اند، ده ها بلکه صدها بار بیشتر از خصومت پیروان ادیان دیگر بر پیکر اسلام لطمه زده وکشورهای اسلامی را ضعیف ساخته است حتی دشمنان خارجی اکثر اوقات به وسیله این دو فرقه که بمنزله دو دست برای پیکر اسلام هستند توانسته است با هر دو دست از چپ و راست بر رخساره اسلام سیلی بزنند که با تأسف نمونه های آن امروز هم به مشاهده میرسد . این خصومت ها و برخورد های متعصبانه مانند جراحت التیام ناپذیار بر پیکر اسلام ، هر چند گاه یکبار از جانب بیگانگان تازه میگردد.

نمونه ازین حرکت مغرضانه ، فتوای علمای جید عربستان سعودی است که در ارتباط با حالات جاریه افغانستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، صادر گردیده است.

مجله افغان جهاد به نقل از اخبار « شهادت» مؤرخه ۳ جوزا ۱۳۷۱ این فتوا را چاپ کرده است.

زمان صدور فتوی که بلافاصله بعد از استقرار دولت اسلامی درکابل است، قابل توجه می باشد در چنین لحظه حساس باید به تفتین و اختلاف دست زد. درین فتوی فرزندان سعودی و جزیرة العرب به رهبران « واقعی» جهاد اخطار میدهد که احتیاط کنند و به شیعه های رافضی کدام رول (در اداره و قدرت دولتی) ندهند و این را بدانند که آنها در افغانستان حکومت اهل سنت و جماعت را

قبول کرده نمیتوانند... (۵) تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل.
اما اگر دست مغرضین و بیگانگان درکار نباشد شیعه و سنی همدیگر را قبول و تحمل مینمایند. و مانند دو برادر در کنار هم زیست میکنند طوریکه کرده اند.هیچگونه دشمنی و تعصبات ناروا ء نمی تواند مناسبات برادرانه آن را تیره و مکدر جلوه دهد.
برای تائید مدعای خویش فتوای دیگری را در اینجا ذکر میکنم که در آن دست بیگانه دخیل نیست.
این فتوی در جواب استفتای سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله صدراعظم از جانب علمای مذهبی قندهار راجع به قزلباشهای قندهار بتاریخ۲٤ حمل ۱۲۹۹ صادر شده و در آن گفته شده است که:« مردم قزلباش به قبله نماز میخوانند و تلاوت قرآن مینمایند و کلمه شهادت برزبان جاری میدارند لهذا احکام ملت بیضا اینست که اینها همه مسلمان و اهل ایمان و جایز اشهادت والنکاح میباشند و در حقن دما و حفظ ناموس و اموال فرقی بین ما و ایشان نیست و آنچه در تاریخ ۲۸ شعبان سنه گذشته (اشاره به نزاعی که هنگام جنگ استقلال بین سنی و شیعه شهر قندهار بدسیسه عمال خارجی به وقوع رسیده بود) سنوح و ظهور یافته از نهب و قتل و غارت، بر خلاف شرع و ناجایز است و مرتکب آن لایق زجر و سیاست سلطانی است... آنچه از روی کتب مذهب حنفی ملاحظه شد به معرض عرض رسانیده شد.» (٦)
جا دارد در پایان این فصل فتوی دیگری را بیاوریم تا ببینیم که وحدت مسلمانان پیوسته مطمح نظر فقها و مجتهدین بزرگ بوده است. شیخ محمود شلتوت شیخ و رئیس دانشگاه الازهر در مورد جواز پیروی از مذهب شیعه امامیه چنین فتوی داده است:
« مکتب جعفری معروف به مذهب امامی اثنی عشری ، مکتبی است که شرعاً پیروی از آن مانند پیروی از مکتبهای اهل سنت جایز

میباشد، بنابراین سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را دریابند و از تعصب ناحق و ناروائی که نسبت به مکتب معینی دارند ، دوری گزینند.

زیرا دین خدا و شریعت او تابع مکتبی نبوده و در احتکار و انحصار مکتب معینی نخواهد بود بلکه همه(صاحب مذهبانی) که مجتهد بوده، اجتهاد شان مورد قبول درگاه باریتعالی است و کسانیکه اهل نظر و اجتهاد نیستند می توانند از هر مکتبی که مورد نظر شان است تقلید نموده و از احکام فقه آن پیروی کنند و دراین مورد فرقی میان عبادات و معاملات نیست». (۷)

مآخذ این بخش

۱- نقل بالواسطه از کتاب سردار کابلی، ص ۲۶

۲-تیمور شاه درانی، ج ۲، ص ۵۹۲

۳- مجله آریانا ، د ثور انقلاب په درشل کی افغانی تولنی اجتماعی - اقتصادی جورشت. شماره ٤-۳ سال ۱۳٦٥

٤- تاریخ خلفای فاطمی ، ص ۱۹، فرق الشیعه نو بختی، ص ص ۲۱۷-۲٦٥ ، تاریخ ادیان علی اصغر حکمت ص ص -۳۰۲ ۳۱۸،

۵- افغان جهاد

٦- افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱ ص ۸۰٤

۷- وحدت اسلامی ، مجله حبل اله، شماره ۹۵، سال ۱۳۷۱

-٦-

تاریخ و فرهنگ

فرهنگ و شرایط اقتصادی - اجتماعی:

منظور از فرهنگ بطور کلی شیوه زنده گی کردن و بطور اخص علم و ادب ، شعر و لغت ، تعلیم و تربیت و فکر و اندیشه است. با این مفاهیم هر کتله و اجتماع انسانی خواه کوچك و یا بزرگ دارای فرهنگ و اصالت فرهنگی است.

هر چند افغانستان از لحاظ تاریخی دارای فرهنگ پربار بوده و زادگاه و مرکز یکی ازقدیمی ترین فرهنگهای جامعه بشری است و بعلت موقعیت جئوپولیتیکی آن چهار راه و محل عبور کشور کشایان بوده و بهمین جهت فرهنگ کشور های مهاجم را جذب و آنرا دوباره به کشور های همجوار انتقال داده است.

هر دوره تاریخی نظر به ایجابات زمانی و مکانی و شرایط سیاسی، اقتصادی خاص آن دوره مشخصات فرهنگی ویژه دارد که باید هنگام مطالعه خصوصیات فرهنگی، آن مشخصات را در نظر گرفت. از جمله در دوره مورد نظر ما ساحه ووسعت جغرافیای افغانستان کنونی دست خوش فزوده ها و کاستی های فراوان گردیده ، محل جنگها و مجادلات خونین برای دست یابی بر اریکه قدرت بین شاهان سدوزائی و محمد زائی بوده است. این مجادلات برای کسب قدرت پای و نفوذ استعمار انگلیس را باز و مهیا نمود و موجب بروز تهاجم انگلیس و دفع آن گردید که هر یك خون های فراوان ریختاند و ثروت های مادی و معنوی را نابود و تلف ساخت

و خود رکود فرهنگی را موجب گردید.

دوره آرامش و امنیت اجتماعی که زمینه و پرورش دهنده علم و ادب و فکر و فرهنگ است محدود بوده است. با این وجود چراغ اندیشه و فرهنگ خاموش نگردیده مردانی را می یابیم که در آن آشفته بازار نیز این متاع کس مخر را بدوش کشیده و بر رغم ناملایمات روزگار، دست از نوشتن و زبان از گفتن باز نگرفته اند. این روشندلان و مجذوبان علم و ادب در میان همه اقوام ساکن در افغانستان بوده اند و در میان قزلباشان نیز.روشن است که فرهنگ ملی، ترکیبی از فرهنگ همه اقوام و ملیت های ساکن در کشور است.

هر چند در کتب تاریخ که طی دهه های اخیر تألیف و انتشار یافته، کمتر اسم و رسمی از علما و دانشمندان و نخبه های اقلیت های ملی را می توان سراغ کرد. با آنهم جسته گریخته می توان تعدادی را یافت و به شماره گرفت

باید یادآور شد که در میان قزلباشان که اکثر شهر نشین بوده اند، تعداد با سوادان و علاقمندان به علم و ادب بیشتر بوده است. اینان بعد از قلع و قمع عبدالخالق سدوزائی بر اکثر کارهای اداری، نظامی، مالی کشور استیلا یافتند و این خود مستلزم سواد و دانش متعارف زمان بود که این مردم شهر نشین و شاغل در امور، خود را بی نیاز از آن نمیدانستند.

از همان زمان بین قزلباشان معمول گردید تا در آغاز نام خویش اصطلاح« میرزا » را علاوه نمایند. ازاین لقب که در آغاز به معنای امیر زاده بود، دراین زمان معنای کاتب خوشنویس و کارمند دولت افاده میگردید و به علت اشتغال قزلباشان در اموردولتی این نام به لقب آنان اضافه شده و در اثر کثرت استعمال جزء نام آنان گردید.

در ذیل مروری مینمایم به فعالیت های فرهنگی، علمی و

اجتماعی قزلباشان و می بینیم که تا چه اندازه می توان نقش پای آنان را دراین راستا مشاهده کرد.

تعلیم و مشغولیت های فکری:

در گذشته ها که سیستم دولتی تعلیم و تربیه رائج نبود قزلباشان مانند امروز به تعلیم و تربیت اطفال و کودکان خویش ساعی بوده اند. و این مهم را هیچگاه از یاد نبرده و به آن کم بها نمیداده اند. محلات قزلباش نشین شهر کابل ، قندهار ، هرات و سایر جاها جایگاه مدرسه و مکاتب خانگی بود. در پهلوی تکیه خانه ها و همچنان مساجد محل درس و تعلیم اطفال و کودکان در نظر گرفته شد و در آن همه کودکان نزد ملای مکتب تعلیم میدیدند و نصاب درسی معمول زمان خویش را فرا میگرفتند.

در خانه های هر فرد با سواد یك و یا چند جلد کتب چون دیوان حافظ، گلستان و بوستان ، سکندر نامه ، یوسف زلیخا، قصص الانبیا، حمله حیدری، شهنامه فردوسی موجود و مورد استفاده بود، خانواده ها در فرصت های مناسب و از جمله در شب های زمستان از آن استفاده میبردند.

در دهات و قریه ها روز ها و شب های زمستان که ایام فراغت و بیکاری است در جمع مردم در مساجد حمله حیدری کیتی نما و شهنامه فردوسی، با لحن و لهجه خاص قرائت میگردید وسامعین زیادی با اشتیاق با آن گوش میدادند.

حمله حیدری یکی از مهمترین منظومه های حماسی و دینی است که ناظم آن میرزا محمد رفیع خان باذل پسر میرزا محمد است.

حمله حیدری راجع است به زنده گی پیامر اسلام حضرت محمد (ص) بن عبداله و وصی و جانشین آن حضرت علی (ع) ابن ابیطالب که با حمد خداوند و نعت پیامبر و علی وائمه معصومین

آغاز شده و به بعثت پیامبر و احوال آن حضرت و علی بن ابیطالب و غزوات و احوال او تا پایان خلافت و ضربت خوردن و وفات وی، خاتمه می پذیرد.

و اما شاهنامه فردوسی که بزرگترین منظومه حماسی و تاریخی مااست و در شمار غظیمترین و زیباترین آثار حماسی جهان است. مانند حمله حیدری نزد اکثر خانواده ها موجود و مورد مراجعه بود. معمولاً شهنامه فردوسی و حمله حیدری را افراد مستعد خریداری و به مسجد قریه وقف مینمودند و در ایام زمستان یکتن آنرا با آهنگ زر می خوانده و دیگری ابیات قرائت شده را معنی، تفسیر و حکایه مینمود و سایرین در اطراف این دو نشسته و با اشتیاق استماع می نمودند.

در مناطق قزلباش نشین ولایت غزنی تعداد زیاد افراد بیسواد در اثر کثرت استماع با داستان های شاهنامه آشنایی داشتند و قهرمانان این حماسه ملی در ذهن و روان مردم زنده گی دوباره یافته اند و مصداق سخن فردوسی که گفته:

نمیرم ازین پس که من زنده ام　　　که تخم سخن را پراکنده ام

به عیان دیده میشود با دریغ که طی سالیان اخیر این رسم نیکو تا حدودی مندرس گردید ، وعلت آن مهاجرت اکثر مردم به شهر ها و تامین خطوط ارتباطی بین شهر و ده است.

در روزهای آفتابی زمستان، جوانان به تیز اندازی ، با تلك به گرفتن حیوانات وحشی به تمرین و تمارست می پرداختند و بدیوسیله روحیه سلحشوری وشجاعت را در جوانان زنده نگهمیداشتند.

هرچند قزلباشان از دیر باز به زبان دری تکلم می نمایند و این زبان گفتار و نوشتار اکثریت باشندگان افغانستان و کشورهای همجوار چون هندو ایران و ماورالنهر در آن زمان بوده است مگر زبان مادری قزلباشان آذری افشاری بوده و به آن در بین خود و خانواده

خویش محاوره و گفتگو مینموده اند.

نویسنده « تاریخچه زبان ازبکی» منتشره در سالنامه کابل در تصنیف زبانهای ترکی مینویسد که به زبان آذری افشاری ساکنین افشار واقع شمال غرب کابل سخن میگویند. آذری افشاری زبان مادری قزلباشان از گذشته ها بوده و آنان در خانواده های خویش بهمین زبان صحبت میکرده اند. فیض محمد کاتب در مورد امیر دوست محمد خان حکایتی دارد که زبان آذری او را از مرگ نجات داده است.

او مینویسد که امیر دوست محمد خان چون مادرش قزلباش بود با زبان ترکی آشنای داشت و زمانی که به حالت اضطرار از رود آمو میگذشت از سخن کشتی رانان دریافت که قصد غرق نمودن او را در وسط دریا دارند. بدین جهت از نشستن در کشتی امتناع نمود و از مرگ حتمی نجات یافت. زبان آذری تا سال های ۱۳۶۳ نیز بین معمرین برخی خانواده ها بعضا مورد گفتگو قرار میگرفت ولی اکنون با فوت آن سالمندان این زبان نیز متروك گردیده است.

از اوایل تشکیل دولت درانی ها در افغانستان تا اواخر سلطنت امیر شیر علی خان به قول الفنستون فرامین شاه به بزبان ترکی ارائه میگردید و قوماندہ ها در اردو بیشتر ترکی بود که خود نشانه از نفوذ قزلباشان و تأثیر پذیری دربار از آنان است . در فرامین و مناشیر ان شاهان که به زبان فارسی نگارش یافته نیز اصطلاحات و کلمات ترکی فراوان است . در عهد امیر شیر علیخان است که برای مناصب و مقامات نظامی اصطلاحات پشتو وضع و جای گزین معادل های ترکی خویش گردید(۱).

اکنون از نوع معماری و مساکن قزلباشان اثری موجود نیست تا به رویت آن در مورد مشخصات معماری و شکل منازل توضیحات ارائه میگردید. خانه ها و منازلی که در ساحات قزلباش نشین شهر

کابل وجود داشت مانند مراد خانی و چنداول همه در نتیجه تطبیق ماستر پلان شهری تخریب و منهدم گردیده است . ولی روشن است که آن خانه ها و منازل از برخی جهات با خانه های مسکونی سایر اهالی شهر متفاوت بوده است. چون در هر حالتی تقلیدی از معماری شهر ها و عمارات نیشاپور، سبزوار، شیراز و سایر مناطق از ایران بوده که قزلباشها از آنجا ها به افغانستان آمده اند . به این ویژگی خانه های قزلباش نشین الکساندر برنس در « قیام کابل» اشاره مختصری دارد و مینویسد که خانه های قزلباشان برخلاف سایر خانه های مورد استفاده اهالی شهر ، روشن ، پاکیزه ، سفید کاری میباشد.

صنایع دستی و مستظرفه:

قزلباشها مروج بسا از هنر ها و صنایع دستی در کشور بوده اند. قبل از ورود قزلباشها در افغانستان کنونی نیازمندیهای کشور از ممالك همجوار وارد میگردید. پس از آنکه قزلباشها در شهر های هرات ، کابل و قندهار متوطن گردیدند کوشیدند تا مهارت های مسلکی و کاری خویش را در خدمت و انکشاف جامعه و تأمین نیازمندی اهالی قرار دهند. صنایع وهنرهای چون زرگری ، حکاکی، معماری، کاشی سازی ، قنادی، ابریشم بافی و همچنان خطاطی، نقاشی، تهذیب و جلدسازی و سایر هنر ها رونق تازه یافت.

پس از آنکه این قوم در راه معرفی و ترویج این صنایع و هنر ها خون دل خوردند و به سعی و اهتمام آنها قبول عام یافت، سایر اقوام بدان رو آوردند و بحیث یك حرفه و پیشه گروه های کثیری بدان پیوستند . هم اکنون نیز صنعت زرگری ، کاشی سازی ، معماری و برخی صنایع مستظرفه دیگر بهترین استادان خویش را از میان

قزلباشان دارند.

بعنوان نمونه به صنعت لنگی بافی یکی از احتیاجات عمومی مردم میپردازیم.

لنگی بافی را در افغانستان قزلباشها مروج ساختند قبل از آن در کشور لنگی بافته نمی شد بلکه از کشورهای همسایه وارد میگردید که مشهور ترین نوع لنگی ها عبارت بود از: لنگی پشاوری که از نخ به صورت زیبا ، نازك و قشنك بافته میشد و لنگی های مشهدی و یزدی که از ابریشم بافه میشد.

قزلباشان کابل و هرات دراین شهر ها به ترویج این صنعت همت گماشتند و در اندك مدتی محصولات این دو شهر آنقدر ترقی و تکامل یافت که نیازمندان ، لنگی های چنداولی و هراتی را بر انواع خارجی آن، ترجیح میدادند. در چنداول کابل لنگی های ابریشمی بافته میشد که شهرت زیاد داشت و مردم لنگی های چنداولی را به قیمت بلند تر خریداری میکردند. از شمار چند تن استادان این فن که در ترقی و توسعه و تکامل این صنعت سعی بلیغ بخرچ دادند مشهور تر از همه مرحوم استاد براتعلی خان چنداولی بود که استاد مسلم صنعت لنگی و سایر فرآورده های ابریشمی بود.

کارخانه استاد براتعلی شهرت فراوان داشت و لنگی بافت وی را از سایر لنگی ها قیمت تر خریداری میکردند و فراوان فرمایش میدادند . استاد براتعلی درین رشته شاگردان بسیار تربیه کرد. او شخص لایق ، پاك نفس ، دلسوز و سخی طبیعت بود و در یك حادثه ترافیکی چشم از جهان پوشید.

لنگی ها و دستمال های ابریشمی ساخت هرات نیز تا کنون همان شهرت و مرغوبیت گذشته را حفظ کرده است. و تعداد زیاد قزلباشان هرات شاغل این پیشه اند. در هرات فن قنادی ، زرگری، کاشی سازی تا این اواختر تنها در انحصار قزلباشان قرار داشت .

نمونه های کاشی سازی و کاشی کاری این مردم را میتوان در مسجد جامع هرات و سایر زیارت گاه ها ی آن شهر مشاهده کرد.

طب ودوکتوران قزلباش:

عرصه دیگری که قزلباشان آنرا در « انحصار» خود داشته اند، عرصه طب و طبابت در کشور است. در عرصه طب تعداد کثیری حدود ۹۰ درصد دوکتوران را قزلباش ها تشکیل میدهند. همین کثرت دوکتوران قزلباش موجب شده تا یکی از قلم بدستان شکایت سر دهد که :« قزلباشها هسته حیاتی کشور را بخود اختصاص دادند و رو به پوهنحی طب آوردند و ۹۰ در صد محصلین را مردم چنداول تشکیل میدادند و بازار طب از میر و سید و آقا پر شده و در شفاخانه علی آباد کالونی دوکتوران قزلباش ایجاد گردید. تعداد زیاد شان (قزلباشان) در رأس شعبات مهم طب به صفت شف سرویس قرار داشتند.»(۳)

این قلم بدست مهمل باف غافل ازین واقعیت است که غامض ترین و مشکل ترین عرصه علوم در کشور ما وسایر کشور ها و همچنان مفید ترین عرصه برای مردم بیچاره کشور طب و طبابت است. دراین عرصه اراده عقل، استعداد، پشتکار، فهم و فراست و دانائی پشتوانه پیشرفت و کار مرد است نه واسطه و ثروت و قدرت. و آنگهی نریسنده باید بداند که در امتحانات شمول در پوهنتون ها تنها داوطلبانی که حایز بلند ترین نمرات گردند حق شمول در پوهنحی طب را حاصل نموده می توانند و طولانی ترین دوره تحصیل را پوهنحی طب داشته و دارد. تنها در سایه استعداد و پشتکار، زحمت و کوشش دراین رشته علمی و همچنان مفید ترین آن، جوانان مستعد قزلباش کمر همت بسته اند و کامیابی های چشمگیری بدست آورده اند و جان صد ها هزار انسان را از مرگ

رهانیده و حیات دوباره بخشیده اند.

. جوانان قزلباش با « اختصاص دادن این هسته حیاتی کشور بخود » از لحاظ نظری وعملی طبابت عصری و علمی را در کشور پایه گذاری نموده اند و تعداد کثیری از جوانان مستعد و علاقمند دراین رشته رأ تعلیم داده و تربیت نموده اند و ازین طریق حق بزرگ بر تحصیل یافته های رشته طبابت و هموطنان خویش دارند که باید به آن به دیده قدر نگریست نه اینکه شکوه و شکایت سر داد.

کیست که از شهرت نیك، اخلاق حمیده ، دلسوزی انسان دوستی و قدرت تشخیص دوکتوران قزلباش چون مرحوم پروفیسر صفر علیخان ، پروفیسر علی احمد خان استاد کرسی عقلی و عصبی در پوهنحی طب، پوهاند فتاح نجم طبیب ظاهر شاه استاد پوهنځی طب و وزیر صحت عامه، پوهاند رجب علی طاهری استاد کرسی چشم، پوهاند حکمت استاد کرسی امراض داخله ، پوهاند عبدالرحیم رشیدی استاد کرسی فیزیولوژی ، پوهاند فتاح همراه استاد کرسی پتالوژی، پوهاند حسینی استاد کرسی جراحی، پوهاند محمد نبی کامیار استاد کرسی امراض قلب و وزیر صحت عامه، پوهاند اعجازی ، پوهاند اسمعیل علم، پوهاند میر فیروز الدین، پوهاند رجب علی طاهری ، پوهاند حیدر علی شفا، پوهاند یحی ، عطیه مختارزاده، بیات سید سرور عالمی و صد ها تن دوکتوران ورزیده، ماهر و متخصص در رشته های گوناگون طب عصری خاطره های نیك نداشته باشند و از قدرت تشخیص و انساندوستی آنان هنوز هم صحبت ها و حکایتهای اینجا و آنجا سر زبانهاست.

مؤرخان وخطاطان مشهور:

بعد از ترکتاز ازبکان و ویرانی های عساکر اسمعیل صفوی در شهر و نواحی هرات ، حسن خان شاملو در عصر شاه عباس صفوی

به بیکلر بیگی خراسان مقرر و بهرات آمد. حسن خان شاملو و پسرش عباس شاملو هنرمند و هنردوست بودند . حسن خان مرد فاضل و ادیب بود خط نستعلیق را بعد از عماد قزوینی از همه خطاطان پیش از خود بهتر مینوشت در شعر گاهی حسن و گاهی محروق تخلص مینمود. او پس از ویرانی های پی در پی که به هرات رو نمود، اقدام به ترمیم آن خرابی ها کرد. اکثر ویرانی ها را آباد نمود. تعمیرات حسن خان از قبیل حوض و کاروانسرا در هرات فراوان و حوض بزرگ چارسوق تا کنون آباد است او مسجد جامع هرات را نیز در سال ۱۰۳۶ هـ ق ترمیم نمود. نمونه های از خط حسن خان شاملور برسردر مدخل مسجد غودال، حوض بزرگ آب ذخیره در پای حصار شهر هرات هم اکنون نیز موجود است.

خانواده شاملو ها تا عهد احمد شاه درانی در هرات با کروفر زنده گی میکردند. درسال ۱۱۷۷هـ ق آقا حسین پسر آقا حیدر شاملو باغ جدیدی را در هرات احداث نموده که تاریخ صنایع افغانستان آنرا قابل یادآوری دانسته است.

خانواده « میرزایان برناباد » نیز در تاریخ هنر و ادب کشور شهرت و اعتبار فراوان دارد. معروفترین رجال علمی و ادبی این خاندان عبارت بودند از میرزا ارشد ، میرزا ابوطالب مایل، میرزا کاظم ، میرزا رضا برنابادی، منشی دربار شاه محمود سدوزائی و وزیر فتح خان در هرات، در عصر تیمور شاه میرزا هادی متخلص به عشرت هروی منشی باشی عهد شهزاده گی اش در هرات بود.

احمد گلچین معانی از طالع هروی و خضر بیك هروی یاد نموده که اولی فرهاد و شیرین علی شیر نوائی را به فارسی بر گردانیده و نثرش نیز سلیس و روان و آنچه در تعریف « تخت سفر» که باغیست در هرات نوشته ، خوب و ماندگار است. او در جوانی به کسب علم پرداخته و بوسیله شاعری در سلك ملازمان صفی قلیخان

حاکم قندهار قرار گفت و با میرزا سعدالدین محمد راقم مشهدی وزیر هرات ، دوستی داشته است. در غزل سرای مهارت داشته و بعلت شوخی و بذله گوی گل سر سبد محافل و اکثر مردم به صحبت او مایل بوده اند.

خضر بیگ هروی در شعر خضر تخلص میکرد و نسبت هروی که نامش حاجی باقی بود از اعزه مردم هرات و قصاید بسیار در مدح ائمه معصومین گفته است.

منشی های شاهان سدوزائی اکثراً قزلباشان بوده اند . آنان همزمان با فعالیت دیوانی ، به اساس فرمایش دربار و یا ذوق شخصی به تدوین تاریخ نیز دست یازیده اند.

محمد حسین هراتی مؤلف « واقعات شاه شجاع» است. این کتاب در سه جلد تدوین شده و گفته میشود که جلد اول و دوم آنرا شاه شجاع مدون ساخته است. حسن علی ازنویسندگاه عصر امیر دوست محمد خان و دارای کتابی بنام (حبیب القلوب) در ۱۳ فصل و رساله بنام مجموعه اخلاق، در ۲٤ فصل است. غبار نسخه خطی حبیب القلوب را نزد عبدالحسین خان کواسه او در کابل دیده و از آن در تاریخ ادبیات خویش یاد کرده است.

پس از وارد شدن صنعت چاپ در کشور به اهتمام میرزا محمد صادق تعداد کتب و رساله ها اقبال چاپ یافته است ازین شمار است قانون نامه عسکری ، حجت قویه در ابطال عقاید وهابیه.

یکتن از مؤرخان قرن نزدهم در افغانستان یعقوب علی خافی فرزند احمد علی خافی است که همراه با سردار محمد اسحق خان بعد از شکست وی از امیر عبدالرحمن خان به ماوراء النهر فراری شد. او در شهر تاشکند پایتخت امروزی جمهوری ازبکستان سال های تبعید و دوری از وطن را صرف تألیف تاریخ دوجلدی «پادشاهان متأخر افغانستان» نمود. اهمیت این اثر در آنست که

مؤلف خود ناظر قضایا و حوادثی بوده که کتاب درباره آن بحث مینماید. این کتاب توسط انجمن تاریخ در کابل و اخیراً در پشاور تجدید چاپ گردیده است. یعقوب علی خافی از ساکنین خافیای چنداول بود.

شیخ محمد رضا خراسانی شخصیت شناخته شده در حلقه های علمی و دربار امیر حبیب اله خان بود. او عالم ، منجم، شاعر، خطاط ماهر در انواع خطوط، مصور و میناتوریست بود. در شهر کابل میزیست و در ۱۲ صفر ۱۳۶۱هـ. ق وفات نمود. یکی از آثار دارای ارزش تاریخی و هنری او « ریاض الالواح» غزنه است. این اثر ضبط نقوش و خطوط الواح مزارات شهر غزنه و تحقیق در قبور سلاطین ، علما، فقها ، شعرا وبزرگان است که در شهر غزنی و اطراف آن مدفون شده اند. ریاض الالواح غزنه را انجمن تاریخ در سال ۱۳٤٦ به خط مؤلف چاپ عکسی نموده است.

صفدر علی از خوشنویسان عهد امیر شیر علیخان و در دربار شاهی سمت استادی اغلب خوشنویسان وقت را داشت.

میر حسین حسینی نیز از خطاطان مشهور کابل و معاصر امیر عبدالرحمن خان بود او خط را ازنزد صفدر علی فرا گرفته بود و رشته حیات اش در سال ۱۳۰۹ ق قطع شد.

میرزا محمد جعفر قندهاری باشنده کابل ازخطاطان و نویسندگان دوره امیر حبیب اله خان بود و در عهد امانیه مدیر روزنامه افغان در کابل بود . او در سال ۱۳۰۳ در کابل فوت نمود.

محمد علی عطارفرزند حاجی اسمعیل (تولد ۱۳۲۸ هـ ق وفات حوت ۱۳۷۱ ش) خطاط هفت قلم که نمونه ٥٥ نوع خط او را وزارت اطلاعات و کلتور در سال ۱۳٥٤ به چاپ رسانیده است .

او در انواع خطوط ماهر بوده کتیبه های مسجد جامع هرات ، مسجد خرقه شریف در داخل شهر هرات ، کتیبه مزار مولانا جامی

در خارج شهر، کتیبه مسجد جامع شیرپور در کابل، کتیبه مسجد جامع لشکر گاه و کتیبه مزار خواجه مودود چشتی در چشت نمونه های عالی از خط ثلث این هنرمند عالی مقام است.

بدین ترتیب نقش قلم او دراین رشته ها موجود است . عطار انسان متقی، قانع و با مناعت طبع بود. خانواده پدری او سالها قبل از غزنی به هرات کوچیده و در آن شهر توطن اختیار کردند. عطار در مشهد فوت و در همانجا مدفون گردید.

شیرعلی قانون شاعر و خطاط ماهر نیز از جغتو غزنی در هرات رحل اقامت افگند در همانجا زیست و در سال ۱۳۵٤ از دنیا رفت.

از شمار جمع کثیری اهل سخن و قلم هرات چون استاد رضا مایل هروی، استاد مشعل که استاد مسلم هنر میناتوری در کشور است و نگارستان هرات و برخی مناظر هنری دیگر زاده فکر و قلم اوست و جمعی دیگر که در خط دانشپرور هرات می زیسته اند و اکنون نیز در آن محیط زیست دارند که هنگام تسوید این سطور اسماء ایشان در حافظه نمانده است.

نویسنده جنبش هزاره و...» می نویسد: « ... یکتعداد از قزلباشهای افغان و فامیل های سرشناس آنان در زنده نگهداشتن تاریخ، فرهنگ و کلتور کشور خدمات ارزنده و فراموش ناشدنی را انجام داده اند، بطورمثال از فامیل کهزاد و شخص بزرگوار مؤرخ شهیر و دانشمند احمد علی کهزاد و برداران وی نام می بریم که ملت افغان بنام نامی این مؤرخ شهیر احمد علی کهزاد مرحوم مباهات میکند و بهمین سلسله فامیل های دیگر قزلباشها مانند فامیل نجم، طاهری، حکمت و شعاع را نباید نادیده بگیریم و فراموش کنیم. اشخاص وطندوست و لایق درین فامیل ها در راه خدمت بوطن از هیچگونه خدمتگذاری دریغ نکرده اند(٤).

تسوید کننده سطور فوق که در جای، جای اثرش نسبت به

هموطنان زحمتکش ، شریف و وطندوست هزاره ها اهانت های ناروای نموده و قزلباشان را نیز بعلت همان صفات که خود در فوق بدان معترف است. بعضاً تنقید نموده است ناگزیر شده تا صداقت و خدمات این قوم را اعتراف نماید.

مرحوم احمد علی کهزاد (متولد ۱۲۸۷ش در چنداول متوفی قوس ۱۳۶۲) فرزند میرزا علی آشنا به زبانهای فرانسوی ، انگلیس ، ایتالیوی و زبانهای ملی پشتو و دری.

بعد فراغت از مکتب در دار التحریر شاهی به کار پرداخت و بعد در سال ۱۳۱۱ با دانشمندان فرانسوی و سویسی سراسر کشور را گردش نمود . با گو شه و کنار کشور آشنا شد و شکوه تمدن در خاك خفته را به عیان دید و اندوخته های فراوانی بدست آورد که بعد ها مایه تحقیقات و نگارش های عدیده او گشت.

کهزاد در سال ۱۳۱۲ به صفت سرکاتب سفارت افغانی در ایتالیا تعیین بعد به کابل خواسته و زندانی گردید.

در سال ۱۳۲۱ انجمن تاریخ تأسیس یافت و کهزاد به سمت ریاست آن برگزیده شد و تا سال ۱۳٤۰ مدت ۱۹ سال دراین سمت باقی ماند. همزمان با تأسیس انجمن تاریخ کهزاد مجله آریانا را بنیاد نهاد و نخستین مدیر مسوول آن نیز بود. کهزاد به کشور های شرقی و غربی سفرهای عدیده کرد و در کنفرانس های مختلف شرکت و خطابه ها و بیانیه های ایراد نمود. او در محافل علمی و فرهنگی جهان چهره شناخته سده بود و با آن محافل پیوستگی معنوی داشت.

کهزاد عضویت اکثر انجمن های علمی و فرهنگی جهان را داشت و از آن محافل به دریافت مدال ها و نشان ها نایل آمده بود. کهزاد که سال های دراز عمرش را در مؤسسات علمی افغانستان در خدمت فرهنگ و تاریخ کشور سپری نموده و بیش از شصت عنوان

کتاب درباره تاریخ و فرهنگ کشور و صدها مقاله و رساله های علمی در بخش های تاریخ، فرهنگ ، باستان شناسی نگاشته است.

محقق حسین نایل در مورد ارزیابی فعالیت های علمی و فرهنگی کهزاد مینگارد: « کهزاد از صنادید تاریخ و فرهنگ کشور ما بود که برای هویت وطن خدمات فراموش ناشدنی و ارزشمندی را به انجام رسانید. او را میتوان بنیادگذار تاریخ افغانستان به شیوه نسبتاً جدید تر آن دانست که با استفاده از زبان های اروپایی و مطالعه سنگ نبشته ها و سودگیری از کاوشها و پژوهشهای باستان شناسی خارجی کار خود را ادامه داده است. »

محقق نایل تعداد کتب چاپ شده علامه کهزاد را ۵۳ عنوان و تعداد مقالات او را بیش از ششصد عنوان و در مجموع حدود دوازده هزار صفحه به شمار آورده است که کمیت بزرگ و در خور تامل است.

مرحوم علی احمد نعیمی (۱۳٤۹-۱۲۹٤) مؤرخ ، نویسنده ، مترجم، پژوهشگر عرصه تاریخ و ادب است مؤلفات او توسط انجمن تاریخ به چاپ رسیده است. علاوه بر تحقیقات تاریخی او از پیشگامان و رهگشایان داستان نویسی در کشور است از داستان های او که به نشر رسیده می توان دایه ، خیال یار، مادر غمدیده و طفل بیمار را یادآور شد(۵).

قزلباشان در مبارزه علیه استبداد:

در سطور قبلی از نقش قزلباشان در مبارزه علیه استعمار انگلیس و سهم و نقش رهبران این قوم در جهاد علیه انگلیسها مختصراً اشاراتی صورت گرفت. بهمین سان در مبارزه علیه استبداد نیز روشنفکران قزلباش در کنار روشنفکران سایر اقوام و ملیت ها قربانی ها داده و سرها باخته اند. نویسنده جنبش هزاره هاو اهل

تشـیع تذکـار میدهد که : « قزلبـاش های چنداول ، مراد خانی اشخاص نخبه ، دانشمند ، نویسندگان بزرگ و مبارزین دلیر داشتند و اکثرا صدای مخالفت از عملکرد رژیم ها از چنداول بر میخاست در گروه هـای مخـالف رژیـم ها روشـنفکـران قزلبـاش نـقش عـمده داشتند. »

ناگفته پیداست که مبارزه سیاسی مستلزم داشتن فهم و فرهنگ سیاسی است و قزلباشان بیشتر و پیشتر این فرهنگ و اشتیاق و شور مبارزه علیه ستم و استبداد را داشته اند. آنان چون در اداره دولت و رهبری جامعه طی سده ها منسلك بوده اند و به خوبی با فراز و نشیب این فعالیت ها و اقدامات آشنا و بدان راغب بوده اند.

در کابل عمده ترین محل مسکونی قزلباشان مراد خانی و چنداول بوده است . چنداول همچنان عمده ترین مرکز فعالیت های سیاسی در طی دو سده اخیر نیز بوده است. بهمین علت الکساندر برنس از چنداول به مشابه « مرکز زنده گی افغانها » یاد و تعریف نموده است. موقعیت چنداول و نزدیکی آن به بالاحصار و دخیل بودن باشندگان در امهات امور لشکری و کشوری این ساحه را دارای اهمیت برای همه ساخته بود. چنانکه در طی مبارزه ملیون علیه نخستین و همچنان دومین تجاوز انگلیس، هسته هاو نهاد های اقدامات و رهبری سیاسی و تشکیلاتی مبارزین ملی در این منطقه ایجاد گردید. رهبران ملی در همین محلات مصروف ترتیب و تنظیم پلانهای جنگی علیه دشمن بودند.

در شمار رهبران ملی نخستین جنگ علیه اشغالگران انگلیسی رهبران و بزرگان چنداول با درایت و کفایت تمام حاضر و دلیرانه به طرح و رهبری قیام می پرداختند . خانشیرین خان جوانشیر که به عضویت کمیته ۱۲ عضوی رهبری انقلاب برگزیده شد، آغا حسین قزلباش ، عبدالرحمن عثمانلو، علی محمد خان ، ناظر میرزا امین

خان، محمد حسین عرض بیگی و محمود خان بیات ، پیوسته همراه و همیار مبارزین ملی بوده اند.

در میان مشروطه خواهان اول و دوم و در فعالیهای سیاسی و تشکیلاتی مخفی دوران امیر حبیب اله خان و همچنان مبارزه علیه استبداد و ارتجاع دوره های بعدی نیز روشنفکران و منورین قزلباش جای شایسته داشته اند.

احمد قلی خان قزلباش که مامور ستاره دولت بود همراه با ۳۷ تن از مشروطه خواهان اول محکوم به اعدام گردید. از رجال مهم در حرکت دوم مشروطه خواهی میرزا محمد مهدی چنداولی ، محمد اسحق خان قزلباش و ماما ابراهیم ساعت ساز چنداولی و همچنان میرزا محمد اسمعیل کاتب حربیه و غلام رضا خان اند.

در مورد میرزا مهدیخان و ماما ابراهیم چون نقش عمده در فعالیت ها ی ضد استبدادی داشته اند: مختصراً توضیح داده میشود.

میرزا مهدی خان چنداولی:

میرزا محمد مهدی چنداولی فرزند میرزا علیخان بود که سررشته داری امیر حبیب اله را بعهده داشت. او در سال ۱۲۷٤ در چنداول متولد شد و به زبانهای عربی، ترکی و فرانسوی مسلط بود . در سن شانزده سالگی در دفتر سنجش به کار دولتی آغاز کرد. بعداً به رتبه غند مشری و بحیث مدیر لواز م وزارت حربیه مقرر شد. در دوره امانیه از مشاوران نزدیك امیر امان اله و منشی مخصوص او بود. میرزا یکی از فعالان مشروطیت دوم و نهضت امانی بود. مشروطه خواهان دوم در خانه او در چنداول جلسات خویش را دایر میکردند و شهزاده امان اله نیز در آن شرکت مینمود. پس از تسلط حبیب اله کلکانی میرزا مهدی از همکاری با او امتناع نمود و

مخفیانه به سران قوم هزاره توصیه کرد تا از بیعت با حبیب اله امتناع نمایند.

در دوران سلطنت نادر خان نیز از مبارزه دست نکشید و از طریق تلکرافی های جوان با امان اله خان در تماس بود. این کانال او را با آن حزبی که در خارج از کشور تاسیس یافته بود و در رأس آن امان اله خان قرار داشت پیوند میداد. در هیأت رهبری این حزب محمود طرزی ، غلام نبی خان چرخی، شجاع الدوله ، غلام صدیق چرخی و عبدالهادی داوی قرار داشت. میرزا رهبری این تشکیلات را در داخل کشور به عهده داشت و روابط نزدیك را با آن بخش از روشنفکران که علیه نادر خان مبارزه میکردند قایم نموده بود.

پس از آنکه غلام نبی خان چرخی به دستور حزب و به منظور تحریك و رهبری یك قیام ملی علیه نادر شاه به کابل رسید و قبل از اقدام به عمل گرفتار و به قتل رسید در ۱۶ عقرب ۱۳۱۱ میرزا مهدی خان همراه با برادران چرخی زندانی و بعدا یکجا به دار آویخته شد. این مبارز نستوه در زندان نیز تسلیم شرایط آن نگردید و از همانجا به تنظیم پلان های مبارزه اقدام مینمود . شیوه مبارزه و تأسیس ارتباط او با خارج از زندان نشان میدهد که او از عشق سرشار نسبت به وطن و مردمش برخوردار بوده است . او از زندان نامه هایش را در کف بوت فرزندش که گاه گاهی اجازه ملاقات او را می یافت. پنهان میساخت که بعدا به آدرس دوستانش برسانند و جواب آن نامه ها را خانم اش در داخل استخوان قرارداده در بین غذای که برای او در زندان می بردند، می انداخت . او بدینوسیله از جریانات خارج از زندان آگاهی میبافت .

در ۲٤ سنبله ۱۳۱۲ (تابستان ۱۹۳۳) میرزا محمد مهدی قزلباش را همراه با محمد ولی خان دروازی وکیل مقام سلطنت امان اله خان ، جنرال غلام جیلانی خان چرخی ، جنرال شیر محمد خان

چرخی و فقیر محمد خان در کناره دهمزنگ به دار کشیدند. موقعیکه سید شریف یاور نادو خان حلقه دار را به گردن محمد ولی خان دروازی می انداخت، میرزا مهدی خان چنداولی فریاد کرد که :« اول مرا به دار بزنید تا مرگ چنین مردی را بچشم خود نبینم. » او هنگام شهادت ۳۸ سال عمر داشت(٦).

به این صورت حیات جسمانی مردی که همه عمر او در مبارزه علیه استبداد گذشت خاتمه یافت و از آن به بعد در ذهن و روان همه مبارزان ملی و وطندوستان راستین به حیات معنوی خویش ادامه میدهد . دولت وقت حتی شرکت در مراسم فاتحه خوانی میرزا مهدی را که یك عنعنه ملی و اسلامی است، منع قرار داده و جرم تلقی کرد. محمد ایوب خان وزیر مالیه کابینه هاشم خان صدراعظم را که خویشاوند میرزا مهدی بود ، بهمین جرم از کار برکنار کرد.

ماما ابراهیم ساعت ساز:

محمد ابراهیم مشهور به ساعت ساز ساکن چنداول کابل از شخصیت های عمده حلقه « جوانان افغان» بشمار میرود.دوکان ساعت سازی او در واقع مرکز و محل جلسات و ملاقاتهای آزادیخواهان و مشروطه طلبان بود.رویه نیك و اخلاق حمیده او آنقدر جاذب بود که همه او را ماما خطاب میکردند. در مورد این شخصیت مبارز ملی و انسان خیر عبدالحی حبیبی در جنبش مشروطیت افغانستان مینگارد: او بانی انجمن ها ی خیریه مانند مجلس امدادیه ملی و دار الایتام و دارالمساکین و کتابخانه ملی در اواخر عصر امیر حبیب اله خان و سالهای امارت امانی تا نادری بود و در امور خیریه دست قوی داشت. همو مینویسد که ماما ابراهیم یکانه مرد خیر ملی و افغان بی تعصبی بود که با هموطنان خود بهر زبان و مذهب و مشرب محشور بود و در خدمت مردم خود را وقف

کرده بود. او هر چه که داشت به مستحقان و مستمندان و یتیمان انفاق میکرد.

شخصیت نیك و جذاب محمد ابراهیم جوان در ایام فرار از وطن در خدمت مامای خود جنرال حسین علیخان سپهسالار کابینه امیر شیر علیخان در لاهور و راولپندی به حب هموطنان ووطن عزیزش سرشته و پرورده شده بود. چون در سنه ۱۹۰۷ به اجازه امیر حبیب اله خان به کابل بازگشت با مشروطه خواهان محشور شد و دوکان ساعت سازیش در بازار ارگ مانند یك کلوب مجمع جوانان بیدار بود. او باجلوس امانی از زندان سیاسی برآمد به کارهای خیریه دوام داد.

در سال ۱۳۰۸ جمعیت خیریه امداد ملی را تأسیس کرد و یکسال بعد در ۱۳۰۹ یتیم خانه یی را در شهر کابل اساس گذاشته. همچنان در ۱۳۲۰ دارالمساکین و دارلایتام را تأسیس کرد. او در سال ۱۳۲۵ به ریاست مرستون توظیف شده و به عمر ۷۲ سالکی در اول قوس ۱۳۲۲ فوت و در دامنه کوه شیر دروازه مدفون شد. بر لوح قبر او نوشته اند:

گذشت آن حاجی پاکیزه طینت
که او بودی پدر هر بینوا را
دعای بینوایان بود دائم
نصیب اش خیر کن پروردگارا
ز شمسی گشت بهر سال فوتش
« نصیبش خیرکن» تاریخ پیدا

بحساب جمل از جمله « نصیبش خیر کن» سال ۱۳۳۲ ، سال وفات او بدست می آید(۷).

برمبنای این سنت و عنعنه تاریخ است که قزلباشان در حرکت های فکری و روشنگری و توسعه و تعمیق دموکراسی و آزادی ملی.

پیوسته در کنار سایر هموطنان خویش کوشا و ساعی بوده اند. اینان در تشکیل احزاب خلق، وطن و حزب سری اتحاد سهیم و از آن طریق در راه اعتلا وطن و زدود ن مفاسد اجتماعی پیگیرانه مبازه کرده اند. در حزب وطن که در ۱٦ جدی ۱۳۲۹ تأسیس شد همراه با سایر ترقیخواهان مرحوم سرور جویا، علی احمد نعیمی، میر علی احمد خان شامل، محمد طاهر خان غزنوی، آصف آهنگ، محمد حسین نهضت، فتح محمد میرزاد و سایرین قرار داشتند.

همین ها در دوره هفتم شورای ملی و بلدیه انتخابی سال ۱۳۲۸ نیز سهیم و فعال بودند. در مجلس انتخابی بلدیه و قوه اجرای و اداری آن محمد حسین نهضت بحیث منشی مجلس سرور خان جویا، محمد آصف آهنگ و شیر محمد آسیابان اعضای مجلس انتخاب گردیدند.

در حلقه مرکزی «حزب سری اتحاد» که برای استقرار جمهوریت در افغانستان مبارزه مینمود از جوانان قزلباش غلام حیدر خان بیات کندکمشر، محمد حسن خان بیات تولیمشر ماشین خانه کابل، محمد جعفر خان بیات، میرزا عبداللطیف خان کابلی، میرزا اسلم خان بودند که در اثر خیانت گلجان وردکی یکی از عوامل نفوذی همراه با سید اسمعیل بلخی، خواجه نعیم قوماندان و دیگران دستگیر و مدت پانزده سال از ۱۳۲۹ تا ۱۳٤۳ زندانی بودند.

سرور جویا نویسنده و محقق در زندان در اثر شکنجه ها و فشار های وارده جان سپرد و همراه او یادداشت ها و دست نویس هایش نیز مفقود گردید.

موقعیکه عبدالملك عبدالرحیم زی وزیر مالیه کابینه سردار داؤد صدراعظم در سال ۱۹۵۷ زندانی شد بعنوان محرك فکری و مخالف سلطنت میر علی اصغر شعاع نویسنده معروف و معاون روزنامه اصلاح فرزند میر آقا از ساکنین چنداول نیز دستگیر و زندانی

شد(۸).

شعاع در زندان آنقدر شکنجه دید که بزودی جان سپرد و جسد وی را نیمه شب به پدرش تسلیم دادند و امر گردید تا در همان شب دفن شود. جسد آنقدر صدمه دیده بود که به مشکل میشد او را شناخت . مردم چنداول را از فاتحه داری شعاع و انعقاد مجلس ترحیم منع کردند . همانسان که در دوره زمامداری نادر خان مردم را از شرکت در مجلس فاتحه داری میرزا مهدی خان چنداولی مانع شده بودند.

گویا این رسمیست که زمامداران وقت در مورد مبارزان و روشنفکران چنداول معمول میدارند و نه تنها زنده بلکه با یاد او و اجرای مراسم ملی و اسلامی فاتحه خوانی برای آن مبارزان نیز خصومت می ورزند. همراه با شعاع مهدی ظفر نیز زندانی شد. او نطاق رادیو کابل بود.

در پایان این مقال لازمست تا از یك شخصیت دیکر که خدمتگذار مردم و وطن اش بود قربانی تعصبات کور دشمنان گردید یادآور شویم.

او مرحوم محمد مختار از هرات بود که خانواده و فرزندان وی بانی بسا اقدامات نیك در کشور بوده اند. مختار دارای اراضی وسیع و حاصل خیز، سرای ها و باغها در هرات بود و از آن برای آبادی وطن و آرامی مردم سود میبرد او همچنان یك قطعه افراد مسلح تحت امر داشت که از آن برای دفاع از منافع قوم استفاده مینمود. خدمات و سلوك نیك او را هنوز هم هراتیان بیاد میاورند .

آخرالامر مخالفان در راه او کمین کرده وی را نامردانه به قتل میرسانند. خانواده مختار در بسا اقدامات عمرانی کشور سهیم و نقش داشته اند. از جمله غلام حیدر مختار زاده یکی از مؤسسین بانك ملی افغان مرد دقیق، عمیق و صاحب مطالعه و نظر بود.

آنانی که با او معاشرت و آشنایی داشتند او را مرد آزاده توصیف مینمایند که سر تمکین به این و آن خم نمیکرد و بهمین جهت با وجود امکانات مالی فراوان بهمان فعالیت های اقتصادی اشتغال داشت و از دربار و سرداران دوری می جست.

شعرا و ادبا:

هر چند دریافت اسم و رسم شعرا و ادبا با تشخیص نسبت قومیت آنان تا حدی دشوار است چون کمتر در اوراق تاریخ ادب و فرهنگ با ذکر این نسبت از آنان یاد گردیده است. ادبا و شعرا اقلیت های قومی نیز خود پابند این محدویت نبوده اند.

با این وجود میتوان با تفحص در زوایای تاریخ ادب و فرهنگ نام و نشان از رهروان این راه یافت. در ذیل از برخی شعرا و ادبا قرون ماضیه مختصر ذکری بعمل میاید:

فروغی: میرزا محمد واصل « متخلص به فروغی» اصفهانی الاصل بوده در دربار تیمور شاه درانی بسر میبرد. وی شاعر قوی دست بود و قصائد غرائی در مدح تیمور شاه گفته است سه بیت ذیل از قصیده ۵۵ بیتی او گرفته شد.

خدیو جهان شاه تیمور که آمد
جهان معانی سپهر فضائل
سپهر سخا افتخار سلاطین
جهان کرم مقتدای قبائل
کمین چاکرش صد چو دارا و هرمز
کهین بنده اش صد چوجمشید و هرقل

فروغی در جلوس زمانشاه و وفات تیمور شاه بصورت معمی چنین گفته است:

دونقش چه دلخواه ، چه جانکاه نشست
خورشید برآمد از افق ماه نشست
از گردش مهرو ماه تیمور ز تخت
برخاسته نواب زمانشاه نشست

شهاب ترشیزی: حیات خود را در هرات سپری کرد و به دربار شهزاده محمود پسر تیمورشاه تربیه و حمایت دیده دیوان خودرا وقف مدح و توصیف این خاندان نموده است . شهاب شاعر مفلق و چیره دست بود در انواع سخن قدرت تمام داشت و دیوان بزرگی دارد که قسمت اعظم آنرا قصائد و قطعات مدحیه خاندان سدوزائی و مخصوصا شاه محمود و تیمور شاه تشکیل میدهد . شهاب علاوه بر دیوان قصائد یك مثنوی در بحر شاهنامه فردوسی در هزل و هجو نیز دارد.

شهاب در مرثیه تیمور شاه ترکیب بندی دارد که مشتمل بر هفت بند بوده و خیلی به مهارت سروده شده است. برای نمونه کلام دو بیت بند اول ترکیب بند او را ذیلاً مینگارم:

شرم بادت ای فلك کافاق را برهم زدی
آتش بیداد و کین در خرمن عالم زدی
از سیاهی کاخ کیوان را مصیبت خانه کرد
دودایـن آتـش کـه انـدر دوده آمـد زدی

* * *

میرزا محمد محسن دبیر: فرزند میرزا محمد علیخان بن میرزا محمد نبی خان بن حاجی علیخان در سال۱۳۲۷ هـ ق در کابل متولد گردیده در مکاتب خصوصی و بعد نزد کاکایش میرزا فتح علیخان تحصیل علم کرد. به شعر و شاعری ذوق مفرط داشت اول در قندهار نزد سردار کهندل خان منشی بود. امیر دوست محمد خان پس از تسلط بر قندهار او را با خود به کابل آورده دبیر مقرر کرد. او

همچنان منشی و دبیر امیر شیر علیخان نیز بود و از طرف او به سفارت روس و حکومت ترکستان عز تقرر حاصل کرد. بعمر ۵۵ سالگی در سنال ۱۲۸۲ وفات کرد. میرزا محمد محسن گرچه اکثر اوقات مصروف امور رسمی مملکت بود بازهم شعر میگفت و دیوانی ترتیب داده بود که در محاربه سید آباد غزنی از بین رفت. چنانچه درین مورد گفته است.

اگر از شه ما زر و تاج رفت
کتابی زما هم به تاراج رفت

میرزا محسن شاعری مقتدری بود و به فنون سخن و انواع نظم مهارت کامل داشت. مرثبه ۱۷ بیتی را در فوت امیر دوست محمد خان سروده که چند بیت آن درج شد.

مهری به برج سلطنت ای دوستان گرفت
کز حسرت فروغ جمالش جهان گرفت
شد خسروی زد هر که دایم به ماتمش
پیر و جوان فرقه افغان فغان گرفت
یعنی امیر دوست محمد که تیغ او
خورشید سان کران جهان تا کران گرفت
محسن سوال کرد ز پیر خرد که آه
تاریخ فوت این شه غازی چسان گرفت
حوری سر از جنان بدر آورد در جواب
گفت از امیر جاهد غازی توان گرفت

سرجنان که عدد (۳) است هرگاه از ۱۲۸۲ که (امیر جاهد غازی) است کشیده شود بحساب جمل ۱۲۷۹ که تاریخ فوت است باقی میماند.

واسع: میرزا عبدالواسع طبیب بن لعل محمد خان عاجز در سنه ۱۲۰۸ ق در شهر کابل متولد شده است. او نزد پدر تحصیلات

ابتدائی را فراگرفته در فن طبابت مهارت به سزا حاصل و مانند پدر خود در دربار نزد سلاطین میزیست و تا آخر عمر بهمین شغل در دربار باقی ماند. وی شاعر بزرگ و سخنور عالی مقام نیز بود. دیوانی که شامل انواع و اقسام کلام است ترتیب داد که حاوی نه هزار بیت میباشد و هم رساله در علم طب تألیف کرده است.

واسع به عمر ۷۵ سالگی در ۱۲۸۳ فوت نمود.

علی پرست کابلی: مرد سیاحت پیشه بوده و اکثر شهرهای ایران را سیاحت کرده در شیراز با رضا قلی هدایت ملاقات و با هم صحبت نموده اند. هدایت این بیت را بنام او قید نموده است:

افتادن و برخاستن باده پرستان
در مذهب رندان خرابات نماز است

وصفی کابلی: اسمش علی نقی است و تخلصش وصفی از زمان تیمور شاه تا عهد شاه شجاع حیات داشته در مدح شاه شجاع قصائدی سروده است. او صاحب دیوان است که تا کنون به طبع نرسیده و در آرشیف ملی موجود است . این غزل او را مجله کابل به چاپ رسانیده که اقتباس میگردد:

خجل شدست ز چشمت ببوستان نرگس
به پیش مانده سر و گشته ناتوان نرگس
ز چشم مست تو یك نشه جگر دیده
ستاره در چمن دهر سرگران نرگس
ز شرم چشم تو از باغ گر نشد بیرون
شده ز بهر چه گلچین به هر دوکان نرگس
چو دید ترك دو چشم و سنان مژگانت
از آن نهاده دل خویش بر سنان نرگس
برای آنکه نثار قدوم او سازد
گرفته است به کف طشت زر از آن نرگس

مگر به پای تو مالید چشم خود کز قدر
گرفته جای به دستار گلرخان نرگس
چو دید چشم سیاه نگارت ای وصفی
بپرورید از آن روز باغبان نرگس

تائب: اصلا از کابل بوده و باری بطرف هند رفته و در ان محیط زیست میکرد گرچه مراتب بلند علمی ندارد لکن قریحه شعری داشته و اشعار خوب سروده است مظفر حسن صاحب تذکر «روز روشن» که در سال ۱۲۹۵ آنرا تألیف کرده ، این غزل را به اسم تائب قید نموده است:

دو دسته گر نکنم خاک غم به سر چکنم
زدست عشق تو ای نازنین پسر چکنم
زناله ام که دل سنگ در فغان آید
نکرد در دل آن سنگدل اثر چکنم
خراب خانه من کرد عشق خانه خراب
مرا به دیر و حرم ساخت در بدر چکنم
زنوش غم جگرم پاره پاره گشت ایدل
علاج دوری آن پاره جگر چکنم
نشد که نخل قدش در بر آوردم تائب
نهال باغ امیدم نداد بر، چکنم

صارمی هروی: احمد قلی سکندر خان نظام الدوله از شعرای بزرگ قرن ۱۳ هرات است. در قریه ندیمان متولد شد. در شاعری توانا بود دراحوال شعرای که از زمان بیدل تا زمان خودش زنده گی داشته اند، تذکره نوشته و میکده نامیده است. وی در قرن ۱۳ فوت شده و در روضه احمد جام دفن شده است.

واصل کابلی: میرزا محمد نبی خان بن میرزا محمد هاشم خان از سرآمد شعرای زبان فارسی است. تولدش در ۱۲۴٤ هـ ق در

کابل واقع شده ، تعلیمات مقدماتی را در مراد خانی کابل از نزد ملا رحمدل خان مدرس فرا گرفت و به همکاری میرزا محمد محسن خان دبیر در قطار منشیان لایق او قرار گرفت. بعد به معاونی او که سفیر روس مقرر شده بود، افتخار یافت و تا پایان زنده گی امیر شیر علیخان (۱۲۹۹هـ ق) به این وظیفه دوام داشت، تا اینکه در وقت امیر عبدالرحمن خان به کابل آمد و امیر او را به دبیری خود انتخاب کرد و تا موقع مرگ در ۱۳۰۹ هـ ق به این شغل مصروف بود. واصل در ادبیات دست توانا داشت انواع شعر را با استادی میسرود. واصل در سبک پیرو سبک عراقی بود و از حافظ اقتفا نموده است. علاوه بر دیوان، کتابی در نثر نیز دارد که روز نامچه حیات امیر شیر علیخان را تشکیل میدهد.

تائب: میرزا محمد علی بن میرزا سیف الدین متخلص به تائب در ۱۲۹۵ در قلعه سنگی قره باغ غزنی زاده شد. در نوشتن انواع خطوط مهارت یافت و درعلم فقه تجوید ، صرف، نحو، نجوم، ریاضی، عروض، جفر نیز بهره کافی داشت. او در ادبیات هم صاحب قدرت و صاحب دیوان بود در سنه ۱۳۳۸ هـ ق به امر امیر حبیب اله به جرم مشروطه طلبی مقتول گردید.

راقم: اسمش میرزا محمد حسن تخلص شعری اش « راقم» است در سنه ۱۲۹۰ در کابل تولد یافته از اول به ادبیات ذوق داشت و شعر نیکو میسرود اما وقتیکه در سال ۱۳۲۶ به علت سیاسی محبوس گردید بیشتر به ادبیات متوجه و آثار خوبی مینوشت. وی چندین دیوان داشته که از بین رفته و اکنون پاره های از غزلیات بجا مانده است.

سائل: میرزا محمد اسماعیل بن محمد یوسف در سال۱۲۹۶ در شهر کابل متولد گردید پس از آشنایی با خطوط و کتابت بوظایف رسمی اشتغال ورزیده و در زمان امیر حبیب اله در مزار شریف

سرشته دار مالیاتی مقرر شد. وی به ادبیات علاقه مفرطی داشته، اشعار متقدمین را فراهم میکرد. خودش نیز اشعار نیکو میسرود در سال ۱۳۳۱ در مزار شریف فوت شد.

یحیی: محمد یحی پسر میرزا محمد علیخان در سال ۱۲۶۷ در قلعه محمود خان تولد یافته و علوم متداوله را به صورت خصوصی فرا گرفت. در شعر و ادبیات علاقه مفرط داشت و در اثنای سفر به مزار شریف دیوان اشعارش مفقود شد و آنچه باقی مانده شامل ۳۶۹۵ بیت است. وفات او در ۱۳۴۳ هـ ق اتفاق افتاد.

حیرت : اله ویردی خان حیرت از قوم شاملو مصدر کارهای برجسته در دستگاه اداره دولت عهد احمد شاه و فرزندش تیمور شاه گردید. حیرت در ۱۱۷٤ سررشته دار و منصب صد سواری داشت. مدتی در کابل در دیوان شهزاده سکندر مؤظف شدو پس از ۱۱۸٦ در کابل باقی ماند. حیرت بر علوم ادبی عصر خود تسلط داشت. وقتی در پتیال و کرناله بود به آثار بیدل دست یافت. طلسم حیرت بیدل بر او سخت تاثیر نمود و به همین علت تخلص ادبی حیرت را برای خود برگزید. او در آغاز حزین تخلص میکرد و هنگامیکه در هند با شیخ محمد علی حزین بن ابیطالب برخورد، بر خود تخلص محزون نهاد.

او در هند با واقف نیز مناسبات دوستانه داشت حیرت آثار بیدل را به کابل فرستاد و بدینسان جامعه فرهنگی آن زمان با آثار بیدل آشنائی یافت.

حیرت در اشعار خویش صنایع جنگی عهد تیمور شاه را به نظم آورده از طریق او با آن صنایع که اکنون همه ضایع شده اند. آشنا میشویم.

خاور: میرزا محمد اکبر خان متخلص به خاور فرزند میرزا مهدی خان قزلباش از شعرا و نویسندگان عهد تیمور شاه بود. او یکتن از منشیان مدبر تیمور شاه و پسرش زمانشاه و در عهدش

مشهور در دربار از اعتبار فراوان برخوردار بود.

شرر کابلی: نامش کلب علی پسر میرزا جعفر قندهاری صاحب دیوان غزلیات است او دبیر وزیر فتح خان بود. غبار در تاریخ ادبیات خویش مینگارد که نسخه قلمی دیوان شررنزد عبدالاحد خان کواسه او در چنداول کابل موجود است. اینست نمونه کلام او:

نه بهر دل نه بهر دیده در آ
ای بت دیده در آ، دیده در آ
ازپی دل چو در آئی جگرم
مردی کن ز دردیده در آ
دیده بردار قدم دیده بر و
جان من دیده بر آ، دیده در آ
هر دل و دیده به فکر و نظریست
نه بهر دل نه بهر دیده در آ
چشم زخمیست بهر چشم گرت
چشمه مهر بود دیده در آ
دل اگر یافتی اندیشه مکن
همچو خواص گهر دیده در آ
شوخ چشما ز سیاهی رم کن
همچو آهوی سیه دیده در آ
در حریم حرم دوست شرر
وادی عشق نور دیده در آ

میرزا محسن مستوفی: غبار او را از شعرای محاسبین قرن ۱۳ و معاصر امیر دوست محمد خان معرفی میداد که مرثیه معروف او در مرگ امیر دوست محمد خان در جلد۲ سراج التواریخ است.

مقطع ذیل از نمونه کلام او:

محسن از اهل وفا خوانمت آنگه که شوی
سگ دنباله رو قافله سالار حجاز

منابع

الف: کتب:

١ آریانا دایرة المعارف ، ج ٦ ، کابل، حوت ١٣٤٨

٢ افغانستان در مسیر تاریخ، ج ١ ، غلام محمد غبار ، کابل ١٣٤٦

٣ افغانستان در مسیر تاریخ ، ج ٢ ، غلام محمد غبار ، پشاور ١٩٩٩

٤ افغانستان در قرن نزده ، سید قاسم رشتیا ، کابل ١٣٤٦

افغانان مونت استوارت الفنستون، محمد آصف فکرت تهران، ١٣٧٣

٥ افغان و افغانستان ، محمد حسن کاکر ، نشرات پوهنتون کابل، ١٣٥٧

٦ افغانستان ، جمعی از مؤلفین ، نشرات انجمن آریانا دایرة المعارف، ١٣٣٤

٧ افغانستان بعد از اسلام، عبدالحی حبیبی، کابل، ١٣٥٧

٨ افغانستان در پنج قرن اخیر، صدیق فرهنگ، تهران، ١٣٧٢

٩ انتقام در جگدلگ ، نفتولاخالفین، ترجمه عالم دانشور ، ماسکو، ١٩٨٥

١٠ پادشاهان متأخر افغانستان ، یعقوب علی خافی، کابل ١٣٣٦

١١ پژوهشی درتاریخ هزاره ها ، حسین علی یزدانی بهسودی، ایران ١٣٦٨

١٢ تاریخ خلفای فاطمی ، عبدالرحمن سیف آزاد ، چاپ ٢ تهران، ب. ت

۱۳ تـاریـخ ایـران از دوران بـاسـتـان تـا پـایـان سـده هـژدهـم، پتروشفسکي و دیگران ترجمه کریم کشاورز ، تهران، ۱۳۵٤
۱٤ تاریخ ادبیات افغانستان، میر غلام محمد غبار،

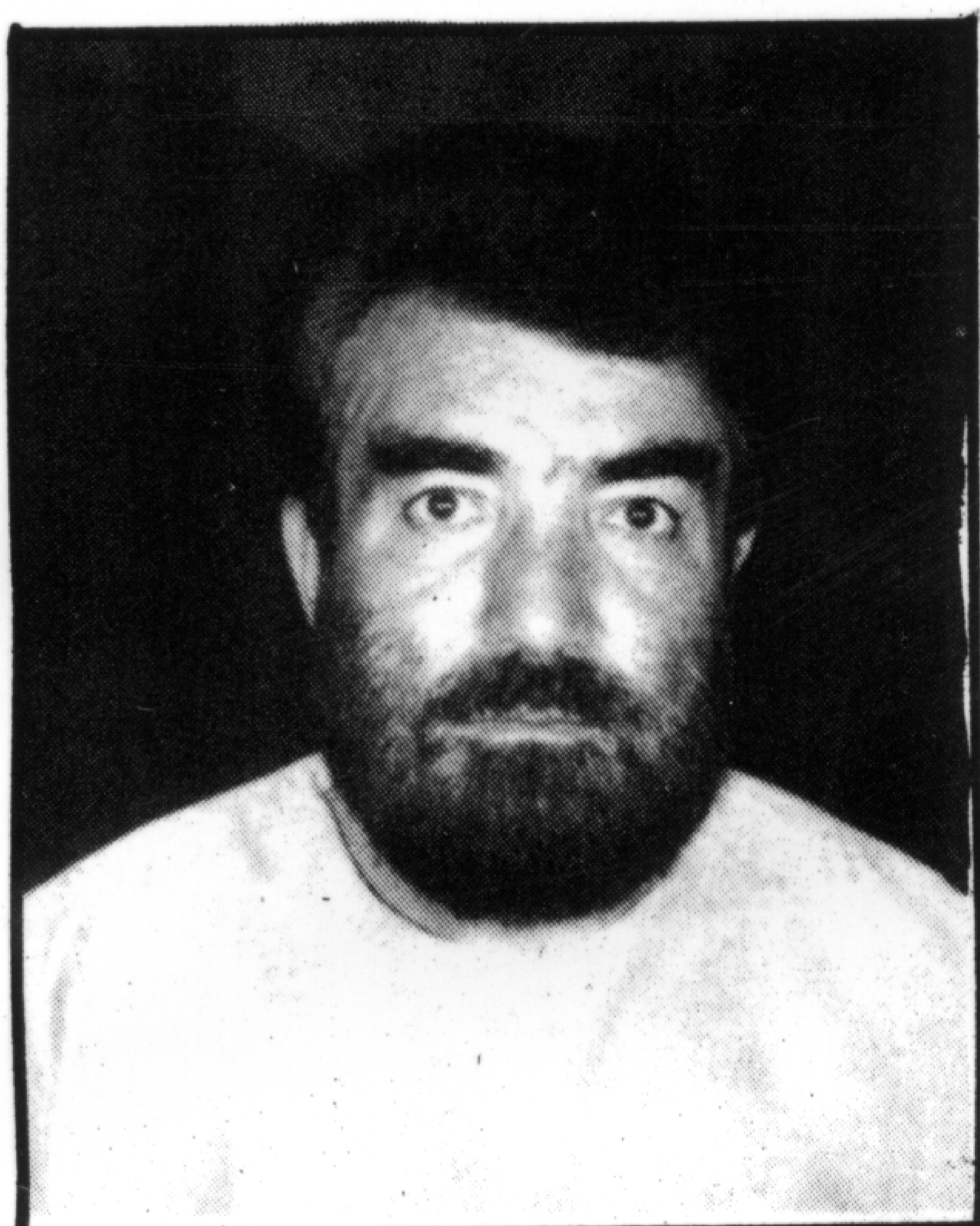
۱۵ تاریخ هزاره و هزارستان، محمد عیسی عرجستانی
۱۶تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت، چاپ چهارم ، تهران ۱۳٤۸
۱۷تاجیکان در مسیر تاریخ ، میرزا شکور زاده ، تهران ،۱۳۷۳
۱۸ تاریخ سوانح و وقایع افغانستان ، علی قلی میرزا ، تهران، ۱۳۵۶
۱۹ تاریخ خصوصی غزنی، منشی علی احمد شالیزی، نسخه خطی کتابخانه اکادمی علوم جمهوری افغانستان
۲۰ تیـمور شاه درانی، عـزیز الدین وکـیلی پـوپلزائی، کـابل، ۱۳٤۶
۲۱بخشی از تاریخ هرات باستان، فکری سلجوقی
۲۲ جنبش مشروطیت در افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۶۳
۲۳ جغرافیه افغانستان، کتاب درسی ، ب. ت و مؤلف
۲٤ حماسه سرای در ایران، داکتر ذبیح اله صفاء ، تهران
۲۵ دکابل سلطنت بیان، مونت استیوارت الفنستن، حسن کاکر ، اکادمی علوم افغانستان ، ۱۳۵۹
۲۶ زنده گیَ سردار کابلی
۲۷ میرزایان برناباد ،
۲۸ مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول ، محمد افضل بن وطنداد ارزگانی ، چاپ قم، ب. ت
۲۹ مردم شناسی ایران، هنری فیلد، داکتر عبداله فریاد ، تهران، ۱۳٤۳

۳۰ سرگذشت ملت مظلوم افغانستان در مسیر سده بیست ، غلام حضرت کوشان، پشاور ۱۹۹۹
۳۱ نژاد نامه افغان، ملا فیض محمد کاتب ، تهران
۳۲ نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی، مدیریت سالنامه ها ، کابل ۱۳۵۵
۳۳ نمونه های خط ، محمد علی عطار، وزارت اطلاعات و کلتور، کابل ۱۳۵٤،
۳٤فرهنگ عمید
۳۵ قیام کابل، سرونیست آیری، عظم الدین علیمی نسخه، دست نویس،
۳٦ کهزاد و پژوهشهای او ، حسین نائل ، کابل ، ۱۳٦٦
ب: سالنامه ها
۳۷ سالنامه کابل، -۲٦ ۱۳۲۵ ، مقاله افغانستان ، حافظ نور محمد کهکداری
۳۸ سالنامه افغانستان ، شماره ٤٦-٤٥، سال ۱۳۵۹ ، تاریخچه زبان ازبکی
ج- روزنامه و مجلات
۳۹ آریانا ، ش ۳، س ۱۳٤۸، صنایع و عمرانات افغانستان ، محمد انور نیر
٤۰ آریانا ، ش ۳-٤، س ۱۳٦۵، « د ثور انقلاب په درشل کی د افغاني تولني اجتماعی اقتصادی جورست» عبدالرؤف خپلواک.
٤۱ آواز، ش ، ۱، س ۱۳۵۷، روزنامه نگاری که قلم را شمشیر ساخت
٤۲ آواز ، ش ۲، س ۱۳۵۷ ، میرزا مهدی خان چنداولی
٤۳ ادب، ش ۱، س ۱
٤٤ افغان جهاد ، ش حمل - جوزا، س ۱۳۷۱

٤٥ لمر ش ١٢-٧، س ١٣٥١ مقاله لنگی یا لنگوته.
٤٦ پیام، نشریه یونسکو، تیرماه ١٣٧٢
٤٧ هنر ، ش ٣، س ١٣٦١
٤٨ حبل اله، ش ٩٥، س ١٣٧١
٤٩ عرجستان، ش، س
٥٠ حقیقت انقلاب ثور ، ش ٥ اسد سال ١٣٦٥







محمد احسان پژوهش فرزند مرحوم محمد حسن متولد ۱۳۲۹ در ده افغانان کابل.

پس از فراگیري مقدمات صرف و نحو عربي و اتمام تحصیلات ثانوي، شامل خدمت در ادارات دولتي گردید. از سال ۱۳۵۲ با مطبوعات کشور همکار بوده وطي بیش از یك دهه بحیث ژورنالیست و عضو هیأت تحریر، در مطبوعات ایفاي وظیفه نموده است.

معلومات مسلکي خویش را در خارج از کشور ارتقا بخشیده علاوه از دریافت جوایز و تقدیر نامه ها، دپلوم استفاده از فعالیت و تجارب ژورنالیستي را از برلین نیز به دست آورده است.

مقالات تحقیقي موصوف در بسا از مجلات کشور چون آریانا، کتاب و سایر ماهنامه ها بچاپ رسیده است.

رساله هاي چاپ شده:

-جوانان و تحولات اجتماعي. کابل

-غزني تا عهد غزنویان

-تاجیکان و زبان دري در افغانستان. تاشکند

-پیشینهء نوروز و استقبال آن در افغانستان. تاشکند

ازانتشارات کتابخانهء شمس

حاجي کمپ ستی ٹاون